



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصیب
العیب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تفسیر نوجوان

(بر گرفته از تفسیر نمونه)

په اشپمام : دكتر محمد بهمن نوبختی

A new narration of holy
Qur'an for Teenager



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱۲
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۲	تقدیم
۱۴	متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
۱۶	مقدمه
۱۹	سوره هُود
۱۹	همه میهمان خدا هستند
۲۱	تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی
۲۷	چهار پدیده کوتاه فکری
۲۸	میزان کم ظرفیتی
۲۸	نعمت ها همه موهبت است
۲۹	اعمال نیک دو اثر دارد
۲۹	قرآن معجزه جاویدان
۳۱	همه قرآن یا ده سوره یا یک سوره؟
۳۶	سرگذشت عبرت آمیز قوم نوح
۳۸	تحقیر مؤمنین محروم شیوه همیشگی صاحبان زر و زور است
۴۰	مقیاس سنجش فضیلت
۴۲	من هیچ فرد باایمانی را طرد نمی کنم
۵۲	کشتی نوح
۵۵	هدف از عذاب های الهی تصفیه است نه انتقام
۶۱	پنج درس تربیتی در طوفان نوح
۶۶	پایان ماجرای طوفان نوح

- ۶۸ « جودی » کجا است ؟
- ۶۹ سرگذشت دردناک فرزند نوح -
- ۷۰ چرا فرزند نوح ، عمل غیر صالح بود ؟
- ۷۱ آن جا که پیوندها گسسته می شود ؟
- ۷۳ مسلمانان مطرود چه کسانی هستند ؟
- ۷۶ کشتی نوح به سلامت فرود آمد
- ۸۰ تأثیر کارهای خوب بر آبادی کشورها و کارهای بد بر ویرانی آنها
- ۸۳ منظور از « یَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ » چیست ؟
- ۸۴ آغاز سرگذشت قوم ثمود
- ۸۶ استعمار در قرآن و عصر ما
- ۹۰ شتر صالح
- ۹۳ پیوند مکتبی
- ۹۸ منظور از صیحه چیست ؟
- ۱۰۰ سرگذشت قوم شعیب
- ۱۰۶ منطق بی اساس آدم های لجباز
- ۱۱۰ تظاهر به نفهمیدن روش همیشگی دین ستیزان
- ۱۱۳ پایان عمر تبهکاران مَدَّین
- ۱۱۵ هفت درس تربیتی در داستان شعیب
- ۱۲۰ موسی قهرمان مبارزه با فرعون
- ۱۲۷ خوشبختی یا بدبختی افراد در آخرت نتیجه اعمال آن ها در دنیاست
- ۱۳۰ بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن
- ۱۳۳ اسباب خوشبختی و بدبختی
- ۱۳۸ استثناء در آیه چه مفهومی دارد ؟
- ۱۳۹ صبر و مقاومت رمز پیروزی در همه عرصه هاست
- ۱۴۱ درچه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد
- ۱۴۴ «پپاداشتن» واقعی نماز انسان را از همه بدی ها مصون می دارد

- ۱۴۶ امید بخش ترین آیه قرآن
- ۱۵۰ پاسداران صلح و آزادی
- ۱۵۳ نوجوانانی که در انتظار «مصلح» به سر می برند باید «صالح» باشند
- ۱۵۴ سرچشمه انحرافات افراط در خوشی و لذت هاست
- ۱۵۶ هدف از آفرینش
- ۱۵۸ اثرات چهارگانه مطالعه سرگذشت پیشینیان
- ۱۶۰ سوره یوسف
- ۱۶۰ سوره یوسف
- ۱۶۵ نقش ویرانگر حسد در زندگی نوجوانان عزیز
- ۱۶۷ ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان
- ۱۶۸ پیامی برای نوجوانان: مواظب باشید تا به بهانه بازی و سرگرمی شما را فریب ندهند
- ۱۷۲ نیاز فطری و طبیعی نوجوانان به تفریح و سرگرمی سالم
- ۱۷۶ نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت
- ۱۷۶ به دشمن و افراد نادان راه کار تخریبی نشان ندهید
- ۱۸۴ زیبا جلوه دادن زشتی ها
- ۱۸۵ دروغگو حافظه ندارد
- ۱۸۶ صبر جمیل چیست ؟
- ۱۸۷ یک لحظه غفلت یک عمر پشیمانی
- ۱۹۰ دعای گیرای یوسف
- ۱۹۶ فهرست مطالب
- ۲۰۵ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه = A New Narration of holy Qur'an for teenager / به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۰ ج. ۱۰×۱۴ اس. م.

شابک: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۴-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۵-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۷-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱؛ ۱۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: کتاب حاضر برگرفته از کتاب "تفسیر نمونه" تألیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: تفسیر نمونه.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج] ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص: ۱

اشاره

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص: ۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرای کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

(۱۰) مقدمه

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

همه میهمان خدا هستند

۶ وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خدا است ، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند ، همه این ها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ) ثبت است .

گرچه « دابّه » از ماده « دَبِيب » به معنی آهسته راه رفتن و قدم های کوتاه برداشتن است ، ولی از نظر مفهوم لغوی هرگونه جنبنده ای را شامل می شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می گردد و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل می شود .

« رِزْق » به معنی عطاء و بخشش مستمر است و از آن جا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می شود .

(۱۲) سوره هود

این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی شود بلکه هرگونه عطای مادی و معنوی را شامل می گردد ، لذا می گوییم : « اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ عِلْمًا تَامِيًا : خداوندا علم کامل به من روزی کن » و یا می گوییم « اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ الشَّهَادَةَ فِي سَبِيْلِكَ : خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان » .

البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هرچند اراده مفهوم عامّ نیز چندان بعید نیست .

« مُسْتَوْدَعٌ » و « وَدِيعَهُ » از یک ماده است و در اصل به معنی رها کردن چیزی است .

و از آن جا که امور ناپایدار رهامی شوند و به حالت اول بازمی گردند، به هر امر ناپایدار، « مُسْتَوْدَعٌ » گفته می شود، وَدِيعَهُ را نیز به خاطر این که سرانجام باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی بازگردد و دِيعَهُ گفته اند .

در حقیقت آیه فوق می گوید : تصور نشود که خداوند تنها به

جزء دوازدهم (۱۳)

جنبندگان که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می بخشد و به اصطلاح سهمیه آن هارا در خانه هایشان می آورند ، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرایطی قرار می گیرند و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می کنند ، باخبر است . از حیوانات غول پیکر دریایی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می شوند هریک مناسب حالشان آن چه را لازم دارند مقرر کرده است .

این روزی به اندازه ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر «کمیت» و «کیفیت» کاملاً منطبق بر خواسته ها و نیازهای آن ها است، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است ، هر ماه بلکه هر روز ، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد ، هر چند ظاهراً یک نوع خون بیشتر نیست و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با این که ظاهراً ماه های پی در پی غذای واحدی دارد ، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است .

«کتابِ مُبیین» به معنی نوشته آشکاراست و اشاره به مرحله ای از علم وسیع پروردگار می باشد که گاهی از آن تعبیر به « لوح محفوظ » می شود .

ص: ۱۲

ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچ کس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش، به اصطلاح، از قلم بیفتد، چرا که نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می کند.

آیا اگر در یک مؤسسه نام تمام کارمندان و کارکنان به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می رود؟

تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی

در مورد «رِزْق» بحث های مهمی است که قسمتی از آن را در این جا از نظر می گذرانیم:

«رِزْق» به معنی بخشش مستمر و متداوم است اعم از این که مادی باشد یا معنوی، بنابراین هرگونه بهره ای را که خداوند نصیب بندگان می کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه این ها رِزْق گفته می شود و آن ها که

جزء دوازدهم (۱۵)

مفهوم این کلمه را محدود به جنبه های مادی می کنند، توجه به موارد استعمال آن دقیقاً ندارند، قرآن درباره شهیدان راه حق می گوید «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»: آن ها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می برند» (۱۶۹ / آل عمران) روشن است که روزی شهیدان، آن هم در جهان برزخ، نعمت های مادی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مشکل است.

مسأله تأمین نیازمندی های موجودات زنده و به تعبیر

دیگر رزق و روزی آن‌ها جالب‌ترین مسایلی است که باگذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از روی اسرار آن برداشته می‌شود و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن به وسیله علم فاش می‌گردد.

طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته و هیچ‌کس به هیچ‌وجه در آن ظلمت‌کده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پرپیچ و خم و در لابلای

(۱۶) سوره هُود

درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌ها زندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همان‌گونه که قرآن می‌گوید خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصلی» آن‌ها را می‌داند و هم محل سیار آنان را و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند.

جالب این‌که در آیه فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به «دأبّه و جنبنده» شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی» و «حرکت» است، می‌دانیم هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی‌زا است یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت گردد، قرآن نیز در آیات مورد بحث می‌گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می‌بخشد.

و اگر حرکت را به معنی وسیع‌تر تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی‌گیرد، زیرا آن‌ها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر «نمو» دارند، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مسأله «نمو» شمرده‌اند.

آیا «روزی» هرکس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده و

خواه ناخواه به او می رسد؟ یا این که باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر « شرط عقل است جستن از درها » .

بعضی از افراد سست و بی حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق ، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می کند فکر ، می کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند ، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می رسد و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی ماند .

این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیت های مثبت زندگی و تن در دادن به انواع محرومیت ها ، به عذر این که اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتما روزی من نبوده ، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می رسید و این فرصت خوبی به دست استعمارگران می دهد که هرچه بیشتر خلق های محروم را بدوشند و آن ها را از ابتدایی ترین وسایل زندگی محروم سازند .

(۱۸) سوره هُود

درحالی که مختصر آشنایی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می شمرد تا آن جا که در جمله شعارگونه قرآنی « لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى » بهره انسان را منحصر در کوشش و کارش قرار می دهد .

پیشوایان اسلامی برای این که سرمشقی به دیگران بدهند در

ص: ۱۵

بسیاری از مواقع کار می کردند کارهایی سخت و توان فرسا. پیامبران پیشین نیز از قانون مستثنی نبودند ، از چوپانی گرفته ، تا خیاطی ، و زره بافی و کشاورزی ، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن درخانه و انتظار رسیدن روزی باشد ، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند این همه برای روزی تلاش کنند .

بنابراین ما هم می گوئیم روزی هر کس مقدر و ثابت است ، ولی درعین حال مشروط به تلاش و کوشش می باشد و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت . این درست به آن می ماند که می گوئیم « هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر » مسلماً مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان بخش بزند تا اجل معینی زنده می ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط بر این که اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد و آن چه سبب مرگ زودرس می شود از خود دور کند .

جزء دوازدهم (۱۹)

نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر در می زنند و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می شوند ، به گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی شود .

آیات قرآن و احادیث اسلامی به این گونه افراد هشدار می دهد که بیهوده دست و پا نکنند و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش نمایند ، همین اندازه که آن ها در طریق مشروع گام بگذارند و

ص: ۱۶

تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی های آن ها را تأمین می کند .

(۲۰) سوره هُود

البته نمی توان انکار کرد که بعضی از روزی هاست چه انسان به دنبال آن برود یا نرود ، به سراغ او می آیند .

آیا می توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می شتابد ؟ آیا می توان انکار کرد که عقل و هوش و استعداد که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است ؟

ولی این گونه مواهب به اصطلاح بادآورنده و یا به تعبیر صحیح تر مواهبی که بدون تلاش به لطف خدا ، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن به طور صحیحی نگهداری نکنیم آن ها نیز از دست ما خواهد رفت و یا بی اثر می ماند .

حدیث معروفی که از علی نقل شده که فرمود : « وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ ! إِنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ : بدان فرزندم ، روزی دوگونه است ، یک نوع آن همان روزی هایی است که تو باید به جستجویش برخیزی، و گونه دیگرش روزی هایی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تومی آید » (۱) نیز اشاره به همین حقیقت است .

جزء دوازدهم (۲۱)

این را نیز نمی توان انکار کرد که در پاره ای از موارد انسان به دنبال

ص: ۱۷

چیزی نمی رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادف ها، موهبتی نصیب او می شود، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می باشد، بدون شک حساب این گونه روزی ها از روزی هایی که در پرتو تلاش و کوشش به دست می آید جدا است و حدیث بالا ممکن است اشاره به این ها نیز باشد.

ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می گوید برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است.

۱ « نهج البلاغه »، وصیت امام علی به فرزندش امام حسن.

(۲۲) سوره هود

۹ وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُتَوَسِّسُ كَفُورٌ

و اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود.

۱۰ وَ لَئِنْ أَذَقْتَهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ

و اگر نعمت هایی پس از شدت و ناراحتی به او برسانیم می گوید مشکلات از من برطرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می شود.

گرچه در این آیه سخن از انسان به طور کلی به میان آمده، ولی کلمه « انسان » در این گونه آیات اشاره به انسان های تربیت نیافته و خودرو و بی ارزش است، بنابراین با بحثی که در آیه قبل درباره افراد بی ایمان گذشت، تطبیق می کند.

ص: ۱۸

سومین نقطه ضعف افرادی ایمان این است که به هنگامی که در ناز و نعمت فرومی روند، چنان خودباختگی و غرور و تکبر بر آن‌ها چیره می‌شود که همه چیز را فراموش می‌کنند

جزء دوازدهم (۲۳)

چهار پدیده کوتاه فکری

در آیات ۹ و ۱۰ سه حالت مختلف از حالات روحی مشرکان و گنهکاران ترسیم شده که در ضمن آن چهار وصف برای آنان آمده است:

نخست این که آن‌ها در برابر قطع نعمت‌ها یئوس یعنی بسیار ناامید و دیگر این که کفور یعنی بسیار ناسپاسند.

و به عکس هنگامی که غرق نعمت می‌شوند، یا حتی مختصر نعمتی به آن‌ها می‌رسد «از خوشحالی» دست و پای خود را گم کرده، یعنی چنان ذوق زده و غرق لذت و نشاط می‌گردند که از همه چیز غافل می‌شوند و این سرمستی از باده لذت و غرور آن‌ها را به فساد و تجاوز از حدود الهی می‌کشاند. دیگر این که فخور یعنی در موقع نعمت بسیار متکبر و خود برترین و فخر فروش می‌شوند.

به هر حال این صفات چهارگانه همه پدیده‌هایی هستند از کوتاهی فکر و کمی ظرفیت و این‌ها اختصاص به گروه معینی از افراد بی‌ایمان و آلوده ندارد بلکه یک سلسله اوصاف عمومی برای همه آن‌ها است.

(۲۴) سوره هود

ولی مردم با ایمان که روحی بزرگ و فکری بلند و سینه‌ای گشاده و ظرفیتی وافر دارند، نه دگرگونی‌های روزگار آن‌ها را تکان می‌دهد، نه سلب نعمت‌ها آنان را به ناسپاسی و نومیدی می‌کشاند و نه روی آوردن نعمت‌ها آن‌ها را در غرور و غفلت فرومی‌برد.

ص: ۱۹

لذا در آیه ۱۱ به جای کلمه «ایمان» صبر و استقامت را به کار می برد .

میزان کم ظرفیتی

نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که در هر دو مورد (هم مورد سلب نعمت پس از اعطای آن و هم مورد اعطای نعمت پس از سلب آن) تعبیر به « أَذَقْنَا » که از ماده إِذَاقَه به معنی چشاندن است شده ، اشاره به این که آن ها به قدری کم ظرفیتند که حتی اگر مختصر نعمتی به آن ها داده شود و سپس آن را از آن ها بگیریم داد و فریاد و ناسپاسیشان بلند می شود و نیز اگر بعد از ناراحتی ها مختصر نعمتی به آن ها برسد چنان ذوق زده می شوند که سر از پا نمی شناسند

جزء دوازدهم (۲۵)

نعمت ها همه موهبت است

جالب این که در آیه اول نعمت را با کلمه « رحمت » بیان کرده و در آیه دوم با همان کلمه « نعمت » و این ممکن است اشاره به آن باشد که نعمت های الهی همه از طریق تفضّل و رحمت خدا به انسان می رسد ، نه از طریق استحقاق و اگر بنا بود نعمت ها جنبه استحقاقی پیدا کند گروه کمی مشمول آن می شدند یا هیچ کس مشمول آن نمی شد .

۱۱ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

مگر آن ها که (در سایه ایمان راستین) صبر و استقامت ورزیدند و عمل صالح انجام دادند، که برای آن ها آمرزش و اجر بزرگی است .

بر عکس گروه قبلی ، افراد با ایمان نه به هنگام وفور نعمت ، مغرور

ص: ۲۰

می شوند و خدا را فراموش می کنند و نه به هنگام شدت و مصیبت مایوس می گردند و کفران می کنند، بلکه روح بزرگ و فکر بلندشان « نعمت » و « بلا » را هر دو در خود هضم کرده و در هر حال از یاد خدا و وظایفشان غافل نمی گردند .

(۲۶) سوره هود

اعمال نیک دو اثر دارد

در این آیه به افراد با ایمان و با استقامت که دارای عمل صالحند هم وعده «مغفرت» و آمرزش از گناه داده شده و هم وعده «اجر کبیر»، اشاره به این که اعمال نیک دو اثر دارد، یکی شستشوی گناهان و دیگری جلب پاداش های بزرگ .

قرآن معجزه جاویدان

۱۳ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيَهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بلکه آن ها می گویند این (قرآن) را به دروغ (به خدا) نسبت می دهد، بگواگر راست می گویند شما هم ده سوره

جزء دوازدهم (۲۷)

همانند این سوره های دروغین بیاورید و تمام کسانی را که می توانید غیر از خدا (برای این کار) دعوت کنید .

۱۴ فَإِلْمٌ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا آآ أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

و اگر دعوت شما را نپذیرفتند بدانید با علم الهی نازل شده و هیچ معبودی جزاوست آیا با این حال تسلیم می شوید؟

ص: ۲۱

از آن جا که این بهانه جویی ها و ایراد تراشی ها به خاطر آن بود که آن ها اصولاً وحی الهی را منکر بودند و می گفتند این آیات از طرف خدا نیست ، این ها جمله هایی است که « محمّد » به دروغ بر خدا بسته ، لذا در آیه فوق به پاسخ این سخن پرداخته است .

این آیه بار دیگر اعجاز قرآن را تأکید می کند و می گوید : این يك سخن عادی نیست ، تراوش مغز بشر نمی باشد ، بلکه وحی آسمانی است که از علم و قدرت بی پایان خداوند سرچشمه گرفته و به همین جهت تَحَدَى می کند و تمام جهانیان را به مبارزه می طلبد و با توجه به

(۲۸) سوره هُود

این که معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی اقوام که تا به امروز روی کار آمدند از انجام چنین چیزی عاجز ماندند و تن به آن همه مشکلات دادند اما اقدامی در راه معارضه با آیات قرآن انجام ندادند روشن می شود که چنین کاری اصولاً از بشر ساخته نبوده و نیست ، آیا معجزه چیزی غیر از این است .

این ندای قرآن هنوز در گوش ما است و این معجزه جاویدان همچنان جهانیان را به سوی خود می خواند و تمام محافل علمی دنیا را تَحَدَى می کند نه تنها از نظر فصاحت و بلاغت یعنی شیرینی و جذابیت عبارات و رسایی مفاهیم ، بلکه از جهت محتوا ، علمی که آن زمان از نظر انسان ها پنهان بود ، قوانین و مقرراتی که ضامن سعادت و نجات بشریت است ، بیاناتی خالی از هر گونه تناقض و پراکنده گویی ، تواریخی خالی از هر گونه خرافات و گزافه گویی و مانند اینها. (در تفسیر آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره پیرامون اعجاز قرآن مشروحا بحث کردیم

ص: ۲۲

به جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۸۳ به بعد مراجعه فرمایید .

جزء دوازدهم (۲۹)

همه قرآن یا ده سوره یا یک سوره؟

همان گونه که می دانیم قرآن مجید در یک جا مخالفان را دعوت به آوردن مثل قرآن کرده است (۸۸ / اسراء) و در جای دیگر به آوردن ده سوره همانند قرآن (مانند آیات مورد بحث) و در مورد دیگر به آوردن یک سوره مثل سوره های قرآن (۲۳ / بقره) .

به همین دلیل در میان گروهی از مفسران بحث شده که این تفاوت در تَحَدِی و دعوت به مبارزه برای چیست ؟ چرا یک جا همه قرآن و جای دیگر ۱۰ سوره و جای دیگر یک سوره ؟

در پاسخ این سؤال باید گفت : واژه « قرآن » واژه ای است که به « تمام » و « بعض » قرآن هر دو اطلاق می شود ، مثلاً در آیه اول سوره جن می خوانیم : « اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنَا عَجَبًا : ما قرآن عجیبی شنیدیم » پیدا است که آن ها قسمتی از قرآن را شنیده بودند .

اصولاً « قرآن » از ماده قرائت است و می دانیم قرائت و تلاوت ، هم بر کل قرآن صادق است و هم بر جزء آن ، بنابراین تحدی به مثل قرآن مفهومیست تمام قرآن نیست و با ده سوره و حتی یک سوره نیز سازگاری باشد .

(۳۰) سوره هُود

از سوی دیگر « سوره » نیز در اصل به معنی مجموعه و محدوده است و بر مجموعه ای از آیات نیز تطبیق می کند هر چند یک سوره کامل به اصطلاح معمولی نبوده باشد .

و به تعبیر دیگر سوره در دو معنی استعمال می شود یکی به مجموع آیاتی که هدف معینی را تعقیب می کند و دیگر یک سوره

ص: ۲۳

کامل که با بسم الله شروع و پیش از بسم الله سوره بعد پایان می پذیرد .

شاهد این سخن آیه ۸۶ سوره توبه است آن جا که می فرماید : « وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِهَا لِلَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ ... : هنگامی که سوره ای نازل می شود که ایمان به خدا بیاورید و با پیامبرش جهاد کنید... » روشن است که منظور از سوره در این جا همان آیاتی است که هدف فوق (یعنی ایمان به خدا و جهاد) را تعقیب می کند هر چند قسمتی از یک سوره کامل باشد .

« راغب » نیز در کتاب « مفردات » در تفسیر آیه اول سوره نور

جزء دوازدهم (۳۱)

« سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا ... » می گوید : « أَيْ جُمْلَةٌ مِنَ الْأَحْكَامِ وَالْحِكْمِ ... » همان گونه که ملاحظه می کنیم سوره را به معنی مجموعه ای از احکام تفسیر کرده است .

بنابراین فرق چندانی میان « قرآن » و « سوره » و « ده سوره » از نظر مفهوم لغت باقی نمی ماند یعنی همه این ها به مجموعه ای از آیات قرآن اطلاق می گردد نتیجه این که تحدی قرآن به یک کلمه و یک جمله نیست که کسی ادعا کند من می توانم مثل آیه « وَالضُّحَى » و آیه « مِيدَاهَا مَتَانٌ » و یا جمله های ساده ای از قرآن را بیاورم ، بلکه در همه جا به مجموعه ای از آیات است که هدف مهمی را تعقیب می کند .

۱۵ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ

کسانی که زندگانی دنیا و زینت آن را طالب باشند اعمالشان را در این جهان بی کم و کاست به آن ها می دهیم.

ص: ۲۴

« بَخْس » در لغت به معنی نقصان حق است و جمله « وَ هُمْ فِيهَا

(۳۲) سوره هُود

لَا يُبَخْسُونَ» اشاره به این است که آن ها نتیجه اعمالشان را بدون کمترین نقصانی خواهند گرفت .

این آیه بیان یک سنت همیشگی الهی است که اعمال مثبت و نتایج مؤثر آن از میان نمی رود ، با این تفاوت که اگر هدف اصلی رسیدن به زندگی مادی این جهان باشد ثمره آن چیزی جز آن نخواهد بود و اما اگر هدف خدا و جلب رضای او باشد هم در این جهان تأثیر خواهد بخشید و هم نتایج پرباری برای جهان دیگر خواهد داشت .

در واقع قسم اول از این اعمال به بنای بی دوام و کوتاه عمری می ماند که تنها برای یک مدت موقت ساخته و از آن استفاده می شود ، ولی بعد از آن ویران می گردد ، امّا قسم دوم به بناهای محکم و شالوده داری شبیه است که قرن های متوالی برقراری ماندوقابل استفاده است.

نمونه این موضوع را امروز در اطراف خود به روشنی می یابیم ، جهان غرب با تلاش پیگیر و منظم خود اسرار بسیاری از علوم و دانش ها را شکافته و بر نیروهای مختلف طبیعت مسلط گشته و با سعی و کوشش مداوم و استقامت در مقابل مشکلات و اتحاد و همبستگی ، مواهب فراوانی فراهم نموده است .

جزء دوازدهم (۳۳)

بنابراین گفتگو ندارد که آن ها نتایج اعمال و تلاش های خود را خواهند گرفت و به پیروزی های درخشانی نایل خواهند شد ، اما از آن جا که هدفشان زندگی است ، اثر طبیعی این اعمال چیزی جز فراهم شدن امکانات مادی آنان نخواهد بود .

ص: ۲۵

حتی کارهای انسانی و مردمی آن‌ها مانند: تأسیس بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها و مراکز فرهنگی کمک به بعضی از ملت‌های فقیر و امثال آن اگر دامی برای استعمار و استثمار آنان نباشد، چون به هر حال هدف مادی و حفظ منافع مادی دارد تنها اثر مادی خواهد داشت.

هم‌چنین کسانی که اعمال ریاکارانه انجام می‌دهند اعمالی که جنبه‌های انسانی و عبادی دارد.

ذکر کلمه «زینت» بعد از حیوه دنیا برای این است که دنیاپرستی و زرق و برق دنیا را محکوم کند، نه بهره‌گیری معتدل و حساب شده از مواهب این جهان.

(۳۴) سوره هُود

کلمه «زینت» که در این جا به طور سربسته بیان شده در آیات دیگر هم به زنان زیبا، گنج‌ها و ثروت‌های عظیم، مرکب‌های گرانبها و پر زرق و برق، زمین‌های زراعتی و دام‌های فراوان تفسیر شده است «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ النَّبِيِّنَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرِّثِ» (۱۴ / آل عمران). (۱)

۱۶ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَطُلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(ولی) آن‌ها در آخرت جز آتش (سهمی) نخواهند داشت

ص: ۲۶

و آن چه را در دنیا (برای نیل به مقاصدمادی و برای غیر خدا) انجام دادند برباد می رود و اعمالشان باطل می شود .

۱ برای توضیح بیشتر به جلد ۲ «تفسیر نمونه»، صفحه ۳۸ به بعد ذیل آیه ۱۴ سوره آل عمران مراجعه شود .

جزء دوازدهم (۳۵)

« حَبْطُ » در اصل به این معنی است که حیوان از علف های نامناسب زیاد بخورد تا شکم او باد کند و دستگاه گوارش او بیمار و ضایع شود ، این حیوان بر اثر این حالت ظاهراً چاق و چله به نظر می رسد ولی در باطن مریض و بیمار است .

این تعبیر جالب و رسایی است درباره اعمالی که ظاهراً مفید و انسانی است ولی در باطن با نیتی آلوده و پست انجام یافته است .

ذکر کلمه «باطل» بعد از « حَبْطُ » ممکن است اشاره به این باشد که اعمال آن هاظاهری دارد بدون محتوا و به همین دلیل نتیجه آن برباد می رود، سپس اضافه می کند، اعمالشان اصولاً از آغاز باطل و بی خاصیت است ، منتهی چون حقایق بسیاری از اشیاء در این جهان شناخته نمی شود و در سرای دیگر که محل کشف اسرار است ، حقیقت خود را نشان می دهد ، معلوم می شود که این گونه اعمال از آغاز چیزی نبوده است .

در تفسیر آیات فوق در کتاب «دُرُّ الْمَثُور» حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که مفاد آیه رابه خوبی روشن می سازد: « پیامبر صلی الله علیه و آله

(۳۶) سوره هُود

فرمود : هنگامی که روز قیامت می شود ، پیروان من به سه گروه تقسیم می شوند ، گروهی خدا را با اخلاص پرستش می کردند و گروهی از روی ریا و گروهی به خاطر این که به دنیا برسند ، در آن هنگام خداوند به کسی که او را به خاطر دنیا، پرستش می کرده می گوید : به عزت و جلال من سوگند ، بگو هدف از پرستش من چه بود ؟ در پاسخ می گوید دنیا ،

ص: ۲۷

خداوند می گوید بنابراین آن چه را اندوختی به حال تو سودی نمی دهد و به آن باز نمی گردی، او را به سوی آتش ببرید .

و به آن کس که خدا را از روی ریا عبادت می کرده می گوید : به عزت و جلالم سوگند، بگو منظورت از عبادت من چه بوده ؟ در پاسخ می گوید ، ریا ، می فرماید : آن عبادتی را که از روی ریا انجام می دادی چیزی از آن به سوی من صعود نمی کرد و امروز هیچ سودی به تو نخواهم داد ، او را به سوی آتش ببرید .

و به آن کس که خدا را از روی خلوص عبادت کرده گفته می شود به عزت و جلالم سوگند بگو منظورت از عبادت چه بود ؟ در پاسخ می گوید به عزت و جلالت قسم تو از آن آگاه تری ، من فقط تو را برای خودت و برای سرای آخرت می پرستیدم می فرماید : بنده ام راست می گوید او را به بهشت ببرید . (۱)

سرگذشت عبرت آمیز قوم نوح

جزء دوازدهم (۳۷)

۲۵ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (نخستین بار به آن ها گفت:) من برای شما بیم دهنده ای آشکارم.

تکیه روی مسأله « انذار و بیم دادن » با این که پیامبران هم بیم دهنده بودند و هم بشارت دهنده ، به خاطر آن است که ضربه های نخستین انقلاب باید از اعلام خطر و انذار شروع شود، چرا که تأثیر این کار در

ص: ۲۸

بیدار ساختن خفتگان و غافلان از بشارت بیشتر است .

اصولاً انسان تا احساس خطر مهمی نکند از جا حرکت نخواهد

۱ « تفسیر المیزان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۱۸۶ .

(۳۸) سوره هُود

کرد و به همین دلیل انذارها و اعلام خطرهای انبیاء به صورت تازیانه هایی بر ارواح بی درد گمراهان چنان فرود می آمد که هرکس قابلیت حرکتی داشت به حرکت درآید .

و نیز به همین دلیل در آیات زیادی از قرآن (مانند ۴۹ حج ۱۱۵ شعراء ۵۰ عنکبوت ۴۲ فاطر ۷۰ ص ۹ احقاف ۵۰ ذاریات و آیات دیگر) همه روی همین کلمه « نَذیر » به هنگام بیان دعوت انبیاء تکیه شده است .

۲۶ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ آئِمْ

(دعوت من این است که) جز الله (خدای واحد یکتا) را نپرستید که بر شما از عذاب روز دردناکی می ترسم .

در حقیقت توحید و پرستش الله (خدای یگانه یکتا) ریشه و اساس و زیربنای تمام دعوت پیامبران است و به همین دلیل در مورد سایر پیامبران همان گونه که در آیه ۴۰ سوره یوسف و ۲۳ سوره اسراء نیز آمده همین تعبیر مشاهده می شود که آن ها دعوتشان را در توحید خلاصه می کردند .

جزء دوازدهم (۳۹)

اگر به راستی همه افراد جامعه جز « الله » را پرستش نکنند و در مقابل انواع بت های ساختگی اعم از بت های برونی و درونی ، خودخواهی ها ، هوا و هوس ها ، شهوت ها ، پول و مقام و جاه و جلال و زن و فرزند سرتعظیم فرود نیاورند ، هیچ گونه نابسامانی در

ص: ۲۹

جوامع انسانی وجود نخواهد آمد .

اگر انسان خودکامه ناتوانی را به صورت یک بت درنیوردند و در مقابل او سجده نکنند و فرمانش را به کاربندند ، نه استبداد و استعماری به وجود خواهد آمد و نه آثار شوم آن نه ذلت و اسارت پیش می آید و نه وابستگی و طفیلی گرایی و تمام این بدبختی ها که دامان افراد و جوامع را می گیرد ، به خاطر همان انحراف از پرستش الله و روی آوردن به پرستش بت ها و طاغوت ها است .

تحقیر مؤمنین محروم شیوه همیشگی صاحبان زر و زور است

(۴۰) سوره هود

۲۷ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرِيكَ أَتَّبِعُكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَ مَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَذِبِينَ

اشراف کافر قومش (در پاسخ) گفتند : ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی یابیم و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم .

«أَرَادُوا» جمع «أَرَادَ» است و آن خود نیز از ماده «رَدَل» می باشد که به معنی موجود پست و حقیر است خواه انسان باشد یا چیز دیگر .

اکنون بینیم نخستین عکس العمل طاغوت ها و خودکامگان و صاحبان زر و زور آن عصر در برابر این دعوت بزرگ و

اعلام خطر آشکار چه بود؟

مسلمانا چیزی جز یک مشت عذرهای واهی ، بهانه های دروغین و استدلال های بی اساس که برنامه همه جباران را در هر عصر و زمان تشکیل می دهد نبود .

جزء دوازدهم (۴۱)

آن ها سه پاسخ در برابر دعوت نوح دادند :

نخست « اشراف و ثروتمندانی که از قوم نوح کافر بودند ، گفتند ما تو را جز انسانی همانند خود نمی بینیم : فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا .

در حالی که رسالت الهی را باید فرشتگان به دوش کشند ، نه انسان هایی همچون ما ، به گمان این که مقام انسان از فرشته پایین تر است و یادرد انسان را فرشته بهتر از انسان می داند .

باز این جا به کلمه « مَلَأَ » برخورد می کنیم که اشاره به صاحبان زر و زور و افراد چشم پرکن توخالی است که در هر جامعه ای سرچشمه اصلی فساد و تباهی را تشکیل می دهند و پرچم مخالفت را در برابر پیامبران همین ها برافراشته می دارند .

دلیل دیگر آن ها این بود که گفتند : این نوح « ما در اطراف تو و در میان آن ها که از تو پیروی کرده اند کسی جز یک مشت اراذل و جوانان کم سن و سال ناآگاه و بی خبر که هرگز مسایل را بررسی نکرده اند نمی بینیم : وَ مَا نَرِيكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ » .

(۴۲) سوره هُود

البته شك نیست که گروندگان و ایمان آورندگان به نوح ، نه از اراذل بودند و نه حقیر و پست ، بلکه به حکم این که پیامبران قبل از

ص: ۳۱

هر چیز به حمایت مستضعفان و مبارزه با مستکبران می پرداختند، نخستین گروهی که دعوت پیامبران را لیبیک می گفتند همان گروه محروم و فقیر و کم درآمد بودند که در نظر مستکبران که مقیاس شخصیت را تنها زر و زور می دانستند، افرادی پست و حقیر به شمار می آمدند.

و این که آن ها را به عنوان «يَا دِي الرَّأْيِ» (ظاهر بین و بی مطالعه و کسی که با یک نظر عاشق و خواهان چیزی می شود) نامیدند در حقیقت به خاطر آن بود که لجاجت و تعصب های ناروایی را که دیگران داشتند، آن ها نداشتند، بلکه بیشتر، جوانان پاکدلی بودند که در نخستین تابش حقیقت را در قلب خود به سرعت احساس می کردند و با هوشیاری ناشی از حقیقت جویی نشانه های صدق را در گفته ها و اعمال پیامبران به زودی درک می کردند.

جزء دوازدهم (۴۳)

بالاخره سومین ایراد آن ها این بود که می گفتند قطع نظر از این که تو انسان هستی نه فرشته و علاوه بر این که ایمان آورندگان به تو نشان می دهند که دعوت محتوای صحیحی ندارد «اصولاً ما هیچ گونه برتری برای شما بر خودمان نمی بینیم تا به خاطر آن از شما پیروی کنیم: وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ». به همین دلیل «ما گمان می کنیم که شما دروغ گو هستید: بَلْ نُنظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ».

مقیاس سنجش فضیلت

باردیگر در این آیات به این واقعیت برخورد می کنیم که صاحبان زر و زور و دنیاپرستان مادی که همه چیز را از دریچه افکار خود به همان رنگ مادی می بینند تمام احترام و شخصیت را در داشتن ثروت و

ص: ۳۲

مقام و موقعیت هایی هم وزن این دو می پندارند ، بنابراین تعجب نیست که مؤمنان راستینی که دستشان از مال و ثروت تهی بود

(۴۴) سوره هُود

در قاموس آن ها به عنوان « اَرَاذِل » معرفی گردند و با چشم حقارت و پستی به آن ها بنگرند .

این منحصر به قوم نوح نبود که مؤمنان مستضعف مخصوصا جوانان انقلابی را که اطرافش را گرفته بودند تهی مغز و کوتاه فکر و بی سر و پا می دانستند ، تاریخ نشان می دهد که این منطق در برابر پیامبران دیگر مخصوصا در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مؤمنان نخستین وجود داشته است .

هم اکنون نظیر این منطق را در عصر و زمان خود می بینیم که مستکبران فرعون صفت ، با اتکای به قدرت شیطانی خود مؤمنان راستین را متهم به تمام این موضوعات می کنند و به صورت تکرار تاریخ همان عناوین را به مخالفان خود نسبت می دهند .

۲۸ قَالَ يَقَوْمِ اَرَاۤءَ يُتَمِّمُ اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَیِّنَةٍ مِّنْ رَبِّىْ وَ اَتٰنِىْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِہٖ فَعَمَّیْتُ عَلَیْكُمْ اَنْزَلْتُ مَكْمُوہَا وَ اَنْتُمْ لَهَا كَرِہُوْنَ

جزء دوازدهم (۴۵)

(نوح) گفت : اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم و از نزد خود رحمتی به من داده باشد که بر شما مخفی مانده (آیا باز هم رسالت مرا انکار می کنید ؟) آیا من می توانم شما را به پذیرش این بیینه مجبور سازم با این که شما آمادگی ندارید ؟

ص: ۳۳

این پاسخ جامع می تواند جوابگوی هر سه ایراد گردد ، زیرا نخستین ایرادشان این بود که چرا تو انسان هستی ؟

او در پاسخ می گوید : درست است که من انسانی هستم همچون شما ، ولی مشمول رحمت الهی واقع شده ام و دلیل و بینه آشکاری به من داده است ، بنابراین انسانیتیم نمی تواند مانع این رسالت بزرگ باشد و لزومی ندارد که فرشته باشم .

دومین ایراد آن ها این بود که پیروان تو افراد بی فکر و ظاهرین هستند ، او می گوید : شما بی فکر هستید که این حقیقت روشن را انکار می کنید زیرا دلایلی با من است که برای هر فرد حقیقت جویی کافی و قانع کننده است ، مگر افرادی چون شما که زیر پوشش غرور و خودخواهی و تکبر و جاه طلبی ، چشم حقیقت بینشان از کار افتاده باشد .

(۴۶) سوره هُود

سومین ایراد آن ها این بود که می گفتند : « ما هیچ برتری برای شما بر خود نمی یابیم بنابراین دروغ گو هستید » و او در پاسخ می گوید : چه برتری از این بالاتر که خداوند مرا مشمول رحمتش ساخته و مدارک روشن در اختیارم گذاشته است .

بنابراین هیچ دلیلی ندارد که شما مرا دروغ گو خیال کنید ، زیرا که نشانه های صدق گفتار من آشکار است .

من هیچ فرد باایمانی را طرد نمی کنم

۲۹ وَ يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْهُمْ مُلَقُوا رَبَّهُمْ وَ لَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

ص: ۳۴

ای قوم! من در برابر این دعوت اجر و پاداشی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر «الله» است و من آن ها را که ایمان آورده اند (به خاطر شما) از خود طرد نمی کنم چرا که آن ها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد (و در دادگاه قیامت خصم من خواهند بود) ولی شمارا قوم جاهلی می بینم.

جزء دوازدهم (۴۷)

این به خوبی نشان می دهد که من هدف مادی از این برنامه ندارم و جز به پاداش معنوی الهی نمی اندیشم و هرگز یک مدعی دروغین نمی تواند چنین باشد و این همه دردسر و ناراحتی را به خاطر هیچ برای خود بخرد.

و این میزان و الگویی است برای شناخت رهبران راستین، از فرصت طلبان دروغین، که گامی را برمی دارند به طور مستقیم یا غیرمستقیم هدف مادی از آنان دارند.

سپس در پاسخ آن ها که اصرار داشتند نوح ایمان آورندگان فقیر و یا کم سن و سال را از خود براند با قاطعیت می گوید: (وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا...).

چه جهل و نادانی از این بالاتر که مقیاس سنجش فضیلت را گم کرده اید و آن را در ثروت و تمکن مالی و مقام های ظاهری و سن و سال جستجو می کنید و به گمان شما افراد پاکدل و با ایمان که دستشان تهی و پایشان برهنه است از درگاه خدا دورند، این اشتباه بزرگ شما است و نشانه جهل و بی خبریتان. به علاوه شما بر اثر جهل و نادانی چنین می پندارید که پیامبر باید فرشته باشد، درحالی که رهبرانسان ها باید از جنس آن ها باشد تا نیازها و مشکلات و دردهای آنان را بدانند و لمس کند.

ص: ۳۵

۳۰ وَ يَقُومُ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

ای قوم! چه کسی مرا در برابر (مجازات خدا) یاری می دهد اگر آن ها را طرد کنم . آیا اندیشه نمی کنید ؟

طرد افراد صالح و مؤمن کار ساده ای نیست ، آن ها فردای قیامت دشمن من خواهند بود و هیچ کس نمی تواند در آن جا از من دفاع کند و نیز ممکن است مجازات الهی در این جهان دامن مرا بگیرد « آیا اندیشه نمی کنید » تابدائید آن چه می گویم عین حقیقت است (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) .

میان « تَفَكَّرْ » و « تَذَكَّرْ » این تفاوت وجود دارد که « تَفَكَّرْ » در حقیقت برای شناخت چیزی است هرچند هیچ گونه اطلاعی از آن قبلاً

جزء دوازدهم (۴۹)

نداشته باشیم ، ولی « تَذَكَّرْ » (یادآوری) در موردی گفته می شود که انسان قبلاً با آن موضوع آشنایی داشته است ، هرچند از طریق آگاهی های فطری باشد و اتفاقاً مسایل مورد بحث نوح با قومش نیز همه از این قبیل است ، مطالبی است که انسان با مراجعه به فطرت و نهاد خویش آن ها را درک می کند ولی غرور و تعصب و خودخواهی و غفلتشان بر روی آن ها پرده افکنده است

۳۱ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

من هرگز به شما نمی گویم خزائن الهی نزد من است و نمی گویم غیب می دانم و نمی گویم من فرشته ام و (نیز) نمی گویم آن ها که در نظر شما خوار می آیند خداوند خیری

ص: ۳۶

به آن‌ها نخواهد داد ، خدا از دل آن‌ها آگاه تر است (من اگر با این حال آن‌ها را برانم) در این صورت از ستمکاران خواهم بود .

(۵۰) سوره هُود

آخرین سخنی که نوح در پاسخ ایرادهای واهی قوم به آن‌ها می‌گوید این است که اگر شما خیال می‌کنید و انتظار دارید من امتیازی جز از طریق وحی و اعجاز بر شما داشته باشم اشتباه است ، با صراحت باید بگویم که این گونه ادعاهای بزرگ و دروغین مخصوص مدعیان کاذب است و هیچ گاه یک پیامبر راستین چنین ادعاهایی نخواهد کرد ، چرا که « خزائن الهی » علم غیب « تنها در اختیار ذات پاک خدا است و فرشته بودن با این احساسات بشری نیز سازگار نیست. بنابراین هر کس یکی از این سه ادعا یا همه آن‌ها را داشته باشد دلیل بر دروغگویی او است.

نظیر این تعبیر درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در آیه ۵۰ سوره انعام دیده می‌شود .

آگاهی از غیب به طور مطلق و بدون هیچ گونه قید و شرط از آن خدا است ، ولی او هر مقدار از این آگاهی را مصلحت ببیند در اختیار پیامبران و اولیای خود می‌گذارد همان طور که در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره

جزء دوازدهم (۵۱)

« جن » می‌خوانیم : « عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ : خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی‌کند مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند .»

بنابراین هیچ گونه تضادی میان آیات مورد بحث که نفی علم غیب از پیامبران می‌کند و آیات یا روایاتی که آگاهی بعضی از

ص: ۳۷

غیوب را به پیامبران یا امامان نسبت می دهد وجود ندارد .

آگاهی از اسرار غیب بالذات مخصوص خدا است و دیگران هرچه دارند بالعرض و از طریق تعلیم الهی می باشد و به همین دلیل محدود به حدودی است که او اراده می کند .(۱)

در پایان آیه باردیگر به موضوع ایمان آورندگان مستضعف پرداخته و تأکید می کند که « من هرگز نمی توانم درباره این افرادی که در چشم شما حقیرند بگویم خداوند هیچ خیر و پاداش نیکی به آن ها نخواهد داد » (وَ لَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا) .

۱ برای توضیح بیشتر به جلد ۵ «تفسیر نمونه»، صفحه ۲۴۵ و جلد ۷، صفحه ۴۶ مراجعه فرمایید.

(۵۲) سوره هُود

بلکه به عکس خیر این جهان و آن جهان مال آن ها است ، هرچند دستشان از مال و ثروت تهی است ، این شما هستید که بر اثر خیالات خام ، خیر را در مال و مقام یا سن و سال منحصر ساخته اید و از حقیقت و معنی به کلی بی خبرید .

و به فرض که گفته شما راست باشد و آن ها اراذل و اوباش باشند خدا از درون جان آن ها و نیاتشان آگاه است:(اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِئَاتُفْسِهِمْ).

من که جز ایمان و صداقت از آن ها چیزی نمی بینم و به همین دلیل وظیفه دارم آنان را بپذیرم ، من مأمور به ظاهر م و بنده شناس خدا است .

و « اگر غیر از این کاری کنم مسلماً از ستمکاران

ص: ۳۸

خواهم بود : إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ .

۳۲ قَالُوا يُونُحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأَتْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

جزء دوازدهم (۵۳)

گفتند : ای نوح ! با ما جرّ و بحث کردی و زیاد سخن گفتی (بس است) اکنون اگر راست می گویی آن چه را به ما وعده می دهی (از عذاب الهی) بیاور .

« جَدَلْتَنَا » از ماده « مُجَادَلَه » گرفته شده و آن در اصل از « جَدَل » به معنی تابیدن و پیچیدن شدید طناب است و به همین دلیل به باز شکاری « أَجْدَل » گفته می شود چرا که از همه پرندگان پرخاشگرتتر و پیچنده تر است ، سپس در مورد پیچانیدن طرف در بحث و گفتگو به کار رفته است .

این درست به آن می ماند که شخص یا اشخاصی درباره مسأله ای با ما سخن بگویند و در ضمن تهدیدهایی هم کنند و ما می گوئیم پرحرفی بس است بروید و هرکاری از شما ساخته است انجام دهید و هیچ معطل نشوید ، اشاره به این که : نه به دلایل شما وقتی می نهیم و نه از تهدیدتان می ترسیم و نه حاضریم بیش از این گوش به سخنان شما فرادهیم .

(۵۴) سوره هُود

انتخاب این روش در برابر آن همه محبّت و لطف پیامبران الهی و گفتارهایی که همچون آب زلال و گوارا بر دل می نشیند حکایت از نهایت لجاجت و تعصّب و بی خبری می کند .

ضمناً از این گفتار نوح به خوبی برمی آید که مدتی طولانی برای

ص: ۳۹

هدایت آن ها کوشیده است و از هر فرصتی برای رسیدن به این هدف ، یعنی ارشاد آنان استفاده کرده است ، آن قدر که آن قوم گمراه اظهار خستگی از سخنان و ارشادهایش کردند .

۳۳ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

(نوح) گفت: اگر خدا اراده کند خواهد آورد و شما قدرت فرار نخواهید داشت .

«مُعْجِز» از ماده «اعجاز» به معنی ناتوان ساختن دیگری است ، این کلمه گاهی در مواردی به کارمی رود که انسان مانع کار دیگری شود و جلو او را بگیرد و او را به عجز در آورد و گاهی در موردی که از چنگال کسی فرار کند و از دسترس وی بیرون رود و او را ناتوان سازد و گاهی به این صورت که با پیشدستی کردن طرف را به زانو در آورد و یا خود را در مصونیت قرار دهد .

جزء دوازدهم (۵۵)

این از دست من خارج است و در اختیار من نیست ، من فرستاده اویم و سربر فرمانش دارم، بنابراین مجازات و عذاب را از من نخواهید .

اما بدانید هنگامی که فرمان عذاب فرارسد « شما نمی توانید از چنگال قدرت او بگریزید و به مأمن و پناهگاهی فرار کنید » (وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ) .

۳۴ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحَايَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

(اما چه سود که) هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر گناهانتان) گمراه سازد و من بخواهم شما را اندرز دهم

ص: ۴۰

اندر زمن فایده ای به حالتان نخواهد داشت ، او پروردگار شماست و به سوی او بازگشت خواهید نمود .

با مطالعه این آیه فوراً این سؤال به نظر می رسد که مگر ممکن است

(۵۶) سوره هُود

خداوند اراده گمراه ساختن کسی را بکند؟ آیا این دلیل بر جبر نخواهد بود؟ و آیا با قبول اصل آزادی اراده و اختیار چنین چیزی قابل قبول است؟

در رابطه با پاسخ این سؤال باید گفت : گاهی یک سلسله اعمال از انسان سر می زند که نتیجه آن گمراهی و انحراف همیشگی و عدم بازگشت به سوی حق است ؟ لجاجت مستمر و اصرار بر گناهان و دشمنی مداوم با حق طلبان و رهبران راستین ، آن چنان پرده ضخیمی بر فکر انسان می افکند که توانایی دید کمترین شعاع آفتاب حق و حقیقت را پیدانمی کند .

و چون این حالت ، از آثار اعمالی است که خود انسان انجام داده به هیچ وجه دلیل بر جبر نمی شود ، بلکه عین اختیار است ، آن چه به خدا مربوط است این است که در چنان اعمالی چنین اثری قرار داده است : در قرآن مجید آیات متعددی به این واقعیت اشاره می کند که ما در ذیل آیه ۷ سوره بقره و ... به آن اشاره کرده ایم .

۳۵ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيْ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ

جزء دوازدهم (۵۷)

(مشرکان) می گویند او (محمد) این سخنان را به دروغ به خدا نسبت داده ، بگو اگر من این ها را از پیش خود ساخته باشم و به او نسبت دهم گناهش بر عهده من است ولی

ص: ۴۱

من از گناهان شما بیزارم .

« اِجْرَام » از ماده « جَزَم » به معنی چیدن میوه نارس و سپس به هر کار ناخوش آیندی گفته شده است و هم چنین به وادار کردن کسی به گناه نیز اطلاق می شود زیرا انسان در ذات و فطرت خود پیوندی با معنویت و پاکی دارد و انجام گناهان او را از این پیوند الهی جدا می سازد.

به هنگام مطالعه آیه اخیر ممکن است این ایراد به نظر برسد که این چگونگی منطقی است که پیامبر یا نوح در مقابل کفار بگویند اگر این سخن افتراء است گناهِش به گردن ما ، آیا قبول مسؤولیت گناه « اِفْتِرَاء » سبب می شود که سخن آن ها حق و مطابق واقع باشد و مردم مُوظَّف باشند از آن اطاعت و پیروی کنند ؟

(۵۸) سوره هُود

ولی با دقت در آیات گذشته به پاسخ این ایراد پی می بریم : آن ها در حقیقت می خواستند بگویند با این سخنان ما که مشتمل بر انواع استدلال های عقلی است ، به فرض محال که از طرف خدا هم نباشیم گناهِش به گردن ما است ولی استدلالات عقلی جای خودش ثابت است و شما با مخالفت آن همواره در گناه خواهید بود، گناهی مستمر و پایدار (توجه داشته باشید که تَجْرِمُونَ صیغه مضارع است که معمولاً دلالت بر استمرار می کند) .

۳۶ وَ اَوْحٰى اِلٰى نُوْحٍ اِنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ الْاٰمِنُ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُوْنَ

به نوح وحی شد که جز آن ها که (تاکنون) ایمان

ص: ۴۲

آورده اند دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد بنابراین از کارهایی که می کنند غمگین مباش .

اشاره به این که صفوف به کلی از هم جدا شده و دیگر دعوت برای

جزء دوازدهم (۵۹)

ایمان و اصلاح سودی ندارد و باید آماده تصفیه و انقلاب نهایی شود .

ضمناً از این آیه استفاده می شود که خداوند قسمت هایی از علم اسرار غیب را در هر مورد که لازم باشد در اختیار پیامبرش می گذارد همان گونه که در این جا به نوح خبر می دهد که در آینده هیچ کس از آن ها ایمان نخواهد آورد .

۳۷ وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَ وَحِّينَا وَ لَا تُخْطِبْنِي فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اِنَّهُمْ مُّعْرَقُوْنَ

و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما کشتی بساز و درباره آن ها که ستم کردند شفاعت مکن که آن ها غرق شدنی هستند

منظور از کلمه « اَعْيُنِنَا » (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تمام تلاش ها و کوشش های تو در این زمینه در حضور ما است ، بنابراین با فکر راحت به کار خویش ادامه ده ، طبیعی است این احساس که خداوند حاضر و ناظر است و محافظ و مراقب می باشد به انسان هم توان و نیرو می بخشد و هم احساس مسؤولیت بیشتر .

(۶۰) سوره هُود

و از کلمه « وَ وَحِّينَا » چنین برمی آید که نوح چگونگی ساختن کشتی را نیز از فرمان خدا می آموخت و باید هم چنین باشد زیرا نوح پیش خود نمی دانست ابعاد عظمت طوفان آینده چه اندازه است

ص: ۴۳

تا کشتی خود را متناسب با آن بسازد و این وحی الهی بود که او را در انتخاب بهترین کیفیت ها یاری می کرد .

در پایان آیه به نوح هشدار می دهد که از این به بعد « درباره ستمگران شفاعت و تقاضای عفو مکن چرا که آن ها محکوم به عذابند و مسلماً غرق خواهند شد » (وَ لَا تُخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ) .

این جمله به خوبی می فهماند که شفاعت درباره همه کس ممکن نیست ، بلکه شرایطی دارد که اگر در کسی موجود نباشد پیامبر خدا هم حق شفاعت و تقاضای عفو در مورد او ندارد.

کشتی نوح

جزء دوازدهم (۶۱)

بدون شک کشتی نوح یک کشتی ساده ای نبود و با وسایل آن روز به آسانی و سهولت پایان نیافت ، کشتی بزرگی بود که به علاوه بر مؤمنان راستین یک جفت از نسل هر حیوانی را در خود جای می داد و آذوقه فراوانی که برای مدت ها زندگی انسان ها و حیوان هایی که در آن جای داشتند حمل می کرد ، چنین کشتی با چنین ظرفیت حتما در آن روز بی سابقه بوده است ، به خصوص که این کشتی باید از دریایی به وسعت این جهان با امواجی کوه پیکر سالم بگذرد و نابود نشود ، لذا در بعضی از روایات مفسرین می خوانیم که این کشتی هزار و دویست ذراع طول و ششصد ذراع عرض داشت ! (هر ذراع حدود نیم متر است) .

در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مدت چهل سال قبل از ظهور طوفان یک نوع بیماری به زنان قوم نوح دست داد که دیگر از آنان

بیچه ای متولد نشد و این در واقع مقدمه ای برای مجازات و عذاب آنان بود .

۳۸ وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ

(۶۲) سوره هود

او مشغول ساختن کشتی بود و هر زمانی گروهی از اشراف قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند ، (ولی نوح) گفت : اگر ما را مسخره می کنید ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد .

« مَلَأَ » آن اشراف از خود راضی همه جا مستضعفان را به مسخره می گیرند و آن ها را موجوداتی پست و در خور تحقیر می پندارند ، چرا که زر و زور ندارند ، نه تنها آن ها را مسخره می کنند ، بلکه افکارشان هر قدر بلند باشد و مکتبشان هر اندازه ریشه دار باشد و اعمالشان هر چند کاملاً حساب شده باشد پندار آن ها در خور تحقیر است و به همین دلیل پند و اندرز و هشدار و اعلام خطر در آن ها اثر نمی کند ، تنها تازیانه های عذاب دردناک الهی باید بر پشت آن ها نواخته شود .

می گویند این گروه های اشراف قوم نوح هر دسته نوعی استهزاء که مایه خنده و تفریح بود برای خود انتخاب می کردند .

جزء دوازدهم (۶۳)

یکی می گفت : ای نوح مثل این که دعوی پیامبری نگرفت آخر سر ، نَجَار شدی

دیگری می گفت : کشتی می سازی بسیار خوب ، دریایش را هم بساز. هیچ آدم عاقل دیده ای در وسط خشکی کشتی بسازد ...؟

ص: ۴۵

بعضی دیگر شاید می گفتند: اوه کشتی به این بزرگی برای چه می خواهی، لاقلاً کوچک تر بساز، که اگر بخواهی به سوی دریا بکشی برای تو ممکن باشد .

می گفتند : و قاه قاه می خندیدند و می گذشتند و این موضوع در خانه ها و مرکز کارشان به اصطلاح سوژه بحث ها بود و با یکدیگر درباره نوح و کم فکری پیروانش سخن می گفتند : پیرمرد را تماشا کن آخر عمری به چه روزی افتاده است ؟ حالا می فهمیم که اگر به سخنان او ایمان نیاوردیم حق با ما بود . اصلاً عقل درستی ندارد. و اما نوح با استقامت فوق العاده ای که زاییده ایمان است با جدّیت فراوان به کار خود ادامه می داد و بی اعتنا به گفته های بی اساس این کوردلان از خود راضی به سرعت پیشروی می کرد و روز به روز اسکلت کشتی آماده تر و مهیاتر می شد ، فقط گاهی سربلند می کرد و این جمله کوتاه و پرمعنی را به آن ها می گفت : « اگر امروز ما را مسخره می کنید ما هم همین گونه در آینده نزدیکی شما را مسخره خواهیم کرد : قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ » .

(۶۴) سوره هُود

آن روز که شما در میان طوفان سرگردان خواهید شد و سراسیمه به هر سو می دوید و هیچ پناهگاهی نخواهید داشت و از میان امواج فریاد می کشید و التماس می کنید که ما را نجات ده آری آن روز مؤمنان بر افکار شما و غفلت و جهل و بی خبریتان می خندد .

۳۹ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

ص: ۴۶

به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد .

جزء دوازدهم (۶۵)

اشاره به این که اگرچه مزاحمت های شما نسبت به ما عذاب دردناکی است ولی اولاً ما در تحمّل این شداید سربلندیم و پرافتخار و ثانياً این ها هر چه باشد زودگذر است اما مجازات الهی هم خوارکننده است هم پایان ناپذیر و این دو باهم قابل مقایسه نیست .

هدف از عذاب های الهی تصفیه است نه انتقام

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که عذاب های الهی جنبه انتقامی ندارد ، بلکه به خاطر تصفیه نوع بشر و از میان رفتن آن ها که شایسته حیات نیستند و باقی ماندن صالحان صورت می گیرد .

به این معنی که یک قوم مستکبر و فاسد و مفسد که هیچ امید به ایمان آن ها نیست از نظر نظام آفرینش حق حیات ندارد و باید از میان برود و قوم نوح چنین بودند، چراکه آیات فوق می گوید ، اکنون که دیگر امیدی به ایمان بقیه نیست آماده ساختن کشتی شو و درباره ظالمان هیچ گونه شفاعت و تقاضای عفو منما .

همین موضوع در نفرین این پیامبر بزرگ که در سوره نوح

(۶۶) سوره هُود

آمده است به چشم می خورد : «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرُهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوْا إِلَّا فٰجِرًا كَفَّارًا : پروردگارا ! احدی از این کافران را بر روی زمین مگذار چرا که اگر آن ها بمانند بندگان را گمراه می سازند و از نسل آن ها نیز جز گروهی

ص: ۴۷

فاجر و بی ایمان به وجود نخواهد آمد .

اصولاً در سازمان آفرینش ، هر موجودی برای هدفی آفریده شده است ، هنگامی که از هدف خود به کلی منحرف شود و تمام راه های اصلاح را بر روی خود ببندد باقیماندن او بی دلیل است و خواه و ناخواه باید از میان برود .

و به گفته شاعر :

نه طراوتی نه برگی نه گلی نه میوه دارم متحیرم که دهقان به چه کار هشت ما را

۴۰ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَا ءَامَنَ مَعَهَا إِلَّا قَلِيلٌ

جزء دوازدهم (۶۷)

(این وضع همچنان ادامه یافت) تا فرمان ما فرارسید و تنور جوشیدن گرفت ، (به نوح) گفتیم از هر جفتی از حیوانات (نر و ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن ، هم چنین خاندانت را مگر آن ها که قبلاً وعده هلاک آنان داده شده (همسر نوح و یکی از فرزندانش) و هم چنین مؤمنان را ، اما جز عده کمی به او ایمان نیاوردند .

« تَنُّورٌ » همان معنی را می بخشد که « تنور » در فارسی متداول امروز یعنی محلی که نان در آن پخت و پز می شود .

در این که جوشیدن آب از تنور چه تناسبی با مسأله نزدیک شدن طوفان دارد باید گفت : منظور بیان این نکته است هنگامی که آب از

ص: ۴۸

درون تنور که معمولاً مرکز آتش است جوشیدن گرفت نوح و یارانش متوجه شدند اوضاع به زودی دگرگون می شود و انقلاب و تحوّل نزدیک است « آب کجا و آتش کجا » ؟

به تعبیر دیگر هنگامی که دیدند سطح آب زیرزمینی چنان بالا

(۶۸) سوره هُود

آمده که از درون تنور که معمولاً درجای خشک و محفوظی ساخته می شود جوشیدن گرفته فهمیدند موضوع مهمی در پیش است و حادثه نوظهوری در شرف تکوین است ، همین موضوع اخطار و علامتی بود برای نوح و یارانش که برخیزید و آماده شوید .

شاید قوم غافل و بی خبر نیز جوشیدن آب را از درون تنور خانه هایشان دیدند ولی مانند همیشه از کنار این گونه اخطارهای پر معنی الهی چشم و گوش بسته گذشتند ، حتی برای یک لحظه نیز به خود اجازه تفکر ندادند که شاید حادثه ای در شرف تکوین باشد ، شاید اخطارهای نوح واقعیت داشته باشد .

این آیه از یک سو اشاره به همسر بی ایمان نوح و فرزندش « کنعان » می کند که داستان آن ها در آیات آینده آمده است که بر اثر انحراف از مسیر ایمان و همکاری با گناهکاران رابطه و پیوند خود را از نوح بریدند و حق سوار شدن بر آن کشتی نجات نداشتند ، چرا که شرط سواری بر آن در درجه اول « ایمان » بود .

جزء دوازدهم (۶۹)

و از سوی دیگر اشاره به این می کند که محصول سالیان بسیار دراز تلاش پی گیر نوح در راه تبلیغ آیین خویش چیزی جز گروهی اندک از مؤمنان نبود که طبق بعضی از روایات در این مدت طولانی تنها

ص: ۴۹

هشتاد نفر به او ایمان آوردند و حتی بعضی، عدد آن هارا از این هم کمتر نوشته اند و این خود می رساند که این پیامبر بزرگ تا چه حد استقامت و پایداری داشت که برای هدایت هریک از آن ها به سوی خدا به طور متوسط ده سال زحمت کشید، زحمتی که مردم عادی حتی برای هدایت و نجات فرزندشان تحمل نمی کنند.

۴۱ وَ قَالَ اِذْ كُنَّا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِيهَا وَ مُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ

او گفت: به نام خدا بر آن سوار شوید و به هنگام حرکت و توقف آن یاد او کنید، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

«مَجْرًا» و «مُرْسَا» هر دو اسم زمان است به معنی «موقع حرکت» و «موقع توقف».

(۷۰) سوره هُود

نوح به سرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد و چون لحظه طوفان و فرارسیدن مجازات های کوبنده الهی نزدیک می شد «به آن ها دستور داد که به نام خدا بر کشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید و به یاد او باشید».

چرا می گوید: در همه حال به یاد او باشید و از یاد او و نام او مدد بگیرید؟

زیرا به مقتضای رحمتش این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده و به مقتضای آمرزشش از لغزش های شما می گذرد.

ص: ۵۰

۴۲ وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ نَأْتُهُ وَ كَانَ فِي مَعْرَلٍ يُنْئِي اَزْكَبَ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكٰفِرِيْنَ

و او آن هارا از لابلاى امواجى همچون كوه ها حركت مى داد، (در اين هنگام) نوح فرزندش را كه در گوشه اى قرار داشت فريادزد، پسر! همراه ما سوار شو و با كافران مباش.

جزء دوازدهم (۷۱)

سرانجام لحظه نهايى فرارسيد و فرمان مجازات اين قوم سرکش صادر شد ، ابرهاى تيره و تار همچون پاره هاى شب ظلمانى سراسر آسمان را فراگرفت و آن چنان روى هم متراكم گرديد كه نظيرش هيچ گاه ديده نشده بود ، صدای غرش رعد و پرتو خيره كننده برق پي در پي در فضاي آسمان پخش مى شد و خبر از حادثه بسيار عظيم و وحشتناكي مى داد.

باران شروع شد ، سريع و سريع تر شد ، قطره هاى درشت و درشت تر شد و همان گونه كه قرآن در آيه ۱۱ سوره قمر مى گويد گويى تمام درهاى آسمان گشوده شده و اقيانوسى از آب از لابلاى ابرها فرومى ريزد .

از سوي ديگر سطح آب زيرزميني آن قدر بالا آمد كه از هر گوشه اى چشمه خروشانى جوشيدن گرفت .

و به اين ترتيب آب هاى زمين و آسمان به هم پيوستند و دست به دست هم دادند و بر سطح زمين ها ، كوه ها ، دشت ها ، دره ها جاري شدند و به زودى سطح زمين به صورت اقيانوسى درآمد . وزش بادهامواج كوه پيكري روى اين اقيانوس ترسيم مى كرد و اين امواج از سر

ص:۵۱

و دوش هم بالا می رفتند و روی یکدیگر می غلطیدند .

(۷۲) سوره هُود

« و کشتی نوح با سرنشینانش سینه امواج کوه پیکر را می شکافت و هم چنان پیش می رفت نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرار گرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندم ! با ما سوار شو و با کافران مباش » که فنا و نابودی دامت را خواهد گرفت .

نوح این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان یک پدر ، بلکه به عنوان یک مربی خستگی ناپذیر و پرامید ، حتی در آخرین لحظه دست از وظیفه خود برداشت به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند. اما متأسفانه تأثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تأثیر مطلوب خود را ببخشد .

۴۳ قَالَ سَتَأْتِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَّعِصْمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ

جزء دوازدهم (۷۳)

لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ

گفت : به کوهی پناه می برم تا مرا از آب حفظ کند ، گفت: امروز هیچ حافظی در برابر فرمان خدا نیست ، مگر آن کس را که او رحم کند ، در این هنگام موجی در میان آن دو حایل شد و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت .

لذا این فرزند لجوج و کوتاه فکر به گمان این که با خشم خدا می توان به مبارزه برخاست ، « فریاد زد پدر برای من جوش نزن ، به زودی به کوهی پناه می برم که دست این سیلاب به دامنش هرگز نخواهد رسید و مرا در دامان خود پناه خواهد داد »

ص: ۵۲

نوح باز مأیوس نشد ، بار دیگر به اندرز و نصیحت پرداخت شاید فرزند کوتاه فکر از مرکب غرور و خیره سری فرود آید و راه حق پیش گیرد ، به او « گفت : فرزندم امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد ... » .

(۷۴) سوره هُود

کوه که سهل است ، کره زمین که سهل است ، خورشید و تمام منظومه شمسی با آن عظمت خیره کننده اش در برابر قدرت لایزال او ذره بی مقداری بیش نیست .

مگر بالاترین کوه ها در برابر کره زمین همچون برآمدگی های بسیار کوچکی که روی سطح یک نارنج قرار دارد نیست ؟ همان زمینی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه باید بزرگ شود تا به اندازه کره خورشید گردد ، همان خورشیدی که یک ستاره متوسط معمولی آسمان از میان میلیون ها میلیون ستاره در پهنه عالم خلقت است .

پس چه خیال خامی و چه فکر کوتاهی که از «کوه» کاری ساخته باشد؟

در همین هنگام موجی برخاست و جلو آمد و جلوتر و فرزند نوح را همچون پرکاهی از جا کند و در لابلای خود درهم کوبید .

پنج درس تربیتی در طوفان نوح

همان گونه که می دانیم هدف اصلی قرآن از بیان سرگذشت پیشینیان بیان درس های عبرت و نکات آموزنده و تربیتی است و در

جزء دوازدهم (۷۵)

همین قسمت که تاکنون از داستان نوح خوانده ایم نکته های بسیار مهمی نهفته است که به قسمتی از آن ذیلاً اشاره می شود :

پاکسازی روی زمین درست است که خداوند ،

ص: ۵۳

« رحیم » و مهربان است ولی نباید فراموش کرد که او در عین حال ، « حکیم » نیز می باشد ، به مقتضای حکمتش هرگاه قوم و ملتی فاسد شوند و دعوت ناصحان و مرییان الهی در آن ها اثر نکند ، حق حیات برای آن ها نیست سرانجام از طریق انقلاب های اجتماعی و یا انقلاب های طبیعی ، سازمان زندگی آن ها درهم کوبیده و نابود می شود .

این نه منحصر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معینی ، یک سنّت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملت ها و حتی در عصر و زمان ما و چه بسا جنگ های جهانی اول و دوم اشکالی از این پاکسازی باشد .

مجازات با طوفان چرا ؟ درست است که یک قوم و ملت فاسد باید نابود شوند و وسیله نابودی آن ها هرچه باشد تفاوت نمی کند ، ولی دقت در آیات قرآن نشان می دهد که بالاخره تناسبی میان نحوه مجازات ها و گناهان اقوام بوده و هست .

(۷۶) سوره هُود

فرعون تکیه گاه قدرتش را رود « عظیم نیل » و آب های پربرکت آن قراردادده بود و جالب این که نابودی او هم به وسیله همان شد .

نمرود متکی به لشکر عظیمش بود و چنان که می دانیم لشکر کوچکی از حشرات او و یارانش را شکست داد .

قوم نوح جمعیت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیتی همه چیز را از دانه های حیات بخش باران می دانند ، اما سرانجام همین باران آن ها را از بین برد .

و از این جا به خوبی روشن می شود که چقدر

ص: ۵۴

برنامه های الهی حساب شده است و اگر می بینیم انسان های طغیانگر عصر ما در جنگ های جهانی اول و دوم به وسیله مدرن ترین سلاح هایشان درهم کوبیده شدند ، نباید مایه تعجب ما باشد چرا که همین صنایع پیشرفته بود که تکیه گاه آن ها در استعمار و استثمار خلق های مستضعف جهان محسوب می شد .

جزء دوازدهم (۷۷)

نام خدا در هر حال و در همه جا در آیات بالا خواندیم نوح به یارانش دستور می دهد که نام خدا را به هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند ، همه چیز به نام او و به یاد او و بااستمداد از ذات پاک او باید باشد ، هر حرکتی ، هر توقفی ، در حال آرامش و در حال طوفان ، همه باید با نام او آغاز شود چراکه هر کار بی نام او شروع شود «ابتر و بریده دم» خواهد بود .

همان گونه که در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ آتَبٌ : هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود» . (۱)

ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات ، بلکه به عنوان انگیزه و هدف یعنی هر کار که انگیزه خدایی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است ، چرا

۱ « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۶۶۳ .

(۷۸) سوره هُود

که انگیزه های مادی پایان می پذیرد ولی انگیزه های الهی تمام نشدنی است ، هدف های مادی به اوج خود که رسید خاموش می شود ، اما هدف های الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود .

ص: ۵۵

پناهگاه های پوشالی معمولاً هرکس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می برد ، گروهی به ثروتشان ، گروهی به مقام و منصبشان ، عده ای به قدرت جسمانیشان و جمعی به نیروی فکری شان ، ولی همان گونه که آیات فوق به ما می گوید و تاریخ نشان داده ، هیچ یک از این ها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد به سرعت درهم می ریزد.

فرزند نادان و خیره پسر نوح پیامبر نیز در همین اشتباه بود ، گمان می کرد کوه می تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد ، اما چه اشتباه بزرگی؟ حرکت یک موج کاراوراساخت و به دیارعدمش فرستاد.

به همین دلیل در پاره ای از دعاها می خوانیم من از خشم تو به سوی تو فرار می کنم « هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ » (۱) یعنی اگر پناهگاهی در برابر خشم تو باشد باز همان ذات پاک تو است و بازگشت به سوی تو ، نه چیز دیگر .

۱ دعای ابوحمزه ثمالی .

جزء دوازدهم (۷۹)

کشتی نجات رهایی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست لزومی ندارد که این کشتی حتما از چوب و آهن باشد ، بلکه چه بسا این کشتی نجات یک مکتب کارساز حیات بخش مثبت است ، که در برابر امواج طوفان های افکار انحرافی مقاومت می کند و پیروانش رابه ساحل نجات می رساند. روی همین جهت در روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او

ص: ۵۶

یعنی امامان اهل بیت و حاملان مکتب اسلام به عنوان « کشتی نجات » معرفی شده اند .

« حَنْشُ بْنُ مُغِيرَةَ » می گوید : من به همراه ابوذر کنار خانه کعبه آمدم او دست در حلقه درخانه کرد و صدا زد منم ابوذر غفاری ، هر کس

(۸۰) سوره هُود

مرانمی شناسد بشناسد . من همان جُنْدَب هستم (نام اصلی ابوذر جُنْدَب بود) من یار پیامبرم ، با گوش خود شنیدم که می فرمود : « مَثَلُ أَهْلِيَّتِي مَثَلُ سَيْفِيْنِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ : مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می یابد » . (۱)

در بعضی دیگر از طرق حدیث جمله «فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» (۲) : و هر کس از آن تخلف کند غرق می شود « یا «مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ» (۳) : هر کس از آن تخلف کند هلاک می شود « اضافه شده است .

این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت می گوید به هنگامی که طوفان های فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می دهد تنها راه نجات پناه بردن به این مکتب است و ما این مسأله را به خوبی

۱ ابن قتیبہ دینوری که از علمای معروف اهل تسنن است این حدیث را در عیون الاخبار جلد ۱، صفحه ۲۱۱ آورده است .

۲ « معجم الکبیر » نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط).

۳ « معجم الکبیر » نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط).

جزء دوازدهم (۸۱)

در انقلاب شکوهمند ملت ایران آزمودیم که پیروان مکتب های غیراسلامی در برابر طاغوت ، شکست خوردند جز آن گروهی که به

ص: ۵۷

پایان ماجرای طوفان نوح

۴۴ وَقِيلَ يَا رِضْ اِبْلَعِي مَاءَكِ وَ يَسْمَاءُ اَقْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

و گفته شد ای زمین آبت را فروبر و ای آسمان خودداری کن و آب فرونشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلو گرفت و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ستمگر .

سرانجام امواج خروشان آب همه جارا فراگرفت ، آب بالا و بالاتر آمد ، گنهکاران بی خبر به گمان این که یک طوفان عادی است به نقاط مرتفع و برآمدگی ها و کوه های زمین پناه بردند ، اما آب از آن هم گذشت و همه جا در زیر آب پنهان شد ، اجساد بی جان طغیانگران و باقی مانده خانه ها و وسایل زندگانیشان در لابلای کف ها روی آب به چشم می خورد.

(۸۲) سوره هُود

نوح زمام کشتی را به دست خدا سپرده ، امواج کشتی را به هر سو می برد در روایات آمده است که شش ماه تمام (از آغاز ماه رجب تا پایان ذی الحجه و به روایتی از دهم ماه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سرگردان بود (۱) و نقاط مختلفی و حتی طبق پاره ای از روایات

سرزمین مکه و اطراف خانه کعبه را سیر کرد .

سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد .

آیه فوق چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن را در عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق العاده رسا و زیبا در ضمن شش جمله بیان می کند و می گوید : « به زمین دستور داده شد ، ای زمین

۱ تفسیر « مَجْمَعُ الْبَيَانِ » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۶۴ ، تفسیر « قُرْطَبِي » جلد ۵ ، صفحه ۳۲۶۹ .

جزء دوازدهم (۸۳)

آب را در کام فروبر » (وَ قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَ كَ) .

« و به آسمان دستور داده شد ای آسمان دست نگهدار » (وَ يَسْمَاءُ أَقْلَعِي) .

« و آب فرو نشست » (وَ غِيضَ الْمَاءِ) .

« و کار پایان یافت » (وَ قُضِيَ الْأَمْرُ) .

« و کشتی بردامنه کوه جودی پهلو گرفت » (وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ) .

« در این هنگام گفته شد : دور باد قوم ستمگر » (وَ قِيلَ بُعْدَ لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) .

تعبیرات آیه فوق به قدری رساو دلنشین و درعین کوتاهی گویا و زنده و باتمام زیبایی آن قدر تکان دهنده و کوبنده است که به گفته جمعی از دانشمندان عرب این آیه « فصیح ترین و بلیغ ترین » آیات قرآن محسوب می شود، هر چند همه آیات قرآن در سرحد اعجاز از فصاحت و بلاغت است .

شاهد گویای این سخن همان است که در روایات و تواریخ اسلامی می خوانیم که گروهی از کفار قریش ، به مبارزه با قرآن

برخاستند و تصمیم گرفتند آیاتی همچون آیات قرآن ابداع کنند، علاقمندانشان برای مدت چهل روز بهترین غذاها و مشروبات موردعلاقه آنان را برایشان تدارک دیدند، مغز گندم خالص، گوشت گوسفند و شراب کهنه تا با خیال راحت به ترکیب جمله هایی همانند قرآن پردازند.

(۸۴) سوره هُود

اما هنگامی که به آیه فوق رسیدند، چنان آن ها را تکان داد که بعضی به بعض دیگر نگاه کردند و گفتند این سخنی است که هیچ کلامی شبیه آن نیست و اصولاً شباهت به کلام مخلوقین ندارد، این را گفتند و از تصمیم خود منصرف شدند و مایوسانه پراکنده گشتند. (۱)

«جودی» کجا است؟

بسیاری از مفسران گفته اند جودی که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در آیه فوق معرفی شده کوه معروفی است در نزدیکی موصل. (۱)

۱ «مَجْمَعُ الْبَيَانِ»، جلد ۵، صفحه ۱۶۵، «رُوحُ الْمَعَانِي»، جلد ۱۲، صفحه ۵۷.

جزء دوازدهم (۸۵)

بعضی دیگر از مفسرین آن را کوهی در حدود شام و یا نزدیک «آمد» و یا در شمال عراق دانسته اند.

در کتاب مفردات راغب آن را کوهی در میان موصل و الجزیره (نام منطقه ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزایر و الجزیره معروف امروز است) بعید نیست که همه این ها به یک معنی باز گردد زیرا «موصل» و «آمد» و «جزیره» همه جزء مناطق شمالی

ص: ۶۰

عراق و نزدیک شام می باشند .

بعضی دیگر از مفسران احتمال داده اند که منظور از جودی هر کوه و زمین محکمی است ، یعنی کشتی نوح بر یک زمین محکم که برای پیاده شدن سرنشینانش آماده بود پهلو گرفت ، ولی مشهور و معروف همان معنی اول است .

۱ « مَجْمَعُ الْبَيَانِ » ، « رُوحُ الْمَعَانِي » و « قُرْطُبِي » ذیل آیه مورد بحث .

(۸۶) سوره هُود

سرگذشت دردناک فرزند نوح

۴۵ وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ

نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری .

وقتی نوح فرزند خود را در میان امواج دید ، عاطفه پدری به جوش آمد و به یاد وعده الهی درباره نجات فرزندش افتاد، رو به درگاه خدا کرد و گفت :

« پروردگارا! فرزندم از اهل من و خاندان من است و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهایی بخشی و تو از همه حکم کنندگان برتری و در وفای به عهد از همه ثابت تری » .

این وعده اشاره به همان چیزی است که در آیه ۴۰ همین سوره آمده است، آن جا که می فرماید: «قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ : ما به نوح فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن و هم چنین خانواده

ص: ۶۱

خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است .

جزء دوازدهم (۸۷)

نوح چنین فکر می کرد که منظور از جمله « إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ » تنها همسر بی ایمان و مشرک او است و فرزندش کنعان جزء آن ها نیست و لذا چنین سخنی را به پیشگاه خدا عرضه داشت .

چرا فرزند نوح ، عمل غیر صالح بود ؟

۴۶ قَالَ يُنوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

فرمود : ای نوح ! او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است ، بنابراین آن چه را از آن آگاه نیستی از من نخواه، من به تو اندرز می دهم تا از جاهلان نباشی.

گاهی انسان در انجام یک کار آن چنان پیش می رود که گویا عین آن عمل می شود . در ادبیات زبان های مختلف به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می شود ، مثلاً گفته می شود فلان کس سراپا عدل و سخاوت است و فلان شخص سراپا دزدی و فساد است ، گویی آن چنان در آن عمل غوطه ور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است .

(۸۸) سوره هُود

این پیامبر زاده نیز آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادیده.....θزغوطه ور گشت که گویی وجودش تبدیل به یک عمل غیر صالح شد .

بنابراین تعبیر فوق در عین این که بسیار کوتاه و مختصر است ، گویای واقعیت مهم در مورد فرزند نوح می باشد ، یعنی ای نوح اگر

ص: ۶۲

نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود ، امکان شفاعت درباره او می رفت، اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است ، جای شفاعت نیست اصلاً حرفش را نزن .

جمله « إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ » در واقع به منزله علت است برای « إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ » یعنی این که می گویم از اهل تو نیست برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است هرچند نسب او با تو پیوند دارد .

جزء دوازدهم (۸۹)

آن جا که پیوندها گسسته می شود ؟

آیه فوق یکی دیگر از عالی ترین درس های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می کند ، درسی که در مکتب های مادی مطلقاً مفهومی ندارد اما در یک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است .

پیوندهای مادی (نسب ، خویشاوندی ، دوستی و رفاقت) در مکتب های آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است. در این مکتب نورچشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد .

آن جا که رابطه مکتبی وجود دارد ، سلمان فارسی دورافتاده که نه از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه از قریش و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف « سَلِمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ » « سلمان از خانواده ما است » جزء خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شود ، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح

بر اثر گسستن پیوند مکتبیش با پدر، آن چنان طرد می شود که با « إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ » روبرو می گردد

(۹۰) سوره هُود

ممکن است چنین مسأله مهمی برای آن ها که مادی می اندیشند گران آید اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می خورد .

به همین دلیل در احادیث اهل بیت علیهم السلام درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می گذارند و اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه های عملی اهل بیت علیهم السلام در زندگانی آن ها دیده نمی شود جمله های صریح و تکان دهنده ای می خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است .

از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید : « مردم این آیه را چگونه تفسیر می کنند " إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ " یکی از حاضران عرض کرد : « بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود » امام فرمود : « كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ وَ لَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا : نه چنین نیست ، او به راستی فرزند نوح بود ، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند ، از ما نیستند » . (۱)

ص: ۶۴

مسلمانان مطرود چه کسانی هستند؟

بی مناسبت نیست که با الهام از آیه فوق اشاره به قسمتی از احادیث اسلامی کنیم که آن ها نیز گروه های زیادی را که ظاهراً در زمره مسلمانان و یا پیروان مکتب اهل بیت هستند ، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤمنان و شیعیان خارج می سازد :

۱ « تفسیر صافی » ، ذیل آیات فوق .

(۹۲) سوره هُود

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید : « مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فَلَيْسَ مِنَّا: آن کس که با برادران مسلمانش تقلب و خیانت کند از ما نیست ». (۱)

امام صادق می فرماید : « لَيْسَ بَوْلِي لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ مُؤْمِنٍ حَرَامًا: کسی که مال مؤمنی را به گناه بخورد، دوست من نیست ». (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید : « أَلَا وَ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتَّقَاءَ شَرِّهِ فَلَيْسَ مِنِّي: بدانید کسی که مردم را به خاطر اجتناب از شرش گرامی دارند از من نیست » .

امام فرمود : « لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ: کسی که به مردم ستم می کند شیعه ما نیست».

امام کاظم فرمود : « لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي

ص: ۶۵

كُلَّ يَوْمٍ : کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست . (۱).

۱ « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۱۸ .

۲ « وسایل » ، جلد ۱۲ ، صفحه ۵۳ .

جزء دوازدهم (۹۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ : کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می زند ای مسلمانان به دادم برسید و کمک کنید ، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید مسلمان نیست . (۲) »

امام باقر به یکی از یارانش به نام جابر فرمود : « وَ اعْلَمْ يَا جَابِرُ بِأَنَّكَ لَا تُكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرَ كَ وَ قَالُوا أَنْتَ رَجُلٌ سُوءٌ لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسِرَّكَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ اغْرَضَ نَفْسَكَ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ : ای جابر ! بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که اگر تمام اهل شهر تو جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی غمگین نشوی و اگر همه بگویند تو آدم خوبی هستی خوشحال نشوی ، بلکه خود را بر کتاب خدا قرآن عرضه داری و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری و بعد بینی از کدام گروهی . (۱) »

۱ « بحار » ، جلد ۱۵ ، (طبع قدیم) بخش اخلاق .

۲ « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۴ .

(۹۴) سوره هُود

این احادیث خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم قناعت می کنند و از عمل و ارتباط مکتبی در میان آن ها خبری نیست می کشد و به وضوح ثابت می کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و

ص: ۶۶

زیربنایی است ، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه های آن است و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود .

۴۷ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَعْفُوْ لِي وَتَرْحَمْنِيَا أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ

عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم و هرگاه مرا نبخشی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود .

۱ « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۶۹۱ .

جزء دوازدهم (۹۵)

با توجه به گفتار نوح در آیه قبلی و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می آید که چگونه نوح توجه به این مسأله نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست .

پاسخ این سؤال را می توان از این راه داد ، که این فرزند وضع کاملاً مشخصی نداشته ، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود و چهره منافق گونه او ، هرکس را ظاهراً به اشتباه می انداخت .

به علاوه احساس مسئولیت شدیدی که نوح در رابطه با فرزندش می کرد و عشق و علاقه طبیعی که هرپدری به فرزندش دارد و پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند ، سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکنند .

اما به محض این که از واقعیت امر آگاه شد ، فوراً در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد ، هرچند گناهی از او سرزده بود ، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد ، همین ترک اولی برای او با آن

ص: ۶۷

شخصیت ، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد .

(۹۶) سوره هود

و از این جا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می شود که مگر انبیاء گناه می کنند که تقاضای آمرزش نمایند .

کشتی نوح به سلامت فرود آمد

۴۸ قِيلَ يُنوحُ اهبطِ بِسَلْمٍ مِنَّا وَ بَرَكَتٍ عَلَیْكَ وَ عَلَیٰ اُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَ اُمَّمٍ سَنُمَتُّهُنَّ ثُمَّ يَمَسُّهُنَّ مِنَّا عَذَابٌ اَلِیْمٌ

(به نوح) گفته شد : ای نوح ! با سلامت و برکت از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت هایی که با تواند، فرود آی و امت هایی نیز هستند که ما آن ها را از نعمت ها بهره مند می سازیم سپس عذاب دردناکی از سوی ما به آن ها می رسد .

بدون شک « طوفان » همه آثار حیات را درهم کوبیده بود و طبعاً زمین های آباد مراتع سرسبز و باغ های خرم ، همگی ویران شده بودند و در این هنگام بیم آن می رفت که نوح و یارانش از نظر « زندگی » و « تغذیه » در مضیقه شدید قراگیرند ، اما خداوند به این گروه مؤمنان اطمینان داد که درهای برکات الهی به روی شما گشوده خواهد شد و از نظر زندگی هیچ گونه نگرانی به خود راه ندهند .

جزء دوازدهم (۹۷)

به علاوه ممکن بود نگرانی دیگری از نظر سلامت برای نوح و پیروانش پیدا شود که زندگی کردن در مجاورت این باتلاق ها و مرداب های باقیمانده از طوفان ممکن است سلامت آن ها را به خطر افکند ، لذا خداوند در این زمینه نیز به آن ها اطمینان داد که هیچ گونه

ص: ۶۸

خطری شما را تهدید نمی کند و آن کس که طوفان را برای نابودی طغیان گران فرستاد ، هم او می تواند محیطی « سالم » و « پربرکت » برای مؤمنان فراهم سازد .

این جمله کوتاه به ما می فهماند که قرآن تا چه اندازه به ریزه کاری های مسایل اهمّیت می دهد و آن هارا در عباراتی بسیار فشرده و زیبا منعکس می سازد .

کلمه « اُمَم » جمع « اُمَّت » است و این تعبیر می رساند که همراه نوح امت هایی بودند ، این عبارت ممکن است به خاطر آن باشد که افرادی که با نوح بودند هریک سرچشمه پیدایش قبیله و امتی گشتند و یا این که واقعا آن ها که با نوح بودند هر گروهی از قوم و قبیله ای بودند که مجموعا امت هایی تشکیل می دادند .

(۹۸) سوره هُود

این احتمال نیز وجود دارد که « اُمَم » اصناف حیوانی را که با نوح بودند نیز شامل گردد ، زیرا در قرآن مجید کلمه « اُمَّت » بر آن ها نیز اطلاق شده است ، چنان که در سوره انعام آیه ۳۸ می خوانیم: « وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ: هیچ جنبنده ای در روی زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند وجود ندارد مگر این که آن ها نیز امت هایی مثل شما هستند » .

بنابراین همان گونه که نوح و یارانش به لطف بی پایان پروردگار در برابر آن همه مشکلات زندگی بعد از طوفان در سلامت و برکت زیستند، انواع جاندارانی که با نوح از کشتی پیاده شدند و گام به روی زمین گذاشتند ، نیز این سلامت و مصونیت را به لطف الهی داشتند .

ص: ۶۹

سپس اضافه می کند « با این همه باز در آینده از نسل همین مؤمنان، امت هایی به وجود می آیند که انواع نعمت ها را به آن ها می بخشیم ، ولی آنها در غرور و غفلت فرومی روند سپس عذاب دردناک ما به آن ها می رسد : وَ أُمَّمٌ سَمَّتْهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ » .

بنابراین چنین نیست که این انتخاب اصلح و اصلاح نوع انسانی از طریق طوفان آخرین انتخاب و آخرین اصلاح باشد ، بلکه باز هم تا زمانی که نوع آدمی به عالی ترین مرحله رشد و تکامل برسد ، به خاطر سوءاستفاده کردن از آزادی اراده ، گاه در راه شر و فساد قدم می گذارد و باز همان برنامه مجازات در این جهان و سرای دیگر دامنش را می گیرد .

جالب این که در جمله فوق فقط می گوید : « سَيَسْمَتُهُمْ » به زودی آن ها را از انواع نعمت ها بهره مند می کنیم و بلافاصله سخن از عذاب و مجازات آن ها می گوید ، اشاره به این که بهره وری از نعمت فراوان در افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان به جای این که حس شکرگزاری و اطاعت را بیدار کند ، غالباً بر طغیان و غرور آن ها می افزاید و به دنبال آن رشته های بندگی خدا را پاره می کند .

(۱۰۰) سوره هود

جمله ای که مرحوم « طبرسی » در مجمع البیان از یکی از مفسران در ذیل این آیه نقل کرده جالب است، آن جا که می گوید : « هَلَكَ الْمُسِيءُ يَمْتَعُونَ فِي الدُّنْيَا لِأَنَّ الْجَهْلَ يَغْلِبُ عَلَيْهِمْ وَالْغُلَّةَ ، فَلَا يَتَفَكَّرُونَ إِلَّا فِي الدُّنْيَا وَ عِمَارَتِهَا وَ مَلَاذِمِهَا : صاحبان نعمت در دنیا هلاک و گمراه شدند چرا که جهل و غفلت بر آن ها غالب می شود و جز در فکر دنیا و لذت های آن نیستند »

ص: ۷۰

این واقعیت در زندگی کشورهای متنعم و ثروتمند دنیا به خوبی دیده می شود که آن ها غالباً در فساد غوطه ورنند ، نه تنها به فکر مستضعفان جهان نیستند ، بلکه روز به روز طرحی تازه برای مکیدن هرچه بیشتر خون آن ها می ریزند .

به همین دلیل بسیار می شود که خداوند جنگ ها و حوادث دردناکی که نعمت ها را موقتاً سلب می کند ، بر آن ها فرومی ریزد ، شاید بیدار شوند .

جزء دوازدهم (۱۰۱)

۵۰ وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ

(ما) به سوی (قوم) عاد ، برادرشان هود را فرستادیم ، (به آن ها) گفت : ای قوم من ! الله را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست ، شما فقط تهمت می زنید .

در این جا از « هود » تعبیر به برادر می کند ، این تعبیر یابه خاطر آن است که عرب از تمام افراد قبیله تعبیر به برادر می کند چرا که در ریشه نسب باهم مشترکند، مثلاً به یک نفر از طایفه بنی اسد «أخو أسدی» می گوید .

و یا اشاره به این است که رفتار هود مانند سایر انبیاء با قوم خود کاملاً برادرانه بود ، نه در شکل یک امیر و فرمانده و یا حتی یک پدر نسبت به فرزندان ، بلکه همچون یک برادر در برابر برادران دیگر بدون هرگونه امتیاز و برتری جویی. نخستین دعوت هود ، همان دعوت تمام انبیاء بود ، دعوت به سوی توحید و نفی هرگونه شرک .

۵۱ يَقَوْمِ لَا آسَأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي

ص: ۷۱

ای قوم من! من از شما پاداشی نمی طلبم، پاداش من فقط بر کسی است که مرا آفریده، آیا نمی فهمید؟

۵۲ وَ يَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ

و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید سپس به سوی او بازگردید تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید و روی (از حق) برنتابید و گناه نکنید.

«مِدْرَارًا» از ماده «دَرَّ» به معنی ریزش شیر از پستان مادر است، سپس به ریزش باران نیز گفته شده است و جالب این که در آیه بالا نمی گوید باران را از آسمان بر شما فرومی ریزد بلکه می گوید آسمان را بر شما فرومی ریزد یعنی آن قدر باران می بارد که گویی همه

جزء دوازدهم (۱۰۳)

آسمان در حال ریزش است و با به توجه این که «مِدْرَارًا» نیز صیغه مبالغه است نهایت تأکید از این جمله استفاده می شود.

تأثیر کارهای خوب بر آبادی کشورها و کارهای بد بر ویرانی آنها

باز در آیه فوق می بینیم که قرآن پیوند روشنی میان مسایل معنوی و مادی برقرار می سازد و استغفار از گناه و بازگشت به سوی خدا را مایه آبادانی و خرمی و طراوت و سرسبزی و اضافه شدن نیرویی بر نیروها معرفی کرده.

این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن به چشم می خورد ، از جمله در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ می خوانیم : «
فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا
: به آن ها گفتم از گناهان خود در پیشگاه پروردگارتان استغفار کنید که او آمرزنده است، تا باران آسمان را پشت سرهم
بر شما فرو ریزد و شما را با اموال و فرزندان کمک بخشد و باغ ها و نهرها برای شما قرار دهد» (۱۲۹/نوح).

(۱۰۴) سوره هود

جالب توجه این که در روایات اسلامی می خوانیم که ربیع بن صبیح می گوید نزد حسن بودم ، مردی از در وارد شد و از
خشکسالی آبادیش شکایت کرد ، حسن به او گفت : استغفار کن ، دیگری آمد از فقر شکایت کرد ، به او نیز گفت استغفار
کرد ، سومی آمد و به او گفت : دعا کن خداوند پسری به من بدهد به او نیز گفت : استغفار کن ، ربیع می گوید (من تعجب
کردم) و به او گفتم هر کس نزد تو می آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی به او همین دستور را می دهی و به همه می
گویی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمایید .

وی در جواب من گفت : آن چه را گفتم از پیش خود نگفتم ، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می
کند ، استفاده کردم و سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکر شد تلاوت کرد . (۱)

آن ها که عادت دارند از این مسایل آسان بگذرند فوراً یک نوع

ص: ۷۳

ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قایل می شوند و از هرگونه تحلیل بیشتر خود را راحت می کنند .

۱ «مَجْمَعُ الْبَيَانِ» ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۶۱ .

جزء دوازدهم (۱۰۵)

ولی اگر بیشتر دقت کنیم در میان این امور پیوندهای نزدیکی می یابیم که توجه به آن ها مسایل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می دهد .

کدام جامعه است که آلوده به گناه ، خیانت ، نفاق ، دزدی ، ظلم ، تبلی و مانند آن ها بشود و این جامعه آباد و پر برکت باشد .

کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمین های خرم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفهی داشته باشد .

کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس ها باشند و در عین حال نیرومند و پابرجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند .

با صراحت باید گفت : هیچ مسأله اخلاقی نیست مگر این که اثر مفید و سازنده ای در زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی شود مگر این که در ساختن یک جامعه ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزایی دارد .

آن ها که مسائل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسائل مادی جدا می کنند، نه مسائل معنوی را درست شناخته اند و نه مادی را .

(۱۰۶) سوره هُود

اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری و خالی از محتوا در میان مردم باشد بدیهی است تأثیری در نظام مادی

ص: ۷۴

اجتماع نخواهد داشت ، اما آنگاه که اعتقادات معنوی و روحانی آن چنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد ، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچ کس مخفی نخواهد ماند .

ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شك قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است .

جزء دوازدهم (۱۰۷)

در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی ترین ارتش ها و قدرت های استعماری پیروز گردد و این نشان می دهد کاربرد عقاید دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسایل اجتماعی و سیاسی زیاداست.

منظور از « یَزِدْكُمْ قُوَّةً اِلٰی قُوَّتِكُمْ » چیست ؟

ظاهر این جمله می گوید : خداوند در پرتو توبه و استغفار ، نیرویی بر نیروی شما می افزاید بعضی این جمله را اشاره به افزایش نیروی انسانی گرفته اند (چنان که در آیات سوره نوح نیز به آن اشاره شده بود) و بعضی دیگر آن را اشاره به اضافه نیروهای مادی بر نیروی معنوی دانسته اند ، ولی تعبیر آیه مطلق است و هرگونه افزایش نیروی مادی و معنوی را شامل می شود و تمام این تفاسیر را دربرمی گیرد .

ص: ۷۵

۶۱ وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِنَّكُمْ فِيهَا فَاْسِدٌ تَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ

و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را فرستادیم ، گفت: ای قوم من! الله را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست ، او است که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذار نمود ، از او آمرزش بطلبید سپس به سوی او بازگردید که پروردگرم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده (تقاضاهای آن ها) است .

سرگذشت قوم عاد با تمام درس های عبرت انگیزش به طور فشرده پایان یافت و اکنون نوبت قوم ثمود است ، همان جمعیتی که طبق تواریخ در سرزمین وادی القری در میان مدینه و شام زندگی داشتند .

بازدراینجامی بینیم که قرآن مجید هنگامی که سخن از پیامبران ها صالح می گوید به عنوان « برادر » از او یاد می کند ، چه تعبیری از این رساتر و زیباتر که به قسمتی از محتوای آن در تفسیر آیات گذشته اشاره کردیم : برادری دلسوز و مهربان که جز خیرخواهی هدف دیگری ندارد . « ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم: وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا » .

باز می بینیم برنامه صالح همان برنامه اصولی همه پیامبران است ، برنامه ای که از « توحید » و نفی هرگونه شرک و بت پرستی که خمیرمایه تمام رنج های بشر است ، آغاز می شود .

« گفت ای قوم من! خدا را پرستش کنید که هیچ معبودی جز او نیست: قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ » .

جزء دوازدهم (۱۰۹)

سپس برای تحریک حس حق شناسی آن ها به گوشه ای از نعمت های مهم پروردگار که سراسر وجودشان را فراگرفته اشاره کرده ، می گوید: « او کسی است که شمارا از زمین آفرید: هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ ».

زمین و آن خاک بی ارزش و بی مقدار کجا و این وجود عالی و خلقت بدیع کجا؟ آیا هیچ عقلی اجازه می دهد که انسان چنین خالق و پروردگاری را که این همه قدرت دارد و این همه نعمت بخشیده کنار بگذارد و به سراغ این بت های مسخره برود؟ پس از اشاره به نعمت آفرینش ، نعمت های دیگری را که در زمین قرار داده به این انسان های سرکش یادآوری می کند: « او کسی است که عمران و آبادی زمین را به شما سپرد و قدرت و وسایل آن را در اختیارتان قرار داد » (وَ اسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا) .

(۱۱۰) سوره هود

« واژه استعمار » و « اعمار » در لغت عرب در اصل به معنی تفویض آبادی زمین به کسی است و طبیعی است که لازمه آن این است که وسایل لازم را در اختیار او بگذارد ، این چیزی است که ارباب لغت مانند « راغب » در مفردات و بسیاری از مفسران در تفسیر آیه فوق گفته اند. این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که منظور آن است که خداوند عمر طولانی به شما داده ، ولی البتّه معنی اول با توجه به متون لغت صحیح تر به نظر می رسد .

و در هر حال این موضوع به هر دو معنی درباره قوم ثمود ، صادق

ص: ۷۷

بوده است ، چرا که زمین های آباد و خرم و سرسبز و باغ هایی پر نعمت داشتند و اصولاً در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوان به خرج می دادند و از این گذشته عمرهای طولانی و اندام هایی قوی و نیرومند داشتند و در ساختن بناهای محکم پیشرفته بودند ، چنان که قرآن می گوید : « وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ : در دل کوه ها خانه های امن و امان به وجود می آوردند » (۸۲/حجر) .

قابل توجه این که قرآن نمی گوید خداوند زمین را آباد کرد و در اختیار شما گذاشت ، بلکه می گوید عمران و آبادی زمین را به شما تفویض کرد ، اشاره به این که وسایل از هرنظر آماده است ، اما شما باید با کار و کوشش زمین را آباد سازید و منابع آن را به دست آورید و بدون کار و کوشش سهمی ندارید .

در ضمن این حقیقت نیز از آن استفاده می شود که برای عمران و آبادی باید به یک ملت مجال داد و کارهای آن ها را به دست آنان سپرد و وسایل و ابزار لازم را در اختیارشان گذارد .

(۱۱۲) سوره هُود

« اکنون که چنین است ، از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا بازگردید که پروردگار من به بندگان خود نزدیک است و درخواست آن ها را اجابت می کند » (فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَىٰ إِلَهِهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ) .

استعمار در قرآن و عصر ما

همان گونه که در آیه فوق دیدیم ، پیامبر خدا صالح برای ایفای نقش تربیتی خود در میان قوم گمراه « ثمود » با یادآوری آفرینش عظیم انسان از خاک و تفویض آبادی زمین با آنان سخن می گوید .

ص: ۷۸

ولی این کلمه استعمار با آن زیبایی خاص و کشندگی مفهوم که هم عمران و آبادی را دربردارد و هم تفویض اختیارات و هم تهیه وسایل و ابزار، آن چنان مفهومی در عصر ما مسخ شده که درست در نقطه مقابل مفهوم قرآنی قرار گرفته .

تنها واژه استعمار نیست که به این سرنوشت شوم گرفتار شده است، کلمات زیادی چه در فارسی و چه در عربی و چه در لغات دیگر می یابیم که گرفتار همین مسخ و تحریف و واژگونگی شده است، مانند

جزء دوازدهم (۱۱۳)

« حِضارت » و « ثِقافت » و « حُرِّیت » در عربی و کلماتی مانند تمدن، حقوق بشر، روشنفکری، آزادی و آزادگی، هنر و هنرمندی در فارسی و در سایه این تحریف ها هرگونه از خود بیگانگی و ماده پرستی و اسارت انسان ها و انکار هرگونه واقعیت و توسعه هرگونه فساد و انجام هر کار شتابزده و بی مطالعه انجام می گردد .

به هر حال مفهوم واقعی استعمار در عصر ما، استیلای قدرت های بزرگ سیاسی و صنعتی بر ملت های مستضعف و کم قدرت است، که محصول آن غارت و چپاولگری و مکیدن خون آن ها و به یغما بردن منابع حیاتی آنان است .

این استعمار که چهره های شوم گوناگونی دارد گاهی در شکل فرهنگی، گاهی فکری، گاه اقتصادی و گاه سیاسی و نظامی مجسم می شود، همان است که چهره زیبای امروز ما را تاریک و سیاه کرده، اقلیتی در این جهان دارای همه چیز و اکثریت عظیمی فاقد همه چیزند، این استعمار سرچشمه جنگ ها و ویرانی ها و تبهکاری ها و مسابقه

کمرشکن تسلیحاتی است .

(۱۱۴) سوره هود

واژه ای را که قرآن برای این مفهوم به کار برده واژه استضعاف است که درست قالب این معنی است ، یعنی ضعیف ساختن به مفهوم وسیع کلمه ، ضعیف ساختن فکر و سیاست و اقتصاد و هر چیز دیگر .

دامنه استعمار در عصر ما آن چنان گسترده است که خود واژه استعمار نیز استعماری شده است ، چرا که مفهوم لغوی آن کاملاً واژگونه است .

به هر حال استعمار داستان غم انگیز طولانی دارد ، که می توان گفت سراسر تاریخ بشر را دربرمی گیرد ، گرچه دائماً تغییر چهره می دهد ولی به درستی معلوم نیست چه زمانی از جوامع انسانی ، ریشه کن خواهد شد و زندگی بشر بر پایه تعاون و احترام متقابل انسان ها و کمک به پیشرفت یکدیگر در تمام زمینه ها خواهد انجامید .

۶۲ قَالُوا يَصَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهِنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

جزء دوازدهم (۱۱۵)

گفتند: ای صالح! تو پیش از این ما به امید ما بودی ، آیا ما را از پرستش آن چه پدرانمان می پرستیدند نهی می کنی ؟ و ما در مورد آن چه ما را به سوی آن دعوت می کنی در شک و تردید هستیم .

اکنون بینیم مخالفان صالح در مقابل منطق زنده و حق طلبانه او چه پاسخی دادند ؟

ص: ۸۰

آن‌ها برای نفوذ در صالح و یالاقل خنثی کردن نفوذ سخنانش در توده مردم از یک عامل روانی استفاده کردند و به تعبیر عامیانه خواستند هندوانه زیر بغلش بگذارند و «گفتند: ای صالح تو پیش از این مایه امید ما بودی» در مشکلات به تو پناه می‌بردیم و با تو مشورت می‌کردیم و به عقل و هوش و درایت تو ایمان داشتیم و در خیرخواهی و دلسوزی تو هرگز تردید به خود راه نمی‌دادیم (قَالُوا يَصَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا).

(۱۱۶) سوره هود

اما متأسفانه امید ما را بر باد دادی و با مخالفت با آیین بت پرستی و خدایان ما که راه و رسم نیاکان ما است و از افتخارات قوم ما محسوب می‌شود نشان دادی که نه احترامی برای بزرگان قائلی، نه به عقل و هوش ما ایمان داری و نه مدافع سنت‌های ما هستی.

ضمناً در این جا باز می‌بینیم قوم گمراه برای توجیه غلط کاری و افکار و اعمال نادرست خود به زیر چتر نیاکان و هاله قداستی که معمولاً آن‌ها را پوشانیده است پناه می‌برند، همان منطق کهنه‌ای که از قدیم میان همه اقوام منحرف برای توجیه خرافات وجود داشته و هم اکنون در عصر اتم و فضا نیز به قوت خود باقی است.

۶۳ قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَءَاتَيْنِيْمَهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ

گفت: ای قوم من! آیا اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد (می‌توانم از

ص: ۸۱

ابلاغ رسالت او سرپیچی کنم) اگر من نافرمانی او کنم چه کسی می تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟ بنابراین (سخنان) شما چیزی جز اطمینان به زیانکار بودن تن بر من نمی افزاید.

جزء دوازدهم (۱۱۷)

اما این پیامبر بزرگ الهی بدون آن که از هدایت آن ها مأیوس گردد و یا این که سخنان پر تزویرشان در روح بزرگ او کمترین اثری بگذارد، با متانت خاص خودش چنین پاسخ داد «گفت: ای قوم من! ببینید اگر من دلیل روشنی از طرف پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد و قلب مرا روشن و فکر مرا بیدار کرده باشد و به حقایق آشنا شوم که پیش از آن آشنا نبوده ام» آیا باز هم می توانم سکوت اختیار کنم و رسالت الهی را ابلاغ نکنم و با انحرافات و زشتی ها نجنگم؟

شتر صالح

۶۴ وَ يَقَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي آَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ

(۱۱۸) سوره هود

ای قوم من! این ناقه خداوند است که برای شما دلیل و نشانه ای است بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود و هیچ گونه آزاری به آن نرسانید که به زودی عذاب خدا شما را فرو خواهد گرفت.

«ناقه» در لغت به معنی شتر ماده است، در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن، اضافه به «اللّه» شده است و این نشان می دهد که این ناقه ویژگی هایی داشته و با توجه به این که در آیه فوق به عنوان آیه

ص: ۸۲

و نشانه الهی و دلیل حقانیت ذکر شده است ، روشن می شود که این ناقه یک ناقه معمولی نبود و از جهت یا جهاتی خارق العاده بوده است .

ولی در آیات قرآن این مسأله به طور مشروح نیامده است که ویژگی های این ناقه چه بوده است ؟ همین اندازه می دانیم یک شتر عادی و معمولی نبوده است .

تنها چیزی که در دو مورد از قرآن آمده این است که صالح در مورد این ناقه به قوم خود اعلام کرد که آب آن منطقه باید سهم بندی شود ، یک روز سهم ناقه و یک روز سهم مردم باشد (هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ) / شعراء و در سوره قمر آیه ۲۸ نیز می خوانیم (وَ تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ) در سوره شمس نیز اشاره مختصری به این امر آمده است ، آن جا که می فرماید: (فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا) (۱۳ / شمس).

جزء دوازدهم (۱۱۹)

ولی کاملاً مشخص نشده که این تقسیم آب چگونه خارق العاده بوده ، یک احتمال این است که حیوان آب فراوانی می خورده ، به گونه ای که تمام آب چشمه را به خود اختصاص می داده، احتمال دیگر آن است که به هنگامی که آن حیوان وارد آبشخور می شده حیوانات دیگر جرأت ورود به محل آب را نداشتند .

اما چگونه این حیوان از تمام آب می توانسته استفاده کند این احتمال هست که آب آن قریه کم بوده، مانند آب قریه هایی که چشمه کوچکی بیش ندارند و مجبورند آب را در تمام شبانه روز در یک گودال مهار کنند تا مقداری از آن جمع شود و قابل استفاده گردد .

ولی از طرفی از پاره ای از آیات سوره شعراء استفاده می شود که قوم ثمود در منطقه کم آبی زندگی نداشتند ، بلکه دارای باغ ها و چشمه سارها و زراعت ها و نخلستان ها بودند : « أَتُزَكُّونَ فِي مَا هِيَ نَاءٌ آمِنِينَ فَيَجْنَاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ » (۱۴۶ / شعراء).

به هر حال همان گونه که گفتیم قرآن این مسأله را در مورد ناقة صالح به طور سربسته و اجمال بیان کرده است .

ولی در بعضی از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن نیز نقل شده می خوانیم که از عجایب آفرینش این ناقة آن بوده که از دل کوه بیرون آمد و خصوصیات دیگری نیز برای آن نقل شده که این جا جای شرح آن نیست .

۶۵ فَعَقَرُوها فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْذُوبٍ

(اما) آن ها آن را از پای در آوردند و او به آن ها گفت (مهلت شما تمام شده) سه روز در خانه هاتان متمتع گردید (و بعد از آن عذاب الهی فرا خواهد رسید) این وعده ای است که دروغ نخواهد بود .

جزء دوازدهم (۱۲۱)

« عَقَرُوها » از ماده « عَقَر » به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است و عَقَرْتُ البَعِيرَ یعنی شتر را سر بریدم و نحر کردم و چون کشتن شتر سبب می شود که از اصل ، وجودش برچیده شود این ماده در این معنی به کار رفته است ، گاهی به جای نحر کردن پی کردن شتر و یا دست

و پای آن راقطع نمودن ، تفسیر کرده اند که در واقع همه آن ها به یک چیز بازمی گردد و نتیجه اش یکی است .

پیوند مکتبی

جالب این که در روایات اسلامی می خوانیم آن کس که ناقه را از پای درآورد یک نفر بیش نبود ، ولی با این حال قرآن این کار را به تمام جمعیت مخالفان صالح نسبت می دهد و به صورت صیغه جمع می گوید: «فَعَقَرُوها» .

(۱۲۲) سوره هُود

این به خاطر آن است که اسلام رضایت باطنی به یک امر و پیوند مکتبی با آن را به منزله شرکت در آن می داند ، در واقع توطئه این کار جنبه فردی نداشت و حتی کسی که اقدام به این عمل کرد ، تنها متکی به نیروی خویش نبود بلکه به نیروی جمع و پشتیبانی آن ها دلگرم بود و مسلما چنین کاری را نمی توان یک کار فردی محسوب داشت بلکه یک کار گروهی و جمعی محسوب می شود .

امیر مؤمنان علی می فرماید : « وَ إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَهُ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعِذَابِ لَمَّا عَمُّوهُ بِالرِّضَا : ناقه ثمود را یک نفر از پای درآورد ، اما خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد چرا که همه به آن راضی بودند » . (۱)

روایات متعدد دیگری به همین مضمون و یا مانند آن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده که اهمیت فوق العاده

ص: ۸۵

اسلام به پیوند مکتبی و برنامه های هماهنگ فکری روشن می سازد، که به عنوان نمونه چندقسمت از آن را ذیلاً می خوانیم:
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكْرَهُهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ، وَ مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيَهُ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ :
کسی که شاهد و ناظر کاری باشد اما از آن متنفر باشد همانند کسی است که از آن غایب بوده و در آن شرکت نداشته است
و کسی که در برنامه ای غایب بوده اما قلباً به آن رضایت داشته ، همانند کسی است که حاضر و شریک بوده ». (۱)

امام علی بن موسی الرضا می فرماید : « لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ فِي الْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ بِالْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِيَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
شَرِيكَ الْقَاتِلِ : هر گاه کسی که در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب راضی به قتل او باشد، او در پیشگاه خدا شریک قاتل
است ». (۲)

و نیز از علی نقل شده که فرمود :

۱ «وسایل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۴۰۹ تا ۴۱۱ .

۲ « وسایل الشیعه » ، جلد ۱۱ ، صفحه ۴۰۹ تا ۴۱۱ .

(۱۲۴) سوره هُود

« الرَّاضِيَ بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالِدَاخِلٍ مَعَهُمْ فِيهِ وَ عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِثْمُ الرِّضَا بِهِ : کسی که به کار گروهی
راضی باشد همچون کسی است که با آن ها در آن کار شرکت کرده است ، اما کسی که عملاً شرکت کرده دو گناه دارد
گناه عمل و گناه رضایت » (و آن کس که فقط راضی بوده یک گناه دارد). (۱)

ص: ۸۶

برای این که عمق و وسعت پیوند فکری و مکتبی را در اسلام بدانیم که هیچ حد و مرزی از نظر زمان و مکان نمی شناسد کافی است ، این گفتار پرمعنی و تکان دهنده علی را در نهج البلاغه مورد توجه قرار دهیم: هنگامی که در میدان جنگ جمل بر یایان آتش افروز پیروز شد و یاران علی از این پیروزی که پیروزی اسلام بر شرک و جاهلیت بود خوشحال شدند ، یکی از آن ها عرض کرد : « چه قدر دوست داشتم که برادرم در این میدان حاضر بود تا پیروزی شما را بر دشمن با چشم خود ببیند » امام رو به او کرد و فرمود : «أَهْوَىٰ أَحْيَاكَ مَعَنَا : بگو بینم قلب برادر تو با ما بود؟» « فَقَالَ نَعَمْ : در پاسخ گفت آری » امام فرمود : « فَقَدْ شَهِدْنَا : (غم مخور) او هم با ما در این میدان شرکت داشت » .

۱ « وسایل الشیعه » ، جلد ۱۱ ، صفحه ۴۰۹ تا ۴۱۱ .

جزء دوازدهم (۱۲۵)

سپس اضافه فرمود : « وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسِيْرِنَا هَذَا اَقْوَامٌ فِي اَصْيَالِ الرِّجَالِ وَ اَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَّرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَىٰ بِهِمُ الْاِيْمَانُ : از این بالاتر به تو بگویم : امروز گروه هایی در لشکر ما شرکت کردند که هنوز در صلب پدران و رحم مادرانند (و به دنیا گام نهاده اند) اما به زودی گذشت زمان آن هارا به دنیا خواهد فرستاد و قدرت ایمان با نیروی آن ها افزایش می یابد . »

بدون شك آن ها که در برنامه ای شرکت دارند و تمام مشکلات و زحمات آن را تحمّل می کنند دارای امتیاز خاصی هستند ، اما این به آن معنی نیست که سایرین مطلقا در آن شرکت نداشته باشند ، بلکه چه در آن زمان و چه در قرون و اعصار آینده تمام کسانی که از نظر فکر و

ص: ۸۷

مکتب ، پیوندی با آن برنامه دارند به نوعی در آن شریکند .

(۱۲۶) سوره هُود

این مسأله که شاید در هیچ یک از مکاتب جهان نظیر و مانند نداشته باشد بر اساس یک واقعیت مهم اجتماعی استوار است و آن این که کسانی که در طرز فکر با دیگری شیهند هر چند در برنامه معینی که او انجام داده شرکت نداشته باشند اما به طور قطع وارد برنامه های مشابه آن در محیط و زمان خود خواهند شد ، زیرا اعمال انسان همیشه ، پرتوی از افکار او است و ممکن نیست انسان به مکتبی پای بند باشد و در عمل او آشکار نشود .

اسلام از گام اول ، اصلاحات را در منطقه روح و جان انسان پیاده می کند ، تا مرحله عمل ، خود به خود اصلاح گردد ، طبق این دستور که در بالا خواندیم یک فرد مسلمان هر گاه خبری به او برسد که فلان کار نیک یا بد انجام شود ، فوراً سعی می کند در برابر آن موضع گیری کند و دل و جان و خود را با نیکی ها هماهنگ سازد و از بدی تنفر جوید ، این تلاش و کوشش درونی بدون شک در اعمال او اثر خواهد گذاشت و پیوند فکریش به پیوند عملی خواهد انجامید .

جزء دوازدهم (۱۲۷)

۶۶ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جِئْنَا بِصَلْحٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيٍ يُؤْمِنُونَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ

هنگامی که فرمان ما (دائر به مجازات این قوم) فرا رسید صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود (از آن عذاب) و از رسوایی آن روز رهایی بخشیدیم چرا که پروردگارت قوی و شکست ناپذیر است .

ص: ۸۸

« خَزِي » در لغت به معنی شکستی است که به انسان وارد می شود خواه به وسیله خودش باشد یا دیگری و هرگونه رسوایی و ذلت فوق العاده ای را شامل می شود .

رحمت الهی نسبت به مؤمنان آن چنان پر بار است که پیش از نزول عذاب همه آن ها را به مکان امن و امانی منتقل می کند و هیچ گاه خشک و تر را به عنوان عذاب و مجازات نمی سوزاند.

البته ممکن است حوادث ناگواری مانند سیل ها و بیماری های عمومی و زلزله ها رخ دهد که کوچک و بزرگ را فراگیرد ، ولی این حوادث حتما جنبه مجازات و عذاب الهی ندارد ، و گرنه محال است در منطق عدالت پروردگار حتی یک نفر بی گناه به جرم میلیون ها گناهکار گرفتار شود .

(۱۲۸) سوره هُود

البته این موضوع کاملاً امکان دارد که افرادی ساکت و خاموش در میان جمعی گناهکار باشند و به مسؤولیت هایشان در مبارزه با فساد عمل نکنند و به همان سرنوشت گرفتار شوند ، اما اگر آن ها به مسؤولیت هایشان عمل کنند محال است حادثه ای که به عنوان عذاب نازل می شود دامن آن ها را بگیرد .(۱)

از آیه فوق به خوبی برمی آید که مجازات سرکشان و طغیان گران

ص: ۸۹

تنها جنبه مادی ندارد ، بلکه جنبه معنوی را نیز شامل می شود چرا که سرانجام کار آن ها و سرنوشت مرگبارشان و زندگی آلوده به ننگشان به عنوان فصول رسواکننده ای در تاریخ ثبت می شود درحالی که برای افراد باایمان سطور طلایی تاریخ رقم می خورد .

۱ در جلد ۷ تفسیر نمونه ، صفحه ۱۳۰ نیز توضیحاتی درج شده است که برای فهم مقصود این گونه آیات مؤثر است کتاب های « آفریدگار جهان » و « در جستجوی خدا » .

جزء دوازدهم (۱۲۹)

منظور از صیحه چیست ؟

۶۷ وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيرِهِمْ جِثْمِينَ

و آن ها را که ستم کرده بودند صیحه (آسمانی) فرو گرفت و در خانه هایشان به روی افتادند و مردند .

« صَّيْحَةٌ » در لغت به معنی صدای عظیمی است که معمولاً از دهان انسان یا حیوانی بیرون می آید ولی اختصاص به آن ندارد بلکه هرگونه صدای عظیم را شامل می شود .

« جِثْمٌ » از ماده « جِثْمٌ » به معنی نشستن روی زانو و هم چنین به معنی افتادن برو آمده است . (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۲۴۰ مراجعه نمایید).

(۱۳۰) سوره هود

در آیات قرآن می خوانیم که چند قوم گنهکار به وسیله صیحه آسمانی مجازات شدند یکی همین قوم ثمود بودند و دیگر قوم لوط (۷۳ / حجر) و دیگر قوم شعیب (۹۴ / هود) .

از آیات دیگر قرآن در مورد قوم ثمود استفاده می شود که مجازات آن ها به وسیله صاعقه بود « فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ » (۱۳ / فصلت) و این نشان می دهد که

ص: ۹۰

منظور از « صَيْحَه » صدای وحشتناک صاعقه است . آیا صدای وحشت انگیز می تواند جمعیتی را نابود کند ؟ جواب این سؤال مسلماً مثبت است، زیرا می دانیم امواج صوتی از حد معینی که بگذرد ، می تواند شیشه ها را بشکند ، حتی بعضی از عمارت ها را ویران کند و ارگانسیم درون بدن انسان را از کار بیندازد .

این را شنیده ایم به هنگامی که هواپیماها دیوار صوتی را می شکنند (و با سرعتی بیشتر از سرعت امواج صوت حرکت می کنند) افرادی بیهوش به روی زمین می افتند و یا زنانی سقط جنین می کنند و یا تمام شیشه های عمارت هایی که در آن منطقه قرار دارند می شکنند .

جزء دوازدهم (۱۳۱)

طبیعی است اگر شدت امواج صوت از این هم بیشتر شود به آسانی ممکن است اختلالات کشنده ای در اعصاب و رگ های مغزی و حرکات قلب تولید کند و سبب مرگ انسان ها شود .

البته طبق آیات قرآن پایان این جهان نیز بایک صیحه همگانی خواهد بود (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا - صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ) (۴۹ / یس) .

همان گونه که رستاخیز نیز با صیحه بیدار کننده ای آغاز می شود (إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ) (۵۳ / یس) .

البته از تعبیر به « جاژمین » چنین استفاده می شود که صیحه آسمانی باعث مرگ آن ها شد ولی اجساد بی جانشان به روی زمین افتاده بود ، اما از پاره ای از روایات برمی آید که آتش صاعقه آن ها را سوزاند ، البته این دو با هم منافات ندارد زیرا اثر وحشتناک صدای صاعقه فوراً

آشکار می شود درحالی که آثار سوختگی آن مخصوصا برای کسانی که در درون عمارت ها بوده باشند بعدا ظاهر می گردد

(۱۳۲) سوره هود

۶۸ كَأَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا آلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّتَمُودَ

آن چنان که گویی هرگز ساکن آن دیار نبودند بدانید قوم ثمود پروردگارشان را انکار کردند دور باد قوم ثمود (از رحمت پروردگار).

«يَغْنَوْا» از ماده «غَنَى» به معنی اقامت در مکان است و بعید نیست از مفهوم اصلی «غَنَا» به معنی بی نیازی گرفته شده، باشد زیرا کسی که بی نیاز است منزل آماده ای دارد و مجبور نیست هر زمان از منزلی به منزل دیگر کوچ کند، جمله «كَأَنَّ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا» که درباره قوم ثمود و هم چنین قوم شعیب آمده است، مفهومش این است آن چنان طومار زندگیشان درهم پیچیده شد که گویا هرگز از ساکنان آن سرزمین نبودند.

سرگذشت قوم شعیب

۸۴ وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا

جزء دوازدهم (۱۳۳)

لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرِيكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ

و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من! «اللّه را پرستش کنید که جز او معبود دیگری برای شما نیست و پیمانۀ ووزن را کم نکنید (و دست به کم فروشی نزنید) من خیرخواه شما هستم و من از عذاب روز فراگیر بر شما بیمناکم.

ص: ۹۲

« مِکْيَالٌ » و « میزان » به معنی پیمانانه و ترازو است و کم کردن آن ها به معنی کم فروشی و نپرداختن حقوق مردم است .

با پایان داستان عبرت انگیز قوم لوط نوبت به قوم « شعیب » و مردم « مدین » می رسد همان جمعیتی که راه توحید را رها کردند و در سنگلاخ شرک و بت پرستی سرگردان شدند ، نه تنها بت که درهم و دینار و مال و ثروت خویش را می پرستیدند و به خاطر آن کسب و تجارت با رونق خویش را آلوده به تقلب و کم فروشی و خلافتکاری های دیگر می کردند .

(۱۳۴) سوره هُود

کلمه « أَخَاهُمْ » (برادرشان) به خاطر آن است که نهایت محبت پیامبران را به قوم خود بازگو کند ، نه فقط به خاطر این که از افراد قبیله و طایفه آن ها بود بلکه علاوه بر آن خیرخواه و دلسوز آن ها همچون یک برادر بود .

« مَدْيَنٌ » نام آبادی شعیب و قبیله او است ، این شهر در مشرق خلیج عقبه قرار داشته و مردم آن از فرزند اسماعیل بودند و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشته اند .

امروز شهر مدین به نام « مَعَان » نامیده می شود ولی بعضی از جغرافیون نام مدین را بر مردمی اطلاق کرده اند که میان خلیج عقبه و تا کوه سینا می زیسته اند .

این پیامبر این برادر دلسوز و مهربان همان گونه که شیوه همه پیامبران در آغاز دعوت بود نخست آن ها را به اساسی ترین پایه های مذهب یعنی « توحید » دعوت کرد چرا که دعوت به

توحید دعوت به

ص: ۹۳

شکستن همه طاغوت ها و همه سنت های جاهلی است و هرگونه اصلاح اجتماعی و اخلاقی بدون آن میسر نخواهد بود .

جزء دوازدهم (۱۳۵)

آن گاه به یکی از مفسد اقتصادی که از روح شرک و بت پرستی سرچشمه می گیرد و در آن زمان در میان اهل « مدین » سخت رایج بود اشاره کرده و گفت : « به هنگام خرید و فروش پیمانان و وزن اشیاء را کم نکنید : وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ » .

رواج این دوکار در میان آن ها نشانه ای بود از نبودن نظم و حساب و میزان و سنجش در کارهایشان و نمونه ای بود از غارت گری و استثمار و ظلم و و ستم در جامعه ثروتمند آن ها .

این پیامبر بزرگ پس از این دستور بلافاصله اشاره به دو علت برای آن می کند :

نخست می گوید : « قبول این اندرز سبب می شود که درهای خیرات به روی شما گشوده شود ، پیشرفت امر تجارت ، پایین آمدن سطح قیمت ها ، آرامش جامعه ، خلاصه « من خیر خواه شما هستم » و مطمئنم که این اندرز نیز سرچشمه خیر و برکت برای جامعه شما خواهد بود . (اِنِّیْ اَرِیْکُمْ بِخَیْرٍ) .

(۱۳۶) سوره هُود

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که شعیب می گوید : « من شما را دارای نعمت فراوان و خیر کثیری می بینم » بنابراین دلیلی ندارد که تن به پستی در دهید و حقوق مردم را ضایع کنید و به جای شکر نعمت کفران نمایید .

دیگر این که ، من از آن می ترسم که اصرار بر شرک و کفران نعمت

ص: ۹۴

و کم فروشی ، عذاب روز فراگیر ، همه شما را فروگیرد (وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ) .

« مُحِيط » در این جا صفت برای « یَوْم » است ، یعنی یک روز « فراگیر » و البته فراگیر بودن روز به معنی فراگیر بودن مجازات آن روز است و این می تواند اشاره به عذاب آخرت و هم چنین مجازات های فراگیر دنیا باشد .

بنابراین هم شما نیاز به این گونه کارها ندارید و هم عذاب خدا در کمین شما است پس باید هرچه زودتر وضع خویش را اصلاح کنید.

جزء دوازدهم (۱۳۷)

۸۵ وَ يَقُومُ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

وای قوم من! پیمانان و وزن را با عدالت وفا کنید و بر اشیاء (و اجناس) مردم عیب مگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین فسادمکنید .

« بَخْس » در اصل به معنی کم کردن به عنوان ظلم و ستم است. این اصل یعنی اقامه قسط و عدل و دادن حق هرکس به او باید بر سراسر جامعه شما حکومت کند .

سپس قدم از آن فراتر نهاده ، می گوید : « بر اشیاء و اجناس مردم عیب مگذارید و چیزی از آن ها کم مکنید » (وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) . و اگر به وسعت مفهوم این جمله نظر بیفکنیم دعوتی است به رعایت همه حقوق فردی و اجتماعی برای همه اقوام و همه ملت ها ،

ص: ۹۵

«بخس حق» در هر محیط و هر عصر و زمان به شکلی ظهور می کند و حتی گاهی در شکل کمک بلاعوض و تعاون و دادن وام (همان گونه که روش استثمارگران در عصر و زمان ما است). در پایان آیه باز هم از این فراتر رفته، می گوید: «در روی زمین فساد مکنید» (وَلَا تَغْتَوَا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ).

(۱۳۸) سوره هود

فساد از طریق کم فروشی، فساد از طریق غصب حقوق مردم متجاوز به حق دیگران، فساد به خاطر برهم زدن میزان ها و مقیاس های اجتماعی، فساد از طریق عیب گذاشتن بر اموال و اشخاص و بالاخره فساد به خاطر تجاوز به حریم حیثیت و آبرو و ناموس و جان مردم.

جمله «لَا تَغْتَوَا» به معنی فساد نکنید است بنابراین ذکر «مُفْسِدِينَ» بعد از آن به خاطر تأکید هر چه بیشتر روی این مسأله است.

دو آیه فوق این واقعیت را به خوبی منعکس می کند که بعد از مسأله اعتقاد به توحید و ایدئولوژی صحیح، یک اقتصاد سالم از اهمیت ویژه ای برخوردار است و نیز نشان می دهد که بهم ریختگی نظام اقتصادی سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود.

جزء دوازدهم (۱۳۹)

۸۶ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ

سرمایه حلالی که خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید و من پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان) نیستم.

تعبیر به «بَقِيَّةُ اللَّهِ» یا به خاطر آن است که سود حلال اندک

ص: ۹۶

چون به فرمان خدا است « بقیه الله » است. و یا این که تحصیل حلال باعث دوام نعمت الهی و بقای برکات می شود .

و یا این که اشاره به پاداش و ثواب های معنوی است که تا ابد باقی می ماند هر چند دنیا و تمام آن چه در آن است فانی شود ، آیه ۴۶ سوره کهف و « الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا » نیز اشاره به همین است .

و تعبیر به « اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » (اگر ایمان داشته باشید) اشاره به این است که این واقعیت را تنها کسانی درک می کنند که ایمان به خدا و حکمت او و فلسفه فرمان هایش داشته باشند .

(۱۴۰) سوره هُود

در روایات متعددی می خوانیم که بَقِيَّةُ الْاَلِهْتَفْسِيرِبه وجودمهدی یا بعضی از امامان دیگر شده است ، از جمله در کتاب « اکمال الدین » از امام باقر چنین نقل شده است : « اَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ الْفَائِزُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ هَذِهِ الْاَيَةُ بِقِيَّةِ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ، ثُمَّ يَقُولُ اَنَا بَقِيَّةُ اللّٰهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَلِيْفَتُهُ عَلَيْكُمْ فَلَا يَسَلِّمُ عَلَيْهِ مَسَلِّمٌ اِلَّا قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللّٰهِ فِي اَرْضِهِ : نخستین سخنی که مهدی پس از قیام خود می گوید این آیه است (بَقِيَّةُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) سپس می گوید : منم بَقِيَّةُ اللّٰهِ وَ حُجَّتُ و خَلِيْفَةُ او درمیان شما ، سپس هیچ کس بر او سلام نمی کند مگر این که می گوید : « اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللّٰهِ فِي اَرْضِهِ » . (۱)

ص: ۹۷

البته آیات قرآن هرچند در مورد خاصی نازل شده باشد مفاهیم

۱ به نقل « تفسیر صافی » ، ذیل آیه فوق .

جزء دوازدهم (۱۴۱)

جامعی دارد که می تواند در اعصار و قرون بعد بر مصداق های کلی تر و وسیع تر ، تطبیق شود .

درست است که در آیه مورد بحث ، مخاطب قوم شعیبند و منظور از « بَقِيَّةُ اللَّهِ » سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است ، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد « بَقِيَّةُ اللَّهِ » محسوب می شود .

تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ « بَقِيَّةُ اللَّهِ » اند .

تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سرسخت برای یک قوم و ملت باقی می مانند از این نظر بقیه الله اند. هم چنین سربازان مبارزی که پس از پیروزی از میدان جنگ بازمی گردند آن ها نیز بقیه الله اند .

و از آن جا که مهدی موعود آخرین پیشوا و بزرگ ترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر صلی الله علیه و آله است یکی از روشن ترین مصداق بقیه الله می باشد و از همه به این لقب شایسته تر است ، به خصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است .

(۱۴۲) سوره هود

منطق بی اساس آدم های لجاج

۸۷ قَالُوا يَشْعِبُ أَصْلُوكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ

گفتند: ای شعیب آیا نمازت تو را دستور می دهد که ما آن چه را پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم؟ و آن چه را

ص: ۹۸

می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ تو مرد بردبار و رشیدی هستی؟

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا آن ها روی « نماز » شعیب تکیه کردند؟

بعضی از مفسران گفته اند ، این به دلیل آن بوده که شعیب بسیار نماز می خواند و به مردم می گفت : نماز انسان را از کارهای زشت و منکرات بازمی دارد ، ولی جمعیت نادان که رابطه میان نماز و ترک منکرات را درک نمی کردند ، از روی مسخره به او گفتند : آیا این او را

جزء دوازدهم (۱۴۳)

و حرکات تو فرمان به تو می دهد که ما سنت نیاکان و فرهنگ مذهبی خود را زیر پا بگذاریم و یا نسبت به اموالمان مسلوب الاختیار شویم؟

بعضی نیز احتمال داده اند که « صلوه » اشاره به آیین و مذهب است ، زیرا آشکارترین سمبل دین نماز است .

به هر حال اگر آن ها درست اندیشه می کردند ، این واقعیت را درمی یافتند که نماز حس مسؤولیت و تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی و حق شناسی را در انسان زنده می کند ، او را به یاد خدا و به یاد دادگاه عدل او می اندازد ، گرد و غبار خودپسندی و خود پرستی را از صفحه دل او می شوید و او را از جهان محدود و آلوده دنیا به جهان ماوراء طبیعت به عالم پاکی ها و نیکی ها متوجه می سازد و به همین دلیل او را از شرک و بت پرستی و تقلید کورکورانه نیاکان واز کم فروشی و انواع تقلب بازمی دارد .

۸۸ قَالَ يَقَوْمِ اَرَأَيْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَلٰى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّىْ وَ

ص: ۹۹

رَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ

(۱۴۴) سوره هود

مَا أَنهَكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِيَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ

گفت: ای قوم من! هرگاه من دلیل آشکاری از پروردگارت داشته باشم و رزق خوبی به من داده باشد (آیا می توانم برخلاف فرمان او رفتار کنم؟) من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم خودم مرتکب شوم، من جز اصلاح تا آن جا که توانایی دارم نمی خواهم و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او بازگشتم.

شعيب با این جمله می خواهد بگوید من در این کار تنها انگیزه معنوی و انسانی و تربیتی دارم، من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید و همیشه انسان دشمن چیزی است که نمی داند.

جالب توجه این که در این آیات تعبیر «یا قوم» (ای قوم من) تکرار شده است، به خاطر این که عواطف آن ها را برای پذیرش حق بسیج کند و به آن ها بفهماند که شما از من هستید و من هم از شما (خواه

جزء دوازدهم (۱۴۵)

قوم در این جا به معنی قبیله باشد و طایفه و فامیل و خواه به معنی گروهی که او در میان آن ها زندگی می کرد و جزء اجتماع آن ها محسوب می شد).

سپس این پیامبر بزرگ اضافه می کند «گمان مبرید که من می خواهم شما را از چیزی نهی کنم ولی خودم به سراغ آن بروم» (وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَكُمْ عَنْهُ).

به شما بگویم کم فروشی نکنید و تقلب و غش در معامله روا

ص: ۱۰۰

مدارید ، اما خودم با انجام این اعمال ثروتی بیندوزم و یا شما را از پرستش بت ها منع کنم اما خود در برابر آن ها سر تعظیم فرود آورم ، نه هرگز چنین نیست. از این جمله چنین برمی آید که آن ها شعیب را متهم می کردند که او قصد سودجویی برای شخص خودش دارد و لذا صریحا این موضوع را نفی می کند. این همان هدفی است که تمام پیامبران آن را تعقیب می کردند ، اصلاح عقیده ، اصلاح اخلاق ، اصلاح عمل و اصلاح روابط و نظامات اجتماعی .

۸۹ وَيَقَوْمٍ لَايَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ

(۱۴۶) سوره هود

وای قوم من ! دشمنی و مخالفت با من سبب نشود که شما به همان سرنوشت قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شوید و قوم لوط از شما چندان دور نیست .

نه زمان آن ها از شما چندان فاصله دارد و نه مکان زندگیشان و نه اعمال و گناهان شما از گناهان آنان دست کمی دارد. البته «مَدِين» که مرکز قوم شعیب بود از سرزمین قوم لوط فاصله زیادی نداشت ، چرا که هر دو از مناطق شامات بودند و از نظر زمانی هرچند فاصله داشتند اما فاصله آن ها نیز آن چنان نبود که تاریخشان به دست فراموشی سپرده شده باشد و اما از نظر عمل هرچند میان انحرافات جنسی قوم لوط و انحرافات اقتصادی قوم شعیب ، ظاهرا فرق بسیار بود ، ولی هر دو در تولید فساد ، در جامعه و به هم ریختن نظام اجتماعی و از میان بردن

ص: ۱۰۱

فضایل اخلاقی و اشاعه فساد با هم شباهت داشتند ، به همین جهت گاهی در روایات می بینم که یک درهم ربا که طبعا مربوط به مسایل اقتصادی است با زنا که یک آلودگی جنسی است مقایسه شده است .

جزء دوازدهم (۱۴۷)

۹۰ وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَىٰ إِلَهِهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او بازگردید که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است .

«وَدُود» صیغه مبالغه از «وَدَّ» به معنی محبت است ، ذکر این کلمه بعد از کلمه «رَحِيم» اشاره به این است که نه تنها خداوند به حکم رحیمیتش به بندگان گنهکار توبه کار توجه دارد از این گذشته آن هارا بسیار دوست می دارد که هر کدام از این دو (رحم و محبت) خود انگیزه ای است برای پذیرش استغفار و توبه بندگان .

تظاهر به نفهمیدن روش همیشگی دین ستیزان

۹۱ قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ

(۱۴۸) سوره هود

گفتند: ای شعیب! بسیاری از آن چه رامی گویی ما نمی فهمیم و ما تو را در میان خود ضعیف می یابیم و اگر به خاطر احترام قبیله کوچک نبود تو را سنگسار می کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری .

شعیب این پیامبر بزرگ که به خاطر سخنان حساب شده و رسا و

ص: ۱۰۲

دلنشینش به عنوان «خَطِيبُ الْأَنْبِيَاءِ» (۱) لقب گرفته ، گفتارش را که بهترین راهگشای زندگی مادی و معنوی این گروه بود با صبر و حوصله و متانت و دلسوزی تمام ایراد کرد ، اما بینیم این قوم گمراه چگونه به او پاسخ گفتند. آن ها با چهار جمله که همگی حکایت از لجاجت و جهل و بی خبری می کرد جواب دادند .

نخست این که « گفتند : ای شعیب ما بسیاری از حرف های تو را نمی فهمیم » (قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ). اساسا

۱ « سفینه البحار » ماده « شعیب » .

جزء دوازدهم (۱۴۹)

سخنان تو سر و ته ندارد و محتوا و منطق با ارزشی در آن نیست که ما بخواهیم پیرامون آن بیندیشیم و به همین دلیل چیزی نیست که بخواهیم آن را ملاک عمل قراردهیم ، بنابراین زیاد خود را خسته مکن و به سراغ دیگران برو .

دیگر این که « ما تو را در میان خود ضعیف و ناتوان می یابیم » (وَ اِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا)

بنابراین اگر فکر کنی حرف های بی منطق را با قدرت و زور می توانی به کرسی بنشانی ، آن هم اشتباه است .

گمان مکن اگر ما حساب تو را نمی رسیم به خاطر ترس از قدرت تو است : « اگر ملاحظه قوم و قبیله ات و احترامی که برای آن ها قایل هستیم نبود ترا به بدترین صورتی به قتل می رساندیم یعنی ترا سنگباران می کردیم » (وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ) .

ص: ۱۰۳

جالب این که آن هاز قبیله شعیب به عنوان « رَهْط » یاد کردند ، که در لغت عرب به یک جمعیت کم از سه تا هفت یا ده و یا حداکثر به گفته

(۱۵۰) سوره هود

بعضی به چهل نفر اطلاق می شود ، اشاره به این که گروه قبیله تو نیز در نظر ما قدرتی ندارند ، بلکه ملاحظات دیگر است که ما را از این کار بازمی دارد و این درست به آن می ماند که ما به دیگری می گوییم اگر ملاحظه این چهارنفر قوم و فامیل تو نبود حق تو را کف دستت می گذاشتیم ، درحالی که واقعا فامیل و قبیله او چهار نفر نیست بلکه منظور بیان این نکته است که آن ها اهمیتی از نظر قدرت ندارند .

۹۲ قَالَ يَقَوْمِ اَرْهَطِيَا اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاتَّخَذْتُمْوَهُ وِرَآءَكُمْ ظَهْرِيَا اِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُوْنَ مُحِيْطٌ

گفت : ای قوم ! آیا قبیله کوچک من نزد شما از خداوند، عزیزتر است در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته اید؟ پروردگرم به آن چه انجام می دهید احاطه دارد (و آگاه است).

شما که به خاطر فامیل من که به گفته خودتان چند نفری بیش نیستند به من آزاد نمی رسانید چرا به خاطر « خدا » سخنانم را نمی پذیرید ؟ آیا چند نفر در برابر عظمت پروردگار به حساب می آیند ؟

جزء دوازدهم (۱۵۱)

۹۳ وَ يَقَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَمِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ يَّاتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَذِبٌ وَاذْتَقِبُوا اِنِّيْ مَعَكُمْ رَقِيْبٌ

ای قوم ! هرکاری از دستتان ساخته است انجام دهید من هم کار خود را خواهم کرد ! و به زودی خواهید دانست

ص: ۱۰۴

چه کسی عذاب خوارکننده به سراغ او می آید و چه کسی دروغگو است ، شما انتظار بکشید من هم درانتظارم .

« مَكَانَهُ » به معنی قدرت بر چیزی داشتن است. « رَقِيبٌ » به معنی حافظ و مراقب و نگاهبان است و در اصل از « رَقَبَهُ » که به معنی گردن است گرفته شده و این معنی یا به خاطر آن است که شخص حافظ و مراقب گردن کسی را که در حفاظت او است حفظ می کند (کنایه از این که جان او را حفظ می کند) و یا به خاطر این که گردن می کشد تا برنامه پاسداری و حفاظت را انجام دهد. سخنگوی بلیغ کسی است که در برابر تمام موضع گیری های طرف مقابل موضع خود را در لابلای

(۱۵۲) سوره هُود

سخنانش مشخص کند ، از آن جا که مشرکان قوم شعیب در آخر سخنان خود ، او را تهدید ضمنی به سنگسار کردن نمودند و قدرت خود را به رخ او کشیدند ، شعیب موضع خویش را در برابر تهدید آن ها مشخص می کند و می گوید :

« شما در انتظار این باشید که بتوانید با قدرت و جمعیت و ثروت و نفوذتان بر من پیروز شوید من هم در انتظار این هستم که مجازات دردناک الهی به زودی دامن شما جمعیت گمراه را بگیرد و از صفحه گیتی براندازد » .

پایان عمر تبهکاران مَدین

۹۴ وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جِثْمِينَ

ص: ۱۰۵

و هنگامی که فرمان ما فرارسید شعیب و آن هارا که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود، نجات دادیم و آن ها را که ستم کردند صیحه (آسمانی) فروگرفت و در دیار خود به رو افتادند (و مردند).

جزء دوازدهم (۱۵۳)

«صَيْحَةٌ» به معنی هرگونه صدای عظیم است و قرآن حکایت از نابودی چند قوم گنهگار به وسیله صیحه آسمانی می کند، این صیحه احتمالاً به وسیله صاعقه و مانند آن بوده است، زیرا گاهی ممکن است امواج صوتی به قدری قوی باشد که سبب مرگ گروهی شود.

۹۵ كَأَنْ لَّمْ يَخْنَوْا فِيهَا آلَا بُعْدًا لِّمَدْيِنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ

آن چنان که گویی هرگز از ساکنان آن دیار نبودند، دور باد مدین (از رحمت خدا) همان گونه که قوم ثمود دور شدند.

تمام آن ثروت هایی که به خاطر آن گناه و ظلم و ستم کردند و تمام آن کاخ ها و زینت ها و زرق و برق ها و غوغاها، همه از میان رفت و همه خاموش شدند.

سرانجام همان گونه که در آخر سرگذشت قوم عاد و ثمود بیان شد می فرماید: «دور باد سرزمین مدین از لطف و رحمت پروردگار»

(۱۵۴) سوره هود

همان گونه که قوم ثمود دور شدند «(أَلَا بُعْدًا لِّمَدْيِنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ)» روشن است که منظور از «مدین» در این جا اهل مدین است، آن ها بودند که از رحمت خدا دور افتادند.

ص: ۱۰۶

خاطرات پیامبران و ماجرای زندگی اقوام پیشین همیشه الهام بخش برای اقوام بعد است چرا که آزمایش های زندگی آنان همان آزمایش هایی که گاهی ده ها سال یا صدها سال به طول انجامیده در لابلای چند صفحه از تاریخ در اختیار همگان قرار می گیرد و هرکس می تواند در زندگی خود از آن الهام بگیرد .

سرگذشت این پیامبر بزرگ (شعیب) نیز درس های فراوانی به ما می دهد از جمله :

اهمیت مسایل اقتصادی در این سرگذشت خواندیم که

جزء دوازدهم (۱۵۵)

شعیب بعد از دعوت به توحید آن ها را دعوت به حق و عدالت در امور مالی و تجارت کرد ، این خود نشان می دهد که مسایل اقتصادی یک جامعه را نمی توان ساده شمرد و نیز نشان می دهد که پیامبران فقط مأمور مسایل اخلاقی نبوده اند ، بلکه اصلاح وضع نابسامان اجتماعی و اقتصادی نیز بخش مهمی از دعوت آن ها را تشکیل می داده است تا آن جا که آن را بعد از دعوت به توحید قرار می دادند .

اصالت ها را نباید فدای تعصب کرد در این سرگذشت خواندیم که یکی از عوامل سقوط این قوم گمراه در دامان بدبختی این بود که آن ها به خاطر کینه ها و عداوت های شخصی ، حقایق را به دست فراموشی می سپردند ، درحالی که انسان عاقل و واقع بین کسی است که حق را از هرکس هرچند دشمن شماره یک او باشد بشنود و بپذیرد .

نماز دعوت به توحید و پاکی می کند قوم گمراه شعیب

ص:۱۰۷س

از روی تعجب از او پرسیدند که آیا این نماز تو دعوت به ترک پرستش بت ها و ترک کم فروشی و تقلب می کند ؟

(۱۵۶) سوره هود

شاید آن ها فکر می کردند این حرکات و اذکار چه اثری می تواند در این امور بگذارد ، درحالی که ما می دانیم نیرومندترین رابطه میان این دو برقرار است ، اگر نماز به معنی واقعی یعنی حضور انسان باتمام وجودش در برابر خدا باشد ، این حضور نردبان تکامل و وسیله تربیت روح و جان و پاک کننده زنگار گناه از قلب او است ، این حضور ، اراده انسان را قوی ، عزمش را راسخ و غرور و کبر را از او دور می سازد .

خودبینی رمز توقف است قوم شعیب چنان که از آیات فوق استفاده کردیم افرادی خودخواه و خودبین بودند ، خود را فهمیده و شعیب را نادان می پنداشتند ، او را به باد مسخره می گرفتند ، سخنانش را بی محتوا و شخصش را ضعیف و ناتوان می خواندند و این خودبینی و خودخواهی سرانجام آسمان زندگیشان را تاریک ساخت و آن ها را به خاک سیاه نشاند

نه تنها انسان که حیوان نیز اگر خودبین باشد در راه متوقف خواهد شد ، می گویند : یک نفر اسب سوار به نهر آبی رسید ولی با تعجب ملاحظه کرد که اسب حاضر نیست از آن نهر کوچک و کم عمق بگذرد ، هرچه در این کار اصرار ورزیدند سودی نداشت ، مرد حکیمی فرارسید و گفت : آب نهر را به هم زنید تا گل آلود شود مشکل حل خواهد شد این کار را کردند اسب به آرامی عبور کرد ، تعجب کردند و از او نکته حل مشکل را خواستند .

ص: ۱۰۸

مرد حکیم گفت: هنگامی که آب صاف بود اسب عکس خود را در آب می دید و می پنداشت خود او است و حاضر نبود پا به روی خویشتن بگذارد، همین که آب گل آلود شد و خویش را فراموش کرد با سادگی از آن گذشت.

ایمان و عمل از هم جدا نیستند هنوز بسیاری کسانی که فکر می کنند با داشتن یک عقیده ساده می توان مسلمان بود، هرچند عملی از آن ها سرنزند، هنوز زیادند کسانی که دینی را می خواهند که بر سر راه هوس های سرکش آن ها مانعی ایجاد نکند و از هر نظر آنان را آزاد بگذارد.

(۱۵۸) سوره هُود

داستان شعیب نشان می دهد که این قوم نیز خواهان چنین آیینی بودند، لذا به او می گفتند ما نه حاضریم بت های نیاکان را فراموش کنیم و نه آزادی عمل در اموال و ثروتمان را از دست دهیم.

آن ها فراموش کرده بودند که اصولاً میوه درخت ایمان، عمل است و آیین انبیاء برای این بوده است که خود کامگی ها و انحرافات عملی انسان را اصلاح کنند و گرنه یک درخت بی شاخ و برگ و میوه به هیچ کار جز سوزاندن نمی آید.

امروز این طرز فکر، با نهایت تأسف، در میان عده ای از مسلمانان قوت گرفته که اسلام را در مجموعه ای از عقاید خشک خلاصه می کنند که در داخل مسجد همراه آن ها است و همین که از در مسجد بیرون آمدند با آن خداحافظی می کنند و در ادارات و بازارها و محوطه کار آن ها اثری از اسلام نیست.

ص: ۱۰۹

سیر و سیاحت در بسیاری از کشورهای اسلامی حتی کشورهایی که کانون ظهور اسلام بوده این واقعیت تلخ را نشان می دهد که اسلام در

جزء دوازدهم (۱۵۹)

یک مشت عقیده و چند عبادت کم روح خلاصه شده ، نه از آگاهی و نه از عدالت اجتماعی و نه از رشد فرهنگی و نه از بینش و اخلاق اسلامی در آن ها خبری نیست. هرچند خوشبختانه در پرتو پاره ای از انقلاب های اسلامی مخصوصا در میان قشر جوان یک نوع حرکت به سوی اسلام راستین و آمیزش « ایمان » و « عمل » پیدا شده است و دیگر این جمله که اسلام را با اعمال ما چه کار ؟ یا اسلام مربوط به دل است نه زندگی کمتر شنیده می شود. و نیز این « تز » که گروه های التقاطی می گویند ما عقیده را از اسلام و اقتصاد را از مارکس گرفته ایم ، که شبیه طرز تفکر گمراهان قوم شعیب است نیز محکوم شمرده می شود ، ولی به هر حال این جدایی و تفرقه از قدیم بوده و امروز نیز هست که باید با آن به مبارزه برخاست.

مالکیت بی قید و شرط سرچشمه فساد است قوم شعیب نیز گرفتار این اشتباه بودند که هیچ کس نمی تواند کمترین محدودیتی برای تصرف در اموال نسبت به مالکین قایل شود حتی از شعیب تعجب می کردند و می گفتند : مثل تو با این عقل و درایت ممکن

(۱۶۰) سوره هُود

است جلو آزادی عمل ما را در اموال ما بگیرد این سخن را خواه به عنوان استهزاء خواه به عنوان حقیقت گفته باشند نشان می دهد که آن ها محدودیت در تصرفات مالی را دلیل بر عدم عقل و درایت می دانستند. درحالی که اشتباه بزرگ آن ها همین بود اگر مردم در تصرف در اموالشان آزاد باشند ، سراسر جامعه را فساد و بدبختی فراخواهد گرفت ، همیشه

ص: ۱۱۰

امور مالی باید تحت ضوابط صحیح و حساب شده ای که پیامبران الهی بر مردم عرضه کرده اند باشد و گرنه جامعه به تباهی خواهد کشید .

هدف پیامبران تنها اصلاح بود شعار « إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ »، تنها شعار شعیب نبوده، بلکه از شعارهای همه انبیاء و تمام رهبران راستین بوده است گفتار و کردار آن ها نیز شاهدی بر این هدف محسوب می شود ، آن ها نه برای سرگرمی مردم آمده بودند و نه بخشش گناهان و نه فروختن بهشت به آنان و نه برای حمایت از زورمندان و تخدیر توده ها بلکه هدفشان ، اصلاح به معنی مطلق و به معنی وسیع کلمه بود ، اصلاح در تفکر و اندیشه ، اصلاح در اخلاق ،

جزء دوازدهم (۱۶۱)

اصلاح در نظامات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جامعه ، اصلاح در همه ابعاد اجتماع .

و در تحقق این هدف تکیه گاهشان تنها خدا بود و از هیچ توطئه و تهدیدی هراس نداشتند چنان که شعیب گفت « وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ » .

۹۶ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِينٍ

ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکار فرستادیم .

« سُلْطٰنٍ » که به معنی تسلط است گاهی در سُلْطه ظاهری و زمانی در سُلْطه منطقی به کار می رود سُلْطه ای که مخالف را در بن بست قرار دهد به گونه ای که هیچ راهی برای فرار نیابد .

در آیه فوق به نظر می رسد که « سُلْطٰنٍ » در همان معنی دوم به کار رفته و « آیات » اشاره به معجزات روشن موسی است .

ص: ۱۱۱

سرگذشت موسی از تمام پیامبران در قرآن بیشتر آمده است ، زیرا در بیش از سی سوره بیش از صدبار به ماجرای موسی و فرعون و بنی اسرائیل اشاره شده است .

(۱۶۲) سوره هُود

ویژگی سرگذشت موسی نسبت به پیامبرانی همچون شعیب و صالح و هود و لوط که در گذشته خواندیم ، این است که آن ها بر ضد اقوام گمراه ، قیام کردند ، ولی موسی علاوه بر این در برابر حکومت خود کامه ای همچون دستگاہ جبار فرعون قیام نمود .

اصولاً همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد و تا حکومت های فاسد بر سر کارند هیچ جامعه ای روی سعادت نخواهد دید و رهبران الهی در این گونه اجتماعات قبل از همه باید این کانون های فساد را درهم بکوبند .

ولی باید توجه داشت که در این قسمت از سرگذشت موسی ، تنها یک گوشه را می خوانیم گوشه ای که در عین کوچکی ، پیام بزرگی برای همه انسان ها دارد .

موسی قهرمان مبارزه با فرعون

۹۷ إلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْتَهُ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ

جزء دوازدهم (۱۶۳)

به سوی فرعون و اطرافیانش، اما آن ها از فرمان فرعون پیروی کردند در حالی که فرمان فرعون مایه رشد و نجات نبود.

« مَلَأُ » به کسانی گفته می شود که ظاهر آن ها چشم ها را پر می کند هر چند تو خالی هستند و در منطق قرآن بیشتر به اعیان و اشراف و

ص: ۱۱۲

شخصیتهای قلبی که اطراف قدرت های ستمگر را می گیرند، اطلاق شده .

اطرافیان فرعون که با قیام موسی ، منافع نامشروع خود را درخطر می دیدند ، حاضر نشدند در برابر او و معجزات و منطوقش تسلیم کردند « لذا از فرمان فرعون پیروی کردند » (فَأَتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ). « اما فرمان فرعون هرگز ضامن سعادت آن ها و مایه رشد و نجات نبود » (وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ). البته این موفقیت برای فرعون به سادگی به دست نیامد ، او از هرگونه نیرنگ و توطئه و نیرویی برای پیشرفت اهداف خود و شوراندن مردم بر ضد موسی استفاده می کرد و در این راه حتی هیچ نکته روانی را از نظر دور نمی داشت .

(۱۶۴) سوره هود

گاهی می گفت : « موسی می خواهد سرزمین های شما را بگیرد و شما را که صاحبان اصلی آن هاست بیرون کند : يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ » (۱۱۰ / اعراف) .

گاهی احساس مذهبی قوم خود را تحریک می کرد و می گفت : « من از این مرد می ترسم که آیین شما را دگرگون سازد : اِنِّيْ اَخَافُ اَنْ يُبَدِّلَ دِيْنَكُمْ » (۲۶ / غافر) .

و گاهی به موسی تهمت می زد و زمانی تهدید می کرد و بار دیگر قدرت و شوکت خود را به رخ مردم مصر می کشید و زمانی ادعای رهبری داهیانة ای که ضامن خیر و صلاحشان است داشت .

۹۸ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ

او در پیشاپیش قومش روز قیامت خواهد بود و آن ها را

ص: ۱۱۳

(به جای چشمه های زلال بهشت) وارد آتش می کند و چه بد است که آتش آبگاہ انسان باشد .

جزء دوازدهم (۱۶۵)

« وُرُود » در اصل به معنی حرکت به طرف آب و نزدیک شدن به آن است ولی بعدا به هر نوع داخل شدن بر چیزی کلمه « ورود » اطلاق شده است .

« وِرْد » به معنی آبی است که انسان بر آن وارد می شود و به معنی ورود بر آب نیز آمده است .

«مُورُود» به معنی آبی است که بر آن وارد می شوند(اسم مفعول است).

بنابراین معنی جمله « بَسَّ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ » چنین می شود آتش بد آبشخورگاهی است که بر آن وارد می شوند .

از آن جا که روز رستاخیز هر قوم و ملت و گروهی با رهبر خویش ، وارد محشر می شوند و پیشوایان این جهان ، پیشوایان آن جهانند ، فرعون نیز که رهبر گمراهان عصر خود بود ، در پیشاپیش قومش وارد این صحنه می شود ، اما به جای این که این پیشوا پیروان خود را در آن گرمای سوزان به سوی چشمه گوارایی از آب زلال ببرد « آن هارا به آتش دوزخ وارد می سازد «فَأْوَرَدَهُمُ النَّارَ». (و چه قدر زشت و ناپسنداست که آتش آبشخورگاه انسان باشد که بر آن وارد گردد « بَسَّ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ».

(۱۶۶) سوره هُود

همان چیزی که به جای تسکین عطش تمام وجود انسان را می سوزاند و در عوض سیراب کردن بر تشنگیش می افزاید .

جهان پس از مرگ عالمی است که اعمال و افعال ما در این دنیا با مقیاس وسیعی در آن جا مجسم می شود ، خوشبختی ها و بدبختی های آن

ص: ۱۱۴

جهان پرتویی است از کارهای ما در این جهان ، آن ها که در این جا رهبران بهشتیان بودند در آن جا نیز گروه ها را به سوی بهشت و سعادت می برند و آن ها که رهبر ستمگران و گمراهان و دوزخیان بودند ، در آن جا نیز پیروان خود را به سوی جهنم می برند و خود جلودار آن ها هستند .

۹۹ وَأَنْبِئُونِي بِهَذِهِ لَعَنَّهٗ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ بَشِّرَ الرَّفُّدَ الْمَرْفُودُ

آن ها در این جهان و روز قیامت از رحمت خدا دور خواهند بود و چه بد عطایی به آن ها داده می شود .

« رِفْدٌ » در اصل به معنی کمک کردن به انجام کاری است ، حتی اگر چیزی را تکیه به چیزی دیگری بدهند ، از آن تعبیر به « رِفْدٌ »

جزء دوازدهم (۱۶۷)

می کنند ولی کم کم این کلمه بر عطا و بخشش اطلاق شده ، چراکه کمکی است از ناحیه عطاکننده به شخص عطاشونده . نام ننگین آن ها همیشه در صفحات تاریخ به عنوان یک قوم گمراه و جبار ثبت می گردد ، بنابراین هم در این دنیا خسارت کردند و هم در جهان دیگر .

۱۰۰ ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكُمْ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ

این از خبرهای شهرها و آبادی ها است که ما برای تو بازگو می کنیم، که بعضی (هنوز) برپا هستند و بعضی درو شده اند (و از میان رفته اند) .

« حَصِيدٌ » به معنی درو شده ، اشاره به سرزمین هایی همچون سرزمین قوم نوح و لوط که یکی در زیر آب غرق شد و دیگری زیر و رو و سنگباران گردید .

ص: ۱۱۵

در آیات این سوره سرگذشت هفت قوم از اقوام پیشین و گوشه ای از تاریخ پیامبرانشان بیان شد که هر کدام قسمت قابل توجهی از زوایای زندگی پرماجرایی انسان را روشن می ساخت و هر یک درس های عبرت فراوانی دربرداشت .

(۱۶۸) سوره هُود

در این جا به تمام آن داستان ها اشاره کرده ، به صورت یک جمع بندی می فرماید : « این ماجراها گوشه ای از اخبار شهرها و آبادی ها است که ما داستانش را برای تو بازگو می کنیم » (ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ) .

« همان شهرها آبادی هایی که قسمتی از آن هنوز برپا است و قسمتی همچون کشتزاردرروشنده به کلی ویران گشته است » (مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ) .

« قَائِمٌ » اشاره به شهرها و آبادی هایی است که از اقوام پیشین برپا مانده اند ، مانند سرزمین مصر که جایگاه فرعونیان بود و پس از غرق این گروه ظالم و ستمگر همچنان برجای ماند ، باغ هایش و کشتزارهایش و بسیاری از عمارت های خیره کننده اش .

۱۰۱ وَ مَا ظَلَمْنَهُمْ وَ لَكِنْ ظَلَمُوا أَنفُسِهِمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ

جزء دوازدهم (۱۶۹)

ما به آن ها ستم نکردیم ، بلکه آن ها خودشان بر خویشان ستم روا داشتند و هنگامی که فرمان مجازات الهی فرارسید خدایانی را که غیر از «اللّه می خواندند آن هارا یاری نکردند و جز هلاکت بر آن ها نیفزودند .

ص: ۱۱۶

« تَثِيب » از ماده « تَبَّ » به معنی استمرار در زیان است و به معنی هلاکت و نابودی نیز آمده است .

۱۰۲ وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَ هِيَ ظَلِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ

و این چنین است مجازات پروردگار تو هنگامی که شهرها و آبادی های ظالم را مجازات می کند ، (آری) مجازات او دردناک و شدید است .

این یک قانون عمومی الهی است ، یک نسبت و برنامه همیشگی است که هر قوم و ملتی دست به ظلم و ستم بیالایند و پا را از مرز فرمان های الهی فراتر نهند و به رهبری و راهنمایی و اندرزهای پیامبران خدا اعتنا ننمایند خداوند آن ها را سرانجام سخت می گیرد و در پنجه عذاب می فشارد .

(۱۷۰) سوره هُود

این واقعیت که برنامه فوق یک برنامه عمومی و یک سنت همیشگی است از سایر آیات قرآن نیز به خوبی استفاده می شود و در واقع هشدار است به تمام مردم جهان که : گمان میرید شما از این قانون مستثنی هستید یا این حکم مخصوص اقوام پیشین بوده است .

البته ظلم به معنی وسیع کلمه شامل همه گناهان می شود و توصیف « قریه » و شهر و آبادی به ظالم بودن (هِيَ ظَلِمَةٌ) با این که این صفت مربوط به ساکنان شهر و آبادی است گویا اشاره به این نکته لطیف است که آن ها آن قدر در ظلم و بیدادگری فرو رفتند که گویی شهر و آبادی یک پارچه ظلم و ستم شده بود و این تعبیر نزدیک به تعبیری است که در

ص: ۱۱۷

فارسی داریم که می‌گوییم ظلم و فساد از در و دیوار فلان شهر می‌بارد .

۱۰۳ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ

جزء دوازدهم (۱۷۱)

در این نشانه ای است برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد، همان روزی است که مردم در آن جمع می‌شوند و روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند .

چراکه دنیا در برابر سرای دیگر همه چیزش کوچک و ناچیز است حتی مجازات‌ها و عذاب‌هایش و جهان دیگر از هر نظر وسیع‌تر می‌باشد و آن‌ها که ایمان به رستخیز دارند با دیدن هر یک از این نمونه‌ها در دنیا تکان می‌خورند و عبرت می‌گیرند و راه خود را باز می‌یابند.

جالب این که در فراز دوم آیه می‌فرماید: « مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ » و نمی‌گوید: « فِيهِ النَّاسُ » این تعبیر اشاره به آن است که رستخیز تنها ظرف اجتماع مردم نیست، بلکه یک هدف است و یک مقصد که انسان‌ها در سیر تکاملی خود به سوی آن پیش می‌روند .

در سوره « تغابن » آیه ۹ می‌خوانیم: « يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ : در آن روز که روز جمع و اجتماع است همه شما را گردآوری می‌کند و آن روزی است که همه احساس غبن می‌کنند » .

(۱۷۲) سوره هود

۱۰۴ وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ

و ما آن را جز تا زمان محدودی تأخیر نمی‌اندازیم .

و از آن جا که ممکن است بعضی بگویند سخن از آن روز نسبی است و معلوم نیست کی فرامی‌رسد، لذا قرآن بلافاصله می‌گوید:

ص: ۱۱۸

« ما آن روز را فقط تا زمان محدودی تأخیر می اندازیم » (وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ).

آن هم برای مصلحتی که روشن است تا مردم جهان میدان های آزمایش و پرورش را ببینند و آخرین برنامه انبیاء پیاده شود و آخرین حلقه سلسله تکامل که این جهان استعداد آن را دارد ظاهر گردد و بعد پایان اعلام شود .

تعبیر به «مَعْدُود» (شمرده شده) اشاره به نزدیکی رستاخیز است زیرا هر چیزی که قابل شمارش باشد و تحت عدد واقع شود محدود و نزدیک است.

خلاصه تأخیر آن روز هرگز نباید ظالمان را مغرور کند ، چرا که

جزء دوازدهم (۱۷۳)

« قیامت گر چه دیر آید بیاید » و حتی تعبیر به دیر آمدن هم درباره آن صحیح نیست .

خوشبختی یا بدبختی افراد در آخرت نتیجه اعمال آن ها در دنیا است

۱۰۵ یَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ

آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید گروهی از آن ها شقاوت مندند و گروهی سعادت مند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت) .

« سَعِيدٌ » از ماده « سعادت » به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و « شَقِيٌّ » از ماده « شقاوت » به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است .

گاه چنین تصور می شود این آیه که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن

روز به اجازه پروردگار است ، با آیاتی که مطلقاً نفی تکلم می کند منافات دارد ، مانند آیه ۶۵ سوره یس : « الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ : امروز بر دهان آن ها مهر می نهیم و به جای آن دستهایشان سخن می گویند و پاهایشان گواهی می دهند به کارهایی که انجام داده اند » و در آیه ۳۵ سوره مرسلات می خوانیم : « هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ : امروز روزی است که آن ها سخن نمی گویند » .

(۱۷۴) سوره هود

بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوییم که بسیاری از مفسران گفته اند و آن این که : مردم در آن روز مراحل مختلفی را می پیمایند که هر مرحله ویژگی هایی دارد ، در پاره ای از مراحل هیچ گونه پرسش و سؤالی از آن ها نمی شود و حتی مهر بر دهانشان می نهند ، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده اند بازبان بی زبانی سخن می گویند ، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می شود و به اذن خداوند به سخن می آیند و به گناهان خود اعتراف می کنند و خطاکاران یکدیگر را ملامت می نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند .

جزء دوازدهم (۱۷۵)

به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می گوید : « گروهی در آن جا شقی و گروهی سعیدند ، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند » (فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ) .

سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لابلای انواع نعمت ها جای آن ها است و شقاوتمندان همان بدکارانی هستند که در

ص: ۱۲۰

دل دوزخ در انواع مجازات ها گرفتارند .

این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیت انسان در دنیا نیست .

۱۰۶ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ

اما آن ها که شقاوتمند شدند در آتش اند و برای آن ها زفیر و شهیق (ناله های طولانی دم و بازدم) است .

۱۰۷ خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ

جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان ها و زمین برپاست، مگر آن چه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هرچه را اراده کند انجام می دهد .

۱۰۸ وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ

(۱۷۶) سوره هود

اما آن ها که سعادت مند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود ، مادام که آسمان ها و زمین برپاست مگر آن چه پروردگارت بخواهد ، بخششی است قطع نشدنی .

« زَفِير » به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد و « شَهِيق » ناله توأم با فرو بردن نفس است .

این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر

ص: ۱۲۱

می دهند ، ناله ای که تمام وجود آن ها را پر می کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است .

جزء دوازدهم (۱۷۷)

باید توجه داشت که « زَفِير » و « شَهِيْق » هر دو مصدرند و زفير در اصل به معنی بار سنگين بر دوش گرفتن است و چون چنين كاری سرچشمه آه و ناله می شود به آن زفير گفته می شود و شهيق در اصل به معنی طولانی بودن است همان گونه که به كوه بلند « جَبَلٌ شَاهِقٌ » می گویند و سپس به ناله های طولانی اطلاق شده است .

بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن

بعضی خواسته اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالی که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است ، زیرا می گوید: « أَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا » (آن ها که شقاوتمند شدند) و یا می گوید : « أَمَّا الَّذِينَ سُرِعِدُوا » (آن ها که سعادتمند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می بایست گفته شود « أَمَّا الْأَشْقِيَاءُ وَ أَمَّا السُّعَدَاءُ » و مانند آن و از این جا روشن می شود آن چه در تفسیر فخر رازی آمده

(۱۷۸) سوره هُود

که « در این آیات خداوند از هم اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادت‌مندانند و گروهی شقاوت‌مند و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می داند سرانجام در قیامت سعید و یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند ، والا لازم می آید که خیردادن خداوند کذب و علمش جهل شود و این محال است » ... به کلی بی اساس است .

ص: ۱۲۲

این همان ایراد معروف « علم خدا » در مسأله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن این که :

اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است ، این آیات می گوید : در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادت مند و گروهی به خاطر اعمالشان شقاوت مند و خدا می داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می نهند بنابراین به عکس آن چه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می کنند .

جزء دوازدهم (۱۷۹)

شاهد سخن این که آیات فوق به دنبال داستان های اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آن ها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت و آلودگی به مفسد شدید اخلاقی و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات های دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستان ها را بازگو می کند. اصولاً اگر ما ، آن چنان که فخر رازی و همفکرانش می پندارند ، محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم و بدون اراده به بدی ها و نیکی ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود . آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤآخذه و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی فایده یا ظالمانه محسوب می گردد .

ص: ۱۲۳

آن‌ها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را، جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی و یا جبر محیط بدانند

(۱۸۰) سوره هود

تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب‌ها از این مسلک طرفداری می‌کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند، به همین دلیل اگر به حقوق آن‌ها تجاوزی شود متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند و هرگز حاضر نیستند به عنوان این‌که او مجبور به انجام این کار است از وی صرف نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه بپندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است.

به هر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پایبند باشد بلکه برخوردش با تمام انسان‌ها برخورد با افراد آزاد و مسؤول و مختار است.

تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاه‌ها و دستگاه‌های قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند. تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز به طور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان بامیل و اراده خود کار می‌کند و با تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج‌اندیشی‌ها برکنار ساخت. جالب این‌که در آیات فوق «شَقُّوا» به عنوان فعل معلوم «سَعِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمده است.

جزء دوازدهم (۱۸۱)

این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه

ص: ۱۲۴

شقاوت را با پای خود می پیماید ، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می شود که گام های نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده اند .

اسباب خوشبختی و بدبختی

سعادت که گم شده همه انسان ها است و هر کس آن را در چیزی می جوید و در جایی می طلبد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از : نامساعد بودن شرایط پیروزی و پیشرفت و تکامل است .

(۱۸۲) سوره هُود

بنابراین هر کس از نظر شرایط روحی ، جسمی ، خانوادگی ، محیط و فرهنگ ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدف های والا در اختیار داشته باشد به سعادت نزدیک تر یا به تعبیر دیگر سعادت مندتر است. و هر کس گرفتار کمبودها ، نارسایی ها ، از جهات بالا بوده باشد شقاوت مند و بی بهره از سعادت خواهد بود .

ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت ، اراده و خواست خود انسان است ، او است که می تواند وسایل لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه اش فراهم سازد و او است که می تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود .

در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات

ص: ۱۲۵

انسان باشد و حتی نارسایی های محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان ، قابل تغییر و دگرگونی است ، مگر این که ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرایط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است .

جزء دوازدهم (۱۸۳)

جالب این که در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهلبیت علیهم السلام نقل شده ، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آن ها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسأله مهم ، آشنا می سازد و به جای این که برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنت های غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد و مسائل بی اساسی را اسباب سعادت و شقاوت می پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت .

به عنوان نمونه به چند حدیث پرمعنی زیر توجه فرمایید :

امام صادق از جدش امیرمؤمنان علی چنین نقل

(۱۸۴) سوره هُود

می کند : « حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يَخْتِمَ لِلرَّجُلِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَ حَقِيقَةُ الشَّقَاوَةِ أَنْ يَخْتِمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاوَةِ : حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادت‌مندانانه پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با

ص: ۱۲۶

این روایت با صراحت می‌گوید مرحله نهایی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می‌کند و انسان را در گرو اعمالش می‌گذارد و راه بازگشت را در تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می‌داند.

در حدیث دیگری از علی می‌خوانیم: «الْسَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَ غُرُورِهِ : سعادت‌مند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوت‌مند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد». (۱) این سخن علی نیز تأکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می‌کند.

۱ « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » جلد ۲ ، صفحه ۳۹۸ .

جزء دوازدهم (۱۸۵)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَرْبَعٌ مِنْ أَسْبَابِ السَّعَادَةِ وَ أَرْبَعٌ مِنَ الشَّقَاوَةِ فَالْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ السَّعَادَةِ الْمَرْئَةُ الصَّالِحَةُ وَ الْمَسِيكَةُ الْوَاسِعَةُ وَ الْجَارُ الصَّالِحُ وَ الْمَرْكَبُ الْبَهِيُّ ءِ وَ الْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ الشَّقَاوَةِ الْجَارُ السُّوْءُ وَ الْمَرْئَةُ السُّوْءُ وَ الْمَسِيكَةُ الضَّيِّقَةُ وَ الْمَرْكَبُ السُّوْءُ : چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است : اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است : همسر صالح ، خانه وسیع ، همسایه شایسته و مرکب خوب

ص: ۱۲۷س

است . و چهار چیز که از اسباب شقاوت است : همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است . (۲)

۱ « نهج البلاغه » صبحی صالح خطبه ۸۶ .

(۱۸۶) سوره هُود

با توجه به این که این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می تواند باشد ، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می شود .

یک همسر خوب انسان را به انواع نیکی ها تشویق می کند ، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می بخشد و آماده فعالیت بیشتر می نماید ، همسایه بد بلاآفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف های انسان می کند ، یک مرکب بدرد خور برای رسیدن به کارها و وظایف اجتماعی عامل مؤثری است ، در حالی که مرکب قراضه و زوار دررفته یک عامل عقب ماندگی است ، چرا که کمتر می تواند صاحبش را به مقصد برساند .

۴ و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است : « مِنْ عَلامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنَيْنِ وَ قَسِيوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ »

۱ « مکارم اخلاق » ، صفحه ۶۵ .

جزء دوازدهم (۱۸۷)

فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارِ عَلَى الدُّنْبِ : از نشانه های شقاوت آن است که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد و نیز از علامات آن سنگ دلی و حرص شدید در تحصیل روزی و اصرار بر گناه است . (۱)

این امور چهار گانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری

ص: ۱۲۸

که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسان ها است .

اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عیبت همه آن ها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه های خرافی که حتی در عصر ما ، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است .

هنوز بسیاری اند کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی ، روز سیزده

۱ « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۹۸ .

(۱۸۸) سوره هُود

را سبب بدبختی، پریدن از روی آتش را در بعضی از شب های سال سبب خوشبختی و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی ، پاشیدن آب را پشت سر مسافر سبب خوشبختی و رد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به وسیله نقلیه سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است .

و چه بسیار انسان هایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی بازمانده اند و گرفتار مصیبت های فراوانی شده اند .

اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیت های مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می داند که نمونه هایی از آن در چهار حدیث فوق به روشنی بیان شده است .

ص: ۱۲۹

استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟

در رابطه با جمله استثنائیه «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» (مگر آن چه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ ذکر شده است باید گفت از آن جا که این آیات از دو گروه شقی و سعید بحث می کند و شقاوت‌مندان همگی الزاماً افراد بی ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند، بلکه ممکن است در میان آن ها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است.

ولی این سؤال پیش می آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت؟ (در مورد سعادت‌مندان)

در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان خطاکار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند ، سپس به صف بهشتیان پیوندند ، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار .

۱۱۱ وَ إِنَّ كُلاً لَمَّا لِيُوفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَلَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

(۱۹۰) سوره هود

و پروردگار تو اعمال هر یک را بی کم و کاست به آن ها خواهد داد ، او به آن چه عمل می کند آگاه است .

جالب این که می گوید : اعمالشان را به آن ها می دهیم و این اشاره دیگری بر مسأله تجسم اعمال است و این که پاداش و کیفر در حقیقت اعمال خود انسان است که تغییر شکل می یابد و به او می رسد.

ص: ۱۳۰

۱۱۲ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

بنابراین همان گونه که فرمان یافته ای استقامت کن همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده اند و طغیان نکنند که خداوند آن چه را انجام می دهد می بیند .

در حدیث معروفی از ابن عباس چنین می خوانیم : « ما نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَ لَا أَشَقَّ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ وَ

جزء دوازدهم (۱۹۱)

لِذَلِكَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ حِينَ قَالُوا لَهُ أَسْرِعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْبَتِي هُوَ وَ الْوَأَقَعَهُ : هیچ آیه ای شدید و مشکل تر از این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد و لذا هنگامی که اصحاب از آن حضرت پرسیدند چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان ، گشته ، فرمود : مرا سوره هود و واقعه پیر کرد . (۱)

و در روایت دیگری می خوانیم : هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « شَمَّرُوا ، شَمَّرُوا » ، فَمَا رُئِيَ ضَاحِكًا : دامن به کمر بزیند ، دامن به کمر بزیند « (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خندان دیده نشد . (۲)

دلیل آن هم روشن است ، زیرا چهار دستور مهم در این آیه

وجود دارد که هر کدام بار سنگینی بر دوش انسان می گذارد .

از همه مهم تر، فرمان به استقامت است (فَاسْتَقِم) ، استقامت که از

۱ « مَجْمَعُ الْبَيَان » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۹۹ .

۲ « دُرُّ الْمَثُور » ، ذیل آیه .

(۱۹۲) سوره هُود

ماده قیام گرفته شده از این نظر که انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، استقامت که به معنی طلب قیام است یعنی در خود آن چنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد ، چه فرمان سخت و سنگینی .

همیشه به دست آوردن پیروزی ها کار نسبتا آسانی است ، اما نگه داشتن آن بسیار مشکل آن هم در جامعه ای آن چنان عقب افتاده و دور از عقل و دانش در برابر مردمی لجوج و سرسخت و در میان دشمنانی انبوه و مصمم و در طریق ساختن جامعه ای سالم و سربلند و باایمان و پیشتاز ، استقامت در این راه کار ساده ای نبوده است .

دستور دیگر این که این استقامت باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و هر گونه وسوسه شیطانی از آن دور بماند (كَمَا أُمِرْتُ) ، یعنی به دست آوردن بزرگ ترین قدرت های سیاسی و اجتماعی، آن هم برای خدا.

سوم مسأله رهبری کسانی است که به راه حق برگشتند و آن ها را هم به استقامت واداشتن (وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ) .

چهارم مبارزه را در مسیر حق و عدالت ، رهبری نمودن و

جزء دوازدهم (۱۹۳)

جلوگیری از هر گونه تجاوز و طغیان ، زیرا بسیار شده است که افرادی در راه رسیدن به هدف نهایت استقامت را به خرج می دهند اما رعایت عدالت برای آن ها ممکن نیست و غالبا گرفتار طغیان و تجاوز از حد می شوند (وَلَا تَطْغَوْا) . آری مجموع این جهات دست به دست هم داد و پیامبر صلی الله علیه و آله را آن چنان در زیر بار مسؤولیت فرورد که حتی

ص: ۱۳۲

مجال لبخند زدن را از او گرفت و او را پیر کرد .

و به هر حال این تنها دستوری برای دیروز نبود بلکه برای امروز و فردا ، فرداهای دیگر نیز هست .

امروز هم مسؤولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصا رهبران اسلامی در این چهار جمله خلاصه می شود : استقامت اخلاص رهبری مؤمنان و عدم طغیان و تجاوز و بدون به کار بستن این اصول ، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده اند و از تمام وسایل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره گیری می کنند امکان پذیر نمی باشد .

(۱۹۴) سوره هُود

۱۱۳ وَلَا تَزَكُّوْاۤ اِلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَاٰ لَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِيَآءٍ ثُمَّ لَا تُنصَّرُوْنَ

و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی شوید .

« رُكُون » از ماده « رَكَنَ » به معنی ستون و دیواره هایی است که ساختمان یا اشیاء دیگر را بر سرپا نگه می دارد و سپس به معنی اعتماد و تکیه کردن بر چیزی به کار رفته است .

درجه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد

بدیهی است که در درجه اول نباید در ظلم ها و ستمگری هایشان شرکت جست و از آن ها کمک گرفت و در درجه بعد اتکاء بر آن ها در آن چه مایه ضعف و ناتوانی جامعه اسلامی و از دست دادن استقلال و

ص: ۱۳۳

خودکفایی و تبدیل شدن به یک عضو وابسته و ناتوان می گردد باید از میان برود که این گونه رکون ها جز شکست و ناکامی و ضعف جوامع اسلامی ، نتیجه ای نخواهد داشت. و اما این که : فی المثل مسلمانان با جوامع غیرمسلمان ، روابط تجاری یا علمی بر اساس حفظ منافع مسلمین و استقلال و ثبات جوامع اسلامی داشته باشند ، نه داخل در مفهوم رکون به ظالمین است و نه چیزی است که از نظر اسلام ممنوع بوده باشد و در عصر خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اعصار بعد همواره چنین ارتباطی وجود داشته باشد .

جزء دوازدهم (۱۹۵)

۱۱۴ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ

نماز را در دو طرف روز و اوایل شب برپا دار ، چرا که حسنات ، سیئات (و آثار آن ها را) برطرف می سازند ، این تذکری است برای آن ها که اهل تذکرند .

ظاهر تعبیر « طَرَفِي النَّهَارِ » (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می کند ، که در دو طرف روز قرار گرفته و « زُلْفَا » که جمع « زُلْفَه » به معنی نزدیکی است به قسمت های آغاز شب که نزدیک به روز است گفته می شود بنابراین منطبق بر نماز عشاء می گردد .

همین تفسیر در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده که آیه فوق اشاره به سه نماز (صبح و مغرب و عشاء) است .

(۱۹۶) سوره هود

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا از نمازهای پنجگانه تنها

ص: ۱۳۴

در این جا اشاره به سه نماز صبح و مغرب و عشاء شده و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است .

در آیات قرآن گاهی هر پنج نماز ذکر شده مانند « اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنِ الْفَجْرِ » (۷۸ / اسراء) و گاهی سه نماز مانند آیه مورد بحث و گاهی تنها یک نماز ذکر شده است ، مانند « حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ » (۲۳۸ / بقره) .

بنابراین لزومی ندارد که در هر مورد هر پنج نماز با یکدیگر ذکر شود به خصوص این که گاهی مناسبات ایجاب می کند که

جزء دوازدهم (۱۹۷)

تنها روی نماز ظهر (صِلَوَةُ الْوُسْطَى) به خاطر اهمیتش تکیه شود و گاهی روی نماز صبح و مغرب و عشاء که گاهی به خاطر خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد .

آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن تأثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می کند، در سوره نساء آیه ۳۱ می خوانیم : « اِنْ تَعْتَبِيْٓوْا كَبٰٓئِرَ مَا تُنْهٰوْنَ عَنْهُ نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّٓاَتِكُمْ : اگر از گناهان بزرگ دوری کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم» .

و در آیه ۷ سوره عنكبوت می خوانیم : « وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّٓاَتِهِمْ : کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنان را می پوشانیم » .

و به این ترتیب اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می کند .

ص: ۱۳۵

از نظر روانی نیز شک نیست که هر گناه و عمل زشتی ، یک نوع تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می کند که اگر ادامه یابد اثرات آن ها مترکم شده، به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می کند .

(۱۹۸) سوره هُود

ولی کار نیک که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته به روح آدمی لطافتی می بخشد که آثار گناه را می تواند از آن بشوید و آن تیرگی ها را به روشنایی مبدل سازد .

اما از آن جا که جمله فوق (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) بلافاصله بعد از دستور نماز ذکر شده یکی از مصداق های روشن آن ، نمازهای روزانه است و اگر می بینیم در روایات تنها تفسیر به نمازهای روزانه شده دلیل بر انحصار نیست ، بلکه همان گونه که بارها گفته ایم بیان یک مصداق روشن قطعی است .

«پاداشتن» واقعی نماز انسان را از همه بدی ها مصون می دارد

در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده تعبیراتی دیده می شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده برمی دارد .

جزء دوازدهم (۱۹۹)

ابوعثمان می گوید : من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم ، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ هایش فرو ریخت ، سپس رو به من کرد و گفت : سؤال نکردی چرا این کار را کردم . گفتم : بگو بینم منظورت چه بود؟ گفت : این همان کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد هنگامی که خدمتش زیر درختی نشسته بودم ، سپس پیامبر

ص: ۱۳۶

این سؤال را از من کرد و گفت: «سلمان نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟» من عرض کردم: بفرمایید چرا؟ فرمود: «هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را به جا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد، همان گونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت»، سپس همین آیه (اقِمِ الصَّلَاةَ) را تلاوت فرمود. (۱)

در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام (ابی امامه) می‌خوانیم که می‌گوید: روزی در مسجد خدمت

۱ و ۲ و ۳ «مجمع البیان»، ذیل آیه.

(۲۰۰) سوره هُود

پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد: یا رسول الله من گناهی کرده‌ام که حد بر آن لازم می‌شود، آن حد را بر من اجرا فرما، فرمود: «آیا نماز با ما خواندی؟» عرض کرد: آری ای رسول خدا، فرمود: «خداوند گناه تو، یا حد تو، را بخشید». (۱)

و نیز از علی نقل شده که می‌فرماید: «با رسول خدا در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا من گناهی کرده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری، فرمود: این کفاره گناه تو است». (۲)

و نیز از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا مَنَزَلَهُ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهْرٍ جَارٍ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ فَمَا

ص: ۱۳۷

مَنْ أَحَدُكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دِرْهُمٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ كَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دِرْهُمٌ فَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي : نمازهای پنجگانه برای امت من همچون یک نهر آب جاری است که بر در خانه یکی از شما باشد ، آیا گمان می کنید اگر کثافتی در تن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر غسل کند آیا چیزی از آن بر جسد او خواهد ماند (مسلمانان) همچنین است به خدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امت من .(۱)

جزء دوازدهم (۲۰۱)

به هر حال جای تردید نیست که هرگاه نماز با شرایطش انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می سازد که آلودگی ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می دهد. نماز انسان را در برابر گناه

۱ « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

(۲۰۲) سوره هود

بیمه می کند و نیز نماز زنگار گناه را از آئینه دل می زداید .

نماز جوانه های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می رویاند، نماز اراده راقوی و قلب راپاک و روح را تطهیر می کند و به این ترتیب نماز در صورتی که به صورت جسم بی روح نباشد مکتب عالی تربیت است .

امید بخش ترین آیه قرآن

در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی به این مضمون نقل شده است که روزی رو به سوی مردم کرد و فرمود : « به نظر شما امید بخش ترین آیه قرآن کدام آیه است ؟ » بعضی گفتند :

ص: ۱۳۸

آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»: خداوند هرگز شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد.»

امام فرمود: «خوب است، ولی آن چه من می خواهم نیست»، بعضی گفتند:

آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»: هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را غفور و رحیم خواهد یافت» امام فرمود: «خوب است ولی آن چه را می خواهم نیست».

جزء دوازدهم (۲۰۳)

بعضی دیگر گفتند آیه: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: ای بنندگان من که اسراف بر خویشتن کرده اید از رحمت خدا مأیوس نشوید» فرمود: «خوب است اما آن چه می خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند: آیه «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الْإِلَهَ: پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می دهند یا به خود ستم می کنند به یاد خدا می افتند و از گناهان خویش آمرزش می طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را ببامزد» باز امام فرمود: «خوب است ولی آن چه می خواهم نیست».

در این هنگام مردم از هر طرف به سوی امام متوجه شدند و همه کردند فرمود: «چه خبر است ای مسلمانان؟» عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم.

(۲۰۴) سوره هود

امام فرمود: «از حیب خودم رسول خدا شنیدم که فرمود امید

ص: ۱۳۹

بخش ترین آیه قرآن این آیه است: " وَاقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذَهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلَّذِينَ كَرِهُوا " (۱).

البته همان گونه که در ذیل آیه ۴۸ سوره نساء گفتیم در حدیث دیگری آمده است که امیدبخش ترین آیه قرآن ، آیه : « إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ » می باشد .

اما با توجه به این که هر یک از این آیات به زاویه ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آن را بیان می کند ، تضادی با هم ندارد .

در واقع آیه مورد بحث از کسانی سخن می گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می دهند نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می شوید .

اما آیه دیگر از کسانی سخن می گوید که دارای چنین نمازی نیستند و تنها از در توبه وارد می شوند پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امیدبخش ترین آیه است .

۱ « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

جزء دوازدهم (۲۰۵)

چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون این که اصرار بر گناه داشته باشد پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسید ، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست احساس شرمساری که از لوازم توجه به خدا است نسبت به اعمال گذشته به او دست داد گناه او بخشوده می شود و ظلمت و تاریکیش از قلب او برمی خیزد .

ص: ۱۴۰

و شکیبایی کن که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد .

« صبر » یک اصل کلی و اساس اسلامی است که در موردی از قرآن با نماز همراه ذکر شده است شاید به این دلیل که نماز در انسان « حرکت » می آفریند و دستور صبر ، مقاومت ایجاب می کند و این دو یعنی « حرکت » و « مقاومت » هنگامی که دست به دست هم می دهند عامل اصلی هر گونه پیروزی خواهند شد .

(۲۰۶) سوره هُود

اصولاً هیچ گونه نیکی بدون ایستادگی و صبر ممکن نیست ، چون به پایان رساندن کارهای نیک حتما استقامت لازم دارد و به همین جهت در آیه فوق به دنبال امر به صبر می فرماید خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند ، یعنی نیکوکاری بدون صبر و ایستادگی میسر نیست. ذکر این نکته نیز لازم است که مردم در برابر حوادث ناگوار به چند گروه تقسیم می شوند .

گروهی فوراً دست و پای خود را گم می کنند و به گفته قرآن بنابر جزع و فزع می گذارند «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (۲۰/معارج).

گروه دیگری هستند که علاوه بر تحمل و بردباری ، شکرگزاری هم دارند .

گروه دیگری هستند که در برابر این گونه حوادث عاشقانه به تلاش و کوشش برمی خیزند و برای خنثی کردن اثرات منفی حادثه ، طرح ریزی می کنند ، جهاد و پیکار خستگی ناپذیر به خرج می دهند و تا

مشکل را از پیش پا بر ندارند آرام نمی گیرند .

جزء دوازدهم (۲۰۷)

خداوند به چنین صابرائی وعده پیروزی داده « اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ » (۶۵ / انفال) .

و نعمت های بهشتی را پاداش سرای دیگر آن ها شمرده « وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا » (۱۲ / انسان) .

پاسداران صلح و آزادی

۱۱۶ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ

چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند ، مگر اندکی از آن ها که نجاتشان دادیم و آن ها که ستم می کردند از تنعم و تلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند) .

(۲۰۸) سوره هود

۱۱۷ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهْلِكَ الْقَرْیَةَ بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ

و چنین نبود که پروردگارت آبادی ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلس درصدد اصلاح بوده باشند .

« اُولُوا » به معنی « صاحبان » و « بَقِيَّةٍ » به معنی باقیمانده است و معمولاً این تعبیر در لغت عرب به معنی اولوالفضل (صاحبان فضیلت و شخصیت و نیکان و پاکان) گفته می شود زیرا انسان معمولاً اجناس بهتر و اشیاء نفیس تر را ذخیره می کند و نزد او باقی می ماند و به همین جهت این کلمه مفهوم نیکی و نفاست را با خود دارد .

ص: ۱۴۲

در هر جامعه ای تا زمانی که گروهی از اندیشمندان متعهد و مسؤول وجود دارد که در برابر مفسد ساکت نمی نشینند و به مبارزه برمی خیزند و رهبری فکری و مکتبی مردم را در اختیار دارند این جامعه به تباهی و نابودی کشیده نمی شود .

اما آن زمان که بی تفاوتی و سکوت در تمام سطوح حکم فرما شد و جامعه در برابر عوامل فساد بی دفاع ماند ، فساد و به دنبال آن نابودی حتمی است .

جزء دوازدهم (۲۰۹)

در هر جامعه ای معمولاً- ظلم و فساد وجود دارد، اما مهم این است که مردم احساس کنند که ظلم و فساد هست و در طریق اصلاح باشند و با چنین احساس و گام برداشتن در راه اصلاح ، خداوند به آن ها مهلت می دهد و قانون آفرینش برای آن ها حق حیات قائل است .

اما همین که این احساس از میان رفت و جامعه بی تفاوت شد و فساد و ظلم به سرعت همه جا را گرفت آن گاه است که دیگر در سنت آفرینش حق حیاتی برای آن ها وجود ندارد ، این واقعیت را با یک مثال روشن می توان بیان کرد .

در بدن انسان ، نیروی مدافع مجهزی است به نام « گلبول های سفید خون » که هر میکرب خارجی از طریق هوا ، آب و غذا و خراش های پوست به داخل بدن هجوم کند این سربازان جانباز در برابر آن ها ایستادگی کرده و نابودشان می کنند و یا حداقل جلو توسعه و رشد آن ها رامی گیرند .

(۲۱۰) سوره هُود

بدیهی است اگر یک روز این نیروی بزرگ دفاعی که از میلیون ها

ص:۱۴۳

سرباز تشکیل می شود دست به اعتصاب بزند و بدن بی دفاع بماند چنان میدان تاخت و تاز میکرب های مضر می شود که به سرعت انواع بیماری ها به او هجوم می آورند .

کل جامعه انسانی نیز چنین حالی را دارد اگر نیروی مدافع که همان « اُولُوا بَقِيَّه » بوده باشد از آن برچیده شود میکرب های بیماری زای اجتماعی که در زوایای هر جامعه ای وجود دارد به سرعت نمو و تکثیر مثل کرده ، جامعه را سرتاپا بیمار می کنند

نقش « اُولُوا بَقِيَّه » در بقای جوامع آن قدر حساس است که باید گفت : بدون آن ها حق حیات از آنان سلب می شود و این همان چیزی است که آیات فوق به آن اشاره دارد .

همواره در میدان مبارزات اجتماعی آن ها که ضعیف ترند ، زودتر از صحنه خارج می شوند یا نابود می گردند و تنها آن ها باقی می مانند که از نظر تفکر و یا نیروی جسمانی قوی ترند و به همین دلیل باقیماندهگان نیرومنداند ، به همین جهت در عرب این ضرب المثل وجود دارد که می گویند فِي الزَّوَايَا خَبَايَا وَ فِي الرَّجَالِ بَقَايَا (در زاویه ها هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال ، شخصیت هایی باقیمانده) .

جزء دوازدهم (۲۱۱)

و نیز به همین دلیل کلمه «بَقِيَّه» که در سه مورد از قرآن مجید آمده است همین مفهوم را دربردارد : در داستان طالوت و جالوت در قرآن مجید می خوانیم : « إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ : نشانه حقانیت حکومت طالوت این است که صندوق عهده سوی شما خواهد آمد همان صندوقی که یادگاری

ص: ۱۴۴

نفیس خاندان موسی و هارون در آن است و مایه آرامش شما است « (۱).

و نیز در داستان شعیب در همین سوره خواندیم که به قومش گفت: « بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ » (۸۶ / هود)

و این که در پاره ای از تعبیرات نام «بَقِيَّتُهُ اللّٰهُ» بر مهدی موعود گذارده شده نیز اشاره به همین موضوع است ، زیرا او یک وجود پرفیض و ذخیره بزرگ الهی است که برای برچیدن بساط ظلم و بیدادگری در جهان و برافراشتن پرچم عدل و داد نگاهداری شده است .

۱ / ۲۴۸ / بقره .

(۲۱۲) سوره هُود

و از این جا روشن می شود که چه حق بزرگی این شخصیت های ارزشمند و مبارزه کنندگان با فساد و «أُولُوا بِقِيَّتِهِ هَا» بر جوامع بشری دارند، چرا که آن هارمز بقاء و حیات ملت ها و نجات آن ها از نابودی و هلاک هستند.

نوجوانانی که در انتظار «مصلح» به سر می برند باید «صالح» باشند

نکته دیگری که در آیه فوق جلب توجه می کند این است که قرآن می گوید: خداوند هیچ شهر و آبادی را به ظلم و ستم ناپود نمی کند در حالی که اهلش « مصلح » باشند . توجه به تفاوت « مصلح » و « صالح » این نکته را روشن می سازد که تنها « صلاحیت » ضامن بقاء نیست بلکه اگر جامعه ای صالح نباشد ولی در مسیر اصلاح گام بردارد او نیز باز حق بقاء و حیات دارد ، ولی آن روز که نه صالح بود و نه مصلح ، از نظر سنت آفرینش حق حیات برای او نیست و به زودی از میان خواهد رفت .

ص: ۱۴۵

به تعبیر دیگر هر گاه جامعه ای ظالم بود اما به خود آمده و درصدد اصلاح باشد چنین جامعه ای می ماند ، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود ، نخواهد ماند .

سرچشمه انحرافات افراط در خوشی و لذت هاست

نکته دیگر این که یکی از سرچشمه های ظلم و جرم در آیات فوق پیروی از هوسرانی و لذت پرستی و عیش و نوش ها ذکر شده که در قرآن از آن تعبیر به « اُتْرَاف » می شود .

این تنعم و تلذذ بی قید و شرط سرچشمه انواع انحرافات است که در طبقات مرفه جامعه ها به وجود می آید ، چراکه مستی شهوت آن ها را از پرداختن به ارزش های اصیل انسانی و درک واقعیت های اجتماعی بازمی دارد و غرق عصیان و گناه می سازد .

۱۱۸ وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ

(۲۱۴) سوره هُود

و اگر پروردگارت می خواست همه مردم را امت واحده (بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می داد ، ولی آن ها همواره مختلفند .

کسی تصور نکند تأکید و اصرار پروردگار در اطاعت فرمانش دلیل بر این است که او قادر بر این نبود که همه آن ها را در یک مسیر و در یک برنامه معین قرار دهد .

آری هیچ مانعی نداشت که او به حکم اجبار و الزام ، همه انسان ها را یکنواخت و مؤمن و مجبور بر قبول ایمان بیافریند .

ص: ۱۴۶

ولی نه چنین ایمانی فایده ای داشت و نه چنان اتحاد و هماهنگی ، ایمان اجباری که از روی انگیزه های غیر ارادی برخیزد ، نه دلیل بر شخصیت است و نه وسیله تکامل و نه موجب پاداش و ثواب ، درست به این می ماند که خداوند زنبور عسل را چنان آفریده که به حکم الزام غریزه به دنبال جمع آوری شیره گل ها می رود و پشه مالاریا را آن چنان قرار داده که تنها در مرداب ها لانه می کند و هیچ کدام در این راه از خود اختیاری ندارند .

جزء دوازدهم (۲۱۵)

اصولاً ارزش و امتیاز انسان و مهم ترین تفاوت او با موجودات دیگر داشتن همین موهبت آزادی اراده و اختیار است ، همچنین داشتن ذوق ها و سلیقه ها و اندیشه های گوناگون و متفاوت که هر کدام بخشی از جامعه را می سازد و بعدی از ابعاد آن را تأمین می کند .

از طرفی هنگامی که آزادی اراده آمد ، اختلاف در انتخاب عقیده و مکتب ، طبیعی است ، اختلافی که سبب می شود گروهی راه حق را بپذیرند و گروه دیگری راه باطل را ، مگر این که انسان ها تربیت شوند و در دامان رحمت پروردگار و با استفاده از مواهب او تعلیمات صحیح ببینند ، در این هنگام با تمام تفاوت هایی که دارند و با حفظ آزادی و اختیار ، در راه حق گام خواهند گذارد هر چند در همین مسیر نیز تفاوت هایی خواهند داشت .

آزادی اراده اساس آفرینش انسان و دعوت همه انبیاء است و اصولاً بدون آن انسان حتی یک گام در مسیر تکامل (تکامل انسانی و معنوی) پیش نخواهد رفت ، به همین دلیل در آیات متعددی از قرآن

ص: ۱۴۷

تأکید شده است که اگر خداوند می خواست همه را به اجبار هدایت می کرد ، اما چنین نخواست. کار خداوند تنها دعوت به مسیر حق و نشان دادن راه و علامت گذاری و هشدار دادن در برابر بیراهه و تعیین کردن راهبر و برنامه طی طریق است .

(۲۱۶) سوره هُود

قرآن می گوید: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ: بر ما نشان دادن راه است» (۱۲/لیل).

و نیز می گوید : « إِنَّمَا أَنْتَ مُدَكِّرٌ لِّسِتِّ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ : تو فقط یادآوری کننده ای نه اجبار کننده » (۲۱ / غاشیه) .

و در سوره شمس آیه ۸ می فرماید : « فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا : خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوا را به او الهام کرد .»
و نیز در سوره انسان آیه ۳ می خوانیم : « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا: ما راه را به انسان نشان دادیم یا شکرگزاری می کند و یا کفران ؟

بنابراین آیات مورد بحث از روشن ترین آیاتی است که بر آزادی اراده انسان و نفی مکتب جبر تأکید می کند و دلیل بر آن است که تصمیم نهایی با خود انسان است .

جزء دوازدهم (۲۱۷)

هدف از آفرینش

۱۱۹ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ

مگر آن چه پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت و درسایه آن تکامل) آن هارا آفرید و فرمان پروردگارت قطعی است که جهنم را از (سرکشان و طاغیان) جن و انس پر خواهم کرد .

ص: ۱۴۸

درباره هدف آفرینش در آیات قرآن بیانات مختلفی آمده است که در حقیقت هر کدام به یکی از ابعاد این هدف اشاره می کند، از جمله «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: من جن و انس را نیافریدم مگر این که مرا پرستش کنند» (۵۶ / ذاریات) یعنی در مکتب بندگی و عبادت «تکامل» یابند و به عالی ترین مقام انسانیت در این مکتب برسند .

در جای دیگر می خوانیم : « الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ

(۲۱۸) سوره هود

لِيُبَلِّغُكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا : آن خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید » (یعنی آزمایشی آمیخته با پرورش و در نتیجه تکامل) سوره ملک آیه ۲ .

و در آیه مورد بحث می فرماید : « وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ : برای پذیرش رحمت، رحمتی آمیخته با هدایت و قدرت بر تصمیم گیری، مردم را آفرید .»

همان گونه که ملاحظه می کنید ، همه این خطوط به یک نقطه منتهی می شود و آن « پرورش و هدایت و پیشرفت و تکامل انسان ها » است که هدف نهایی آفرینش محسوب می شود .

هدفی که بازگشتش به خود انسان است ، نه به خدا ، زیرا او وجودی است بی نهایت از تمام جهات و چنین وجودی کمبود در آن راه ندارد تا بخواهد با آفرینش خلق ، کمبود و نیازی را برطرف سازد .

در ذیل آیه ، فرمان مؤکد خداوند را دایره به پر کردن جهنم از جن و انس می خوانیم ولی بدیهی است که این فرمان حتمی تنها یک شرط دارد و آن بیرون رفتن از دایره رحمت الهی و پشت پا زدن به هدایت و راهنمایی فرستادگان او است و به این ترتیب این آیه نه تنها دلیل بر

ص: ۱۴۹

مکتب جبر نخواهد بود ، بلکه تأکید مجددی است بر اختیار .

جزء دوازدهم (۲۱۹)

اثرات چهارگانه مطالعه سرگذشت پیشینیان

۱۲۰ وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهٖ فَاَدَّاكَ وَ جَاءَكَ فِيهٖذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ

ما سرگذشت های انبیاء را برای تو بازگو کردیم تا قلبت آرام (و اراده ات قوی) گردد و در این (اخبار و سرگذشت ها) حق و موعظه و تذکر برای مؤمنان آمده است .

در این آیه که آیات سوره هود با آن پایان می پذیرد یک نتیجه گیری کلی از مجموع بحث های سوره بیان شده است و از آن جا که قسمت عمده این سوره داستان های عبرت انگیز پیامبران و اقوام پیشین بود ، نتایج گرانبهای ذکر این داستان ها را در چهار موضوع خلاصه می کند :

X نخست می گوید : « ما سرگذشت های گوناگون پیامبران را برای تو بیان کردیم تا قلبت را محکم کنیم و اراده ات را قوی و ثابت »

(۲۲۰) سوره هود

(وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهٖ فَاَدَّاكَ) .

کلمه « کَلَّا » اشاره به تنوع این سرگذشت ها است که هر کدام به نوعی ازجبهه گیری هادربرابرانبیاءاشاره می کندونوعی ازانحرافات و نوعی ازمجازات هاراواین تنوع،اشعه روشنی بر ابعاد زندگی انسان ها می اندازد .

« تثبیت قلب » پیامبر صلی الله علیه و آله و تقویت اراده او که در این آیه به آن اشاره شده یک امر کاملاً طبیعی است ، زیرا مخالفت های سرسختانه دشمنان لجوج و بیرحم، خواه ناخواه در قلب پیامبر صلی الله علیه و آله اثر می گذاشت که او هم انسان و بشر بود .

ص: ۱۵۰

اما برای این که هرگز کمترین گرد و غبار نومیدی و یأس بر قلب پاک اوننشیند و اراده آهنینش از این مخالفت ها و کارشکنی ها به ضعف نگراید، خداوند داستان های انبیاء و مشکلات کار آن ها و مقاومت هایشان را در برابر اقوام لجوج و پیروزی آن ها را یکی پس از دیگری شرح می دهد، تا روح و دل پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین مؤمنانی که دوشادوش او در این پیکار بزرگ شرکت دارند، هر روز قوی تر از روز قبل باشد.

جزء دوازدهم (۲۲۱)

سپس به دومین نتیجه بزرگ بیان این داستان ها اشاره کرده، می گوید: «در این اخبار پیامبران حقایق و واقعیت های مربوط به زندگی و حیات، پیروزی و شکست، عوامل موفقیت و تیره روزی، همگی برای تو آمده است» (وَ جَاءَكَ فِيهِذِهِ الْحَقُّ).

سومین و چهارمین اثر چشمگیر بیان این سرگذشت ها آن است که «برای مؤمنان موعظه و اندرز، تذکر و یادآوری است» (وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ).

جالب این که نویسنده «المنار» در ذیل این آیه می گوید: در این آیه معجزه ایجاز و اختصار آن چنان است که گویی تمام اعجاز سرگذشت های گذشته را خود جمع کرده و با چند جمله کوتاه همه فواید آن ها را بیان نموده است.

و به هر حال این آیه بار دیگر تأکید می کند که تواریخ قرآن را نباید سرسری شمرد و یا به عنوان یک سرگرمی از آن برای شنوندگان استفاده کرد، چراکه مجموعه ای است از درس های زندگی در تمام زمینه ها و راهگشایی است برای همه انسان های «امروز» و «فردا». پایان سوره هُود

(۲۲۲) سوره هُود

ص: ۱۵۱

۷ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَأَخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ

در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود.

در این که منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع) گفته اند که این سؤال کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسش هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله می کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می گوید: «برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه ها و درس هایی در این داستان نهفته است».

چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه های حساب شده ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهراً ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند، اما با همین کار بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می تواند آن را، حتی به دست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند اما تا خدا نخواهد تار مویی از سر او کم نخواهند کرد.

(۲۲۴) سوره یوسف

۸ إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنََّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین)

نزد پدر از ما محبوب ترند در حالی که ما نیرومندترین ، مسلما پدر ما ، در گمراهی آشکار است .

«عُصْبَه» به معنی جماعت و گروهی است که دست به دست هم می دهند و نسبت به انجام کاری هماهنگ هستند ، این کلمه معنی جمع دارد و مفردی برای آن نیست .

یعقوب دوازده پسر داشت، که دو نفر از آن ها « یوسف » و « بنیامین » از یک مادر بودند ، که « راحیل » نام داشت ، یعقوب نسبت به این دو پسر مخصوصا یوسف محبت بیشتری نشان می داد ، زیرا اولاً کوچک ترین فرزندان او محسوب می شدند و طبعاً نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند ، ثانيا طبق بعضی از روایات مادر آن ها « راحیل » از دنیا رفته بود و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند ، از آن گذشته مخصوصا در یوسف ، آثار نبوغ و فوق العادگی نمایان بود ، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آن ها ابراز علاقه بیشتری کند .

جزء دوازدهم (۲۲۵)

برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند ، به خصوص که شاید بر اثر جدایی مادرها ، رقابتی نیز در میانشان طبعاً وجود داشت ، لذا دور هم نشستند « و گفتند : یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب ترند ، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم » و زندگی پدر را به خوبی اداره می کنیم و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آن ها ساخته نیست .

ص: ۱۵۳

و به این ترتیب با قضاوت یک جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: « به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است » (إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) .

آتش حقد و حسد به آن ها اجازه نمی داد که در تمام جوانب کار بیندیشند دلایل اظهار علاقه پدر را نسبت به دو کودک بدانند، چراکه همیشه منافع خاص هر کس حجابی بر روی افکار او می افکند و به قضاوت هایی یک جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وامی دارد .

البته منظور آن ها گمراهی دینی و مذهبی نبود چراکه آیات آینده نشان می دهد آن ها به بزرگی و نبوت پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می گرفتند .

۹ اُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود.

جزء دوازدهم (۲۲۷)

این جمله دلیل بر آن است که آن ها احساس گناه با این عمل می کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه را می کردند.

ولی مسأله مهم این جا است که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است و به هیچ وجه

ص: ۱۵۴

دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی باشد .

و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه ، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیداشود، اما گفتگواز توبه قبل از گناه، توبه نیست .

توضیح این که بسیار می شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می آورد ، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند

(۲۲۸) سوره یوسف

وجدان و عقیده خود را با این سخن می فریبد ، که من پس از انجام گناه بلافاصله در مقام جبران برمی آیم ، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم ، توبه می کنم ، به در خانه خدا می روم، اعمال صالح انجام می دهم و سرانجام آثار گناه را می شویم .

یعنی همان گونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می کشد ، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقاید مذهبی خود طرح می کند و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود برمی دارد ، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند .

نکته دیگر این که آن ها گفتند پس از دور ساختن یوسف ، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد (یَخْلُ لَكُمْ « وَجْهٌ » اَبِيكُمْ) و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد (یَخْلُ لَكُمْ « قَلْبٌ » اَبِيكُمْ) چرا که اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را فراموش کند ، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آن ها باشد کافی است .

ص: ۱۵۵

۱۰ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ

یکی از آن‌ها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را در نهان گاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را بگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند).

«جُبِّ» به معنی چاهی است که آن را سنگ چین نکرده‌اند و شاید غالب چاه‌های بیابانی همین‌طور است و «غِيَابَتِ» به معنی نهان گاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه‌های بیابانی معمول است و آن این است که در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می‌کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آن که خود وارد آب شود و طبعاً از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیر به «غِيَابَتِ» شده است. (۱)

(۲۳۰) سوره یوسف

در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوش‌تر و یا باوجدان‌تر بود، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دوردست که بیم هلاکت در آن بود و طرح سومی را ارائه نمود گفت: «اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در قعر چاهی بیفکنید (به گونه‌ای که سالم بماند) تا بعضی از

ص: ۱۵۶

رهگذران و قافله ها اورایابند و باخودبیرند « و از چشم ما و پدردور شود.

بدون شک قصد این پیشنهادکننده آن نبوده که یوسف را آن چنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهان گاه چاه قرار گیرد تا سالم به دست قافله ها برسد

از جمله « اِنْ كُنْتُمْ فَعَلِينَ » چنین استفاده می شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد ، شاید ترجیح می داد که اصلاً نقشه ای بر ضد یوسف طرح نشود .

۱ اقتباس از « تفسیر المنار » ، ذیل آیه .

جزء دوازدهم (۲۳۱)

نقش ویرانگر حسد در زندگی نوجوانان عزیز

درس مهم دیگری که از این داستان می آموزیم این است که چگونه حسد می تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود ، هم دیگران را به آتش می کشد و هم خود انسان را .

اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می رسد و خود شخص از او محروم می ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می شود .

نخست این که آرزو می کند همان گونه که دیگران دارند ، او هم داشته باشد ، این حالت را « غِبْطَه » می خوانند و حالتی است قابل ستایش ، چراکه انسان را به تلاش و کوشش سازنده ای وامی دارد و هیچ اثر مُخَرَّبِی در اجتماع ندارد .

دیگر این که آرزو می کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش برمی خیزد این همان حالت بسیار مذموم « حَسَد » است ، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره

ص: ۱۵۷

دیگران وامی دارد، بی آن که تلاش سازنده ای درباره خود کند.

سوم این که آرزو می کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند و این همان حالت «بُخُل» و انحصارطلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواد و از محرومیت دیگران لذت ببرد.

چهارم این که دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آن چه را دارد در اختیار دیگران بگذارد و از منافع خود چشم ببوشد و این حالت والا را «ایثار» می گویند که یکی از مهم ترین صفات برجسته انسانی است.

به هر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد بلکه گاه می شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وامی دارد.

به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان دهنده ای دیده می شود.

به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود: إِنَّ الْحَاسِدَ سَاحِطٌ لِنَعْمِي صَادٌّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَ مَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي : شخص حسود نسبت به نعمت های من بر بندگانم خشمناک است و از قسمت هایی که میان بندگانم قائل شده ام ممانعت می کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم.» (۱)

جزء دوازدهم (۲۳۳)

از امام صادق می خوانیم: « آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ

ص: ۱۵۸

الفَحْرُ: آفت دین و ایمان سه چیز است: حسد و خودپسندی و فخر فروشی.»

و در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغِيظُ وَلَا يَحْسِدُ وَالْمُنَافِقُ يَحْسِدُ وَلَا يَغِيظُ»: افراد باایمان غبطه می خورند ولی حسد نمی ورزند، ولی منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد». (۲)

ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان

۱ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۰۷.

۲ «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۰۷.

(۲۳۴) سوره یوسف

این درس را نیز می توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق العاده دقت به خرج دهد.

گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطایی نشد و ابراز علاقه ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می کرد روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، ولی به هر حال این ماجرا نشان می دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله حساس و سختگیر بود، زیرا گاه می شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آن چنان عقده ای در دل فرزند دیگر ایجاد می کند که او را به همه کار و امی دارد، آن چنان شخصیت خود را درهم شکسته می بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش؛ حد و مرزی نمی شناسد.

حتی اگر نتواند عکس العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می شود، فراموش نمی کنم فرزند

ص: ۱۵۹

کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعاً نیاز به محبت بیشتر داشت ، پدر برادر بزرگ تر را به صورت خدمتکاری برای او در آورده بود چیزی

جزء دوازدهم (۲۳۵)

نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته ای شد ، به آن دوست عزیز گفتم فکر نمی کنی سرچشمه اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد ، او که این سخن را باور نمی کرد ، به یک طیب روانی ماهر مراجعه کرد ، طیب به او گفت : فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده ، در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است و لذا در احادیث اسلامی می خوانیم :

روزی امام باقر فرمود : « من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می کنم و او را بر زانوی خود می نشانم و قلم گوسفند را به او می دهم و شکر در دهانش می گذارم ، در حالی که میدانم حق با دیگری است ، ولی این کار را به خاطر این می کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آن چنان که برادران یوسف به یوسف کردند ، نکند » . (۱)

۱ « بحار الانوار » ، جلد ۷۴ ، صفحه ۷۸ .

(۲۳۶) سوره یوسف

پیامی برای نوجوانان: مواظب باشید تا به بهانه بازی و سرگرمی شما را فریب ندهند

۱۱ قَالُوا يَا بَانَا مَا لَكَ لَا تَأْتِنَا عَلٰى يُوْسُفَ وَاِنَّا لَنَصِحُوْنَ

(برادران نزد پدر آمدند و) گفتند : پدر جان چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی کنی در حالی که ما

ص: ۱۶۰

خیرخواه او هستیم ؟

۱۲ اَرْسَلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَ اِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ

او را فردا با ما (به خارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند و ما حافظ او هستیم .

برادران یوسف پس از آن که طرح نهایی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند ؟ لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه های حق به جانب و زبانی نرم ولی آمیخته با یک نوع انتقاد ترحم انگیز نزد پدر

جزء دوازدهم (۲۳۷)

آمدند و گفتند : بیا دست از این کار که ما را متهم می سازد بردار ، به علاوه برادر ما ، نوجوان است ، او هم دل دارد ، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد ، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست ، « فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید، گردش کند از میوه های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد».

و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد .

این نقشه از یک طرف پدر را در بن بست قرار می داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می کنی و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می کرد .

آری چنین است نقشه های آن هایی که می خواهند ضربه غافلگیرانه

ص: ۱۶۱

بزند ، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خود را حق به جانب

(۲۳۸) سوره یوسف

نشان دهند استفاده می کنند ، ولی افراد باایمان به حکم « اَلْمُؤْمِنُ كَيْسٌ : مؤمن هوشیار است » هرگز نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد .

۱۳ قَالَ اِنِّی لَیَحْزُنُنِیْ اَنْ تَذَهَبُوْا بِهٖ وَاخَافُ اَنْ یَّاْكُلَهُ الذُّبُّ وَاَنْتُمْ عَنْهٗ غٰفِلُوْنَ

(پدر) گفت: من از دوری او غمگین می شوم و از این می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید .

یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آن که آن ها را متهم به سوء قصد کند گفت : این که من مایل نیستم یوسف با شما بیاید ، از دو جهت است ، اول این که « دوری یوسف برای من غم انگیز است » و دیگر این که در بیابان های اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند « و من می ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید » .

و این کاملاً طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن « بیابان گرگ خیز » گرگ قصد جان یوسف کند .

جزء دوازدهم (۲۳۹)

۱۴ قَالُوْا لَیْسَ اَكْلُهُ الذُّبُّ وَنَحْنُ عَصَبُهٗ اِنَّا اِذَا لَخِیْرُوْنَ

گفتند : اگر او را گرگ بخورد با این که ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکارترین خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست) .

ص: ۱۶۲

البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند ، زیرا غم و اندوه جدایی یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را افروخته تر می ساخت .

از سوی دیگر این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن این که بالاخره فرزند برای نمو و پرورش ، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد و اگر بخواهد همچون گیاه نورسته ای دائماً در سایه درخت وجود پدر باشد ، نمو نخواهد کرد و پدر برای تکامل فرزندش ناچار باید تن به این جدایی بدهد ، امروز

(۲۴۰) سوره یوسف

گردش و تفریح است ، فردا تحصیل علم و دانش و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی ، بالاخره جدایی لازم است .

لذا اصلاً به پاسخ این استدلال پرداختند ، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آن ها مهم و اساسی بود و « گفتند : چگونه ممکن است برادرمان را گرگ بخورد در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم ، اگر چنین شود ما زیانکار و بدبخت خواهیم بود » .

یعنی مگر ما مرده ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد ، گذشته از علایق برادری که ما را بر حفظ برادر وامی دارد ، ما در میان مردم آبرو داریم ، مردم درباره ما چه خواهند گفت ، جز این که می گویند یک عده زورمند گردن کلفت نشستند و بر حمله گرگ به برادرشان نظاره کردند ، ما دیگر می توانیم در میان مردم زندگی کنیم ؟

آن ها در ضمن به این گفتار پدر که شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید ، نیز پاسخ دادند و آن این که مسأله ،

ص: ۱۶۳

مسأله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است، مسأله این نیست که تفریح و بازی بتواند انسان را از یوسف غافل کند، زیرا در این صورت ما افراد بی عرضه ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی خوریم.

جزء دوازدهم (۲۴۱)

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا یعقوب از میان تمام خطرهای تنها انگشت روی خطر حمله گرگ گذاشت؟ بعضی می گویند: بیابان کنعان بیابانی گرگ خیز بود و به همین جهت خطر بیشتر از این ناحیه احساس می شد.

بعضی دیگر گفته اند که این به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلاً دیده بود که گرگانی به فرزندش یوسف حمله می کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت و نظرش به انسان های گرگ صفت همچون بعضی از برادران یوسف بود.

ولی به هر حال با هر حيله و نیرنگی بود، مخصوصاً با تحریک احساسات پاک یوسف و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود که فرصت برای آن به دست یوسف می افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.

نیاز فطری و طبیعی نوجوانان به تفریح و سرگرمی سالم

(۲۴۲) سوره یوسف

جالب این که یعقوب پیامبر در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد و عملاً آن را پذیرفت، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی تواند این نیاز

ص: ۱۶۴

انسان مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند ، بلکه روح و روانی دارد که همچون جسمش خسته می شود ، همان گونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد .

تجربه نیز نشان داده که اگر انسان به کار یکنواخت ادامه دهد ، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجاً پایین می آید و اما به عکس ، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم ، آن چنان نشاط کار در او ایجاد می شود که کمیت و کیفیت کار هر دو فزونی پیدا می کند و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می شود کمک به ساعات کار می کند .

جزء دوازدهم (۲۴۳)

در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است ، آن جا که علی می فرماید : « لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُرْمُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَعَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ : زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می شود ، قسمتی به معنویات می پردازد و با پروردگارش مناجات می کند و قسمتی به فکر تأمین و ترمیم معاش است و قسمتی را به این تخصیص می دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد . « (۱)

جالب این که در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است « وَ

۱ « نهج البلاغه » ، کلمات قصار ، کلمه ۳۹۰ .

(۲۴۴) سوره یوسف

ذَلِكَ عَوْنٌ عَلَى سَائِرِ السَّاعَاتِ : و این سرگرمی و تفریح سالم کمکی است برای سایر برنامه ها .

به گفته بعضی تفریح و سرگرمی همچون سرویس کردن و روغن کاری نمودن چرخ های یک ماشین است گرچه این ماشین یک ساعت متوقف برای این کار می شود ، ولی بعدا قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می کند که چندبرابر آن را جبران خواهد کرد ، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود .

اما مهم این است که سرگرمی و تفریح ، « سالم » باشد و گرنه مشکلی را که حل نمی کند ، بلکه بر مشکل ها می افزاید ، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می گیرد و یا لاقابل بازده کار او را به حداقل می رساند. این نکته نیز قابل توجه است که در اسلام تا آن جا به مسأله تفریح سالم اهمیت داده شده است که یک سلسله مسابقات حتی با شرط بندی را اسلام اجازه داده و تاریخ می گوید که قسمتی از این مسابقات

جزء دوازدهم (۲۴۵)

در حضور شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و باداوری و نظارت او انجام می گرفت .

حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می گذاشت .

در روایتی از امام صادق می خوانیم که فرمود: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ أَجْرَى الْإِبِلِ مُقْبِلَةً مِنْ تَبُوكَ فَسَبَقَتِ الْعُضْبَاءَ وَ عَلَيْهَا أُسَامَةٌ ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ

ص: ۱۶۶

سَبَقَ أُسَامَةُ : هنگامی که پیامبر از تبوک برمی گشت ، میان یاران خود مسابقه سواری برقرار ساخت ، اسامه که بر شتر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله به نام « غَضْبَاء » سوار بود از همه پیشی گرفت ، مردم به خاطر این که شتر از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بود صدا زدند رسول الله پیشی گرفت ، اما پیامبر صدا زد اسامه پیشی گرفت و برنده شد « (اشاره به این که سوار کار مهم است نه مرکب و چه بسا مرکب راهواری که به دست افراد ناشی بیفتد و کاری از آن ساخته نیست) . (۱)

۱ « سفینه البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۹۶ .

(۲۴۶) سوره یوسف

نکته دیگر این که همان گونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصا نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند در دنیای امروز نیز دست های مرموز دشمنان حق و عدالت از مسأله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می کند ، باید به هوش بود که ابرقدرت های گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح ، نقشه های شوم خود را میان جوانان به نام ورزش و مسابقات منطقه ای یا جهانی پیاده نکنند .

فراموش نمی کنیم در عصر « طاغوت » هنگامی که می خواستند نقشه های خاصی را پیاده کنند و سرمایه ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند ، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می دادند و مردم را آن چنان به این بازی ها سرگرم می ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در

ص: ۱۶۷

جامعه آن ها جریان دارد بپردازند .

جزء دوازدهم (۲۴۷)

نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت

در این فراز از داستان به خوبی مشاهده می کنیم که یعقوب با این که از حسادت برادران نسبت به یوسف آگاهی داشت و به همین دلیل دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد هرگز حاضر نشد آن ها را متهم کند که نکند شما قصدسویی درباره فرزندم یوسف داشته باشید، بلکه عذرش تنهاعدم تحمل دوری یوسف و ترس از گرگان بیابان بود .

اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می کند که تا نشانه های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم ن سازند ، اصل ، براءت و پاکی و درستی است ، مگر این که خلاف آن ثابت شود .

به دشمن و افراد نادان راه کار تخریبی نشان ندهید

نکته دیگر این که در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که : « لا تَلْقُنُوا الْكَذَّابَ فَتَكْذِبُ فَإِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ لَمَّ

(۲۴۸) سوره یوسف

يَعْلَمُوا أَنَّ الذَّنْبَ يَأْكُلُ الْإِنْسَانَ حَتَّى لَقْنَهُمْ أَبُوهُمْ : به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید ، چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی دانستند که ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد و هنگامی که پدر این سخن را گفت از او آموختند . « (۱)

ص: ۱۶۸

اشاره به این که گاه می شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد ، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می کنید، راه های انحرافی را به او نشان ندهید.

این درست به این می ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می گوید توپ خود را به لامپ چراغ نزن ، کودک که تا آن وقت نمی دانست می شود توپ را به لامپ بزند ، متوجه این مسأله می شود که چنین کاری امکان پذیر است و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می شود که باید ببینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می شود و به دنبال آن شروع به آزمایش این مسأله می کند ، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد .

۱ «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» ، جلد ۲ ، صفحه ۴۱۵ .

جزء دوازدهم (۲۴۹)

این تنها یک موضوع ساده درباره کودکان نیست ، در سطح یک جامعه بزرگ نیز گاهی امر و نهی های انحرافی سبب می شود مردم بسیاری از چیزهایی را که نمی دانستند یاد بگیرند و سپس وسوسه آزمودن آن ها شروع می شود ، در این گونه موارد حتی الامکان باید مسائل را به طور کلی مطرح کرد تا بدآموزی در آن نشود .

البتة يعقوب پیامبر روی پاکی و صفای دل این سخن را با فرزندان بیان کرد ، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوء استفاده کردند .

نظیر این موضوع روشی است که در بسیاری از نوشته ها با آن برخورد می کنیم که مثلاً کسی می خواهد درباره ضررهای «مَوَادِّ مُخَدَّرٍ» یا «استمناء» سخن بگوید ، چنان این مسائل را تشریح می کند و یا صحنه های آن را به وسیله فیلم نشان می دهد که ناآگاهان به اسرار و

ص: ۱۶۹

رموز این کارها آشنا می گردند ، سپس مطالبی را که در نكوهش این

(۲۵۰) سوره یوسف

کارها و راه نجات از آن بیان می کند به دست فراموشی می سپارند ، به همین دلیل غالباً زیان و بدآموزی این نوشته ها و فیلم ها به مراتب بیش از فایده آن ها است .

۱۵ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

هنگامی که او را با خود بردند و تصمیم گرفتند وی را در مخفیگاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آن ها را در آینده از این کارشان با خبر خواهی ساخت ، در حالی که آن ها نمی دانند .

جمله « وَ أَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبِ الْجُبِّ » (اتفاق کردند که او را در مخفیگاه چاه قرار بدهند) دلیل بر این است که او را در چاه پرتاب نکردند ، بلکه پایین بردند و در قعر چاه در آن جا سکو مانندی برای کسانی که در چاه پایین می روند، نزدیک سطح آب، درست می کنند قرار دادند ، به این ترتیب که طناب را به کمر او بسته ، او را به نزدیک آب بردند و رها ساختند .

جزء دوازدهم (۲۵۱)

سرانجام برادران پیروز شدند و پدر را قانع کردند که یوسف را با آن ها بفرستد ، آن شب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه ، آن ها درباره یوسف عملی خواهد شد و این برادر مزاحم را برای همیشه از سر راه برمی دارند . تنها نگرانی آن ها این بود که مبادا پدر پشیمان گردد و از گفته خود منصرف شود .

ص: ۱۷۰

صبحگاه نزد پدر آمدند و او سفارش های لازم را در حفظ و نگهداری یوسف تکرار کرد ، آن ها نیز اطاعت کردند ، پیش روی پدر او را با احترام و محبت فراوان برداشتند و حرکت کردند .

می گویند : پدر تا دروازه شهر آن ها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسف را از آن ها گرفت و به سینه خود چسبانید ، قطره های اشک از چشمش سرازیر شد ، سپس یوسف را به آن ها سپرد و از آن ها جدا شد ، اما چشم یعقوب همچنان فرزندان را بدرقه می کرد آن ها نیز تا آن جا که چشم پدر کار می کرد دست از نوازش و محبت یوسف برنداشتند ، اما

(۲۵۲) سوره یوسف

هنگامی که مطمئن شدند پدر آن ها را نمی بیند ، یک مرتبه عقده آن ها ترکید و تمام کینه هایی را که بر اثر حسد ، سال ها روی هم انباشته بودند بر سر یوسف فرو ریختند ، از اطراف شروع به زدن او کردند و او از یکی به دیگری پناه می برد ، اما پناهِش نمی دادند .

در روایتی می خوانیم که در این طوفان بلا- که یوسف اشک می ریخت و یا به هنگامی که او را می خواستند به چاه افکنند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد ، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده است ، گویی برادر، مسأله را به شوخی گرفته است ، بی خبر از این که تیره روزی در انتظار او است ، اما او پرده از راز این خنده برداشت و درس بزرگی به همه آموخت و گفت :

« فراموش نمی کنم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم ، با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی از حوادث سخت

ص: ۱۷۱

خواهد داشت آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان شما دل بستم ،

جزء دوازدهم (۲۵۳)

اکنون در چنگال شما گرفتارم و از شما به شما پناه می برم و به من پناه نمی دهید ، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او ، حتی به برادران ، تکیه نکنم .

جمله « أَجْمَعُوا آ » نشان می دهد که همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند هر چند در کشتن او رأی آن ها متفق نبود .

اصولاً « أَجْمَعُوا آ » از ماده جمع به معنی گردآوری کردن است و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می باشد .

سپس اضافه می کند : در این هنگام ما به یوسف ، وحی فرستادیم و دلداریش دادیم و گفتیم غم مخور ، « روزی فرا می رسد که آن ها را از همه این نقشه های شوم آگاه خواهی ساخت ، درحالی که آن ها تو را نمی شناسند » (وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

همان روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده ای و برادران دست نیاز به سوی تو دراز می کنند و همچون تشنه کامانی که به سراغ یک چشمه گوارا در بیابان سوزان می روند با نهایت تواضع و فروتنی نزد تو می آیند ، اما تو چنان اوج گرفته ای که آن ها باور نمی کنند برادرشان باشی ، آن روز به آن ها خواهی گفت ، آیا شما نبودید که با برادر کوچکتان یوسف چنین و چنان کردید و در آن روز چه قدر شرمسار و پشیمان خواهید شد .

(۲۵۴) سوره یوسف

این وحی الهی به قرینه آیه ۲۲ همین سوره وحی نبوت نبود بلکه الهامی بود به قلب یوسف برای این که بداند تنها نیست و حافظ و

ص: ۱۷۲

نگاهبانی دارد ، این وحی نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات یأس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد .

۱۶ وَ جَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ

شب هنگام در حالی که گریه می کردند به سراغ پدر آمدند.

برادران یوسف نقشه ای را که برای او کشیده بودند ، همان گونه که می خواستند پیاده کردند ولی بالاخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند یوسف به صورت طبیعی و نه از طریق توطئه ، سر به نیست شده است ، تا عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند .

جزء دوازدهم (۲۵۵)

طرحی که برای رسیدن این هدف ریختند این بود ، که درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش بینی می کرد وارد شوند و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده و دلایل قلابی برای آن بسازند .

۱۷ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعِنَا فَاكَلَهُ الذُّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

گفتند : ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد ، تو هرگز سخن ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند راستگو باشیم .

پدر که بی صبرانه انتظار ورود فرزند دلبندهش یوسف را می کشید با یک نگاه به جمع آن ها و ندیدن یوسف در میانشان سخت تکان خورد ، بر خود لرزید و جویای حال او شد : آن ها گفتند : « پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری ، تیراندازی و مانند آن) شدیم و یوسف را که

ص: ۱۷۳

کوچک بود و توانایی مسابقه را با ما نداشت ، نزد اثاث خود گذاشتیم ،

(۲۵۶) سوره یوسف

ما آن چنان سرگرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم و در این هنگام گرگ بی رحم از راه رسید و او را درید .

سخنان برادران خیلی حساب شده بود، اولاً پدر را با کلمه « یا ابانا » (ای پدر ما) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختند و ثانياً طبیعی است که برادران نیرومند در چنین تفریح گاهی به مسابقه و سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهبانی اثاث وادارند و از این گذشته برای غافلگیر کردن پدر پیش دستی نموده و با همان چشم گریان گفتند تو هرگز باور نخواهی کرد ، هر چند ما راست بگوییم .

۱۸ وَ جَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند ، گفت: هوس های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته، من صبر جمیل می کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آن چه شما می گوید یاری می طلبم .

جزء دوازدهم (۲۵۷)

جمله « سَوَّلَتْ » از ماده « تَشْوِيل » به معنی تزئین می باشد گاهی آن را به معنی « تَرْغِيب » و گاهی به معنی « وَشْوَسَه کردن » نیز تفسیر کرده اند که تقریباً همه به یک معنی باز می گردد . یعنی هوی های نفسانی شما این کار را برای شما زینت داد .

اما از آن جا که دروغگو حافظه ندارد و از آن جا که یک واقعه

ص: ۱۷۴

حقیقی پیوندهای گوناگونی با کیفیت‌ها و مسائل اطراف خود دارد که کمتر می‌توان همه آن‌ها را در تنظیم دروغین آن منظم ساخت، برادران از این نکته غافل بودند که لااقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آن‌ها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بدر آورده بودند خون‌آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار پرتجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت: شما دروغ می‌گویید « بلکه هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته » و این نقشه‌های شیطانی را کشیده است (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً).

(۲۵۸) سوره یوسف

در بعضی از روایات می‌خوانیم او پیراهن را گرفت و پشت و رو کرد و صدا زد پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست؟ و به روایت دیگری پیراهن را به صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و گفت: این چه گرگ مهربانی بوده که فرزندم را خورده ولی به پیراهنش کمترین آسیبی نرسانده است و سپس بیهوش شد و بسان یک قطعه چوب خشک به روی زمین افتاد، بعضی از برادران فریاد کشیدند که ای وای بر ما از دادگاه عدل خدا در روز قیامت، برادرمان را از دست دادیم و پدرمان را کشتیم و پدر همچنان تا سحرگاه بیهوش بود ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش، به هوش آمد. (۱)

و با این که قلبش آتش گرفته بود و جانش می‌سوخت اما هرگز

ص: ۱۷۵

سخنی که نشانه ناشکری و یأس و نومیدی و جزع و فزع باشد بر زبان جاری نکرد، بلکه گفت: « من صبر خواهم کرد ، صبری جمیل و زیبا ، شکیبایی توأم با شکرگزاری و سپاس خداوند » (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ) .

۱ « تفسیر آلوسی » ، ذیل آیه .

جزء دوازدهم (۲۵۹)

و سپس گفت: «من از خدا در برابر آن چه شما می گوئید یاری می طلبم» (وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ).

از او می خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند و به من تاب و توان بیشتر دهد تا در برابر این طوفان عظیم ، خویشتن داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود .

او نگفت از خدا می خواهم در برابر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبایی دهد ، چراکه می دانست یوسف کشته نشده ، بلکه گفت در مقابل آن چه شما توصیف می کنید که نتیجه اش به هر حال جدایی من از فرزندم است صبر می طلبم .

زیبا جلوه دادن زشتی ها

اشاره به این که هنگامی که هوس های سرکش بر روح و فکر انسان چیره می شود زشت ترین جنایات همچون کشتن یا تبعید برادر را در

(۲۶۰) سوره یوسف

نظر انسان آن چنان زینت می دهد که آن را امری مقدس و ضروری ، تصور می کند و این دریچه ای است به یک اصل کلی در مسائل روانی که همیشه تمایل افراطی نسبت به یک مسأله مخصوصا هنگامی که توأم با رزائل اخلاقی شود ، پرده ای بر حس تشخیص انسان می افکند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می دهد. لذا قضا... صحیح و درک واقعیات عینی بدون تهذیب نفس، امکان پذیر نیست و اگر می بینیم در

ص: ۱۷۶

قاضی ، عدالت شرط شده است ، یکی از دلایلش همین است و اگر قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۸۲ می گوید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ: تقوی را پیشه کنید و خداوند به شما علم و دانش می دهد» باز اشاره ای به همین مطلب است .

دروغگو حافظه ندارد

سرگذشت یوسف و داستان او با برادرانش بار دیگر این اصل معروف را به ثبوت می رساند که دروغگو نمی تواند راز خود را برای همیشه مکتوم دارد ، چراکه واقعیت های عینی به هنگامی که وجود

جزء دوازدهم (۲۶۱)

خارجی پیدا می کند ، روابط بی شماری با موضوعات در اطراف خود دارد و دروغگو که می خواهد صحنه نادرستی را با دروغ خود بیافریند ، هر قدر زیرک و زبردست باشد نمی تواند تمام این روابط را حفظ کند ، به فرض که چندین رابطه دروغین در پیوند با مسائل پیرامون حادثه درست کند ، باز نگهداری همه این روابط ساختگی در حافظه برای همیشه کار آسانی نیست و کمترین غفلت از آن موجب تناقض گویی می شود ، به علاوه بسیاری از این پیوندها مورد غفلت قرار می گیرد و همان ها است که سرانجام واقعیت را فاش می کند و این درس بزرگی است برای همه کسانی که به آبرو و حیثیت خویش علاقمندند که هرگز گرد دروغ نروند و موقعیت اجتماعی خویش را به خطر نیفکنند و خشم خدا برای خود نخرند .

ص: ۱۷۷

صبر جمیل چیست؟

(۲۶۲) سوره یوسف

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان های سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است ، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می دهد و لرزان نمی گردد .

یک نسیم ملایم می تواند آب استخر کوچکی را به حرکت درآورد، اما اقیانوس های بزرگ همچون اقیانوس آرام ، بزرگ ترین طوفان ها را هم در خود می پذیرند و آرامش آن ها بر هم نمی خورد. گاه انسان ظاهراً شکیبایی می کند ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است زشت و بدنما می سازد .

اما افراد باایمان و قوی الایراد و پرظرفیت کسانی هستند که در این گونه حوادث هرگز پیمانان صبرشان لبریز نمی گردد و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی تابی و جزع باشد برزبان جاری نمی سازند، صبر آن ها ، « صبر زیبا » و « صبر جمیل » است .

اکنون این سؤال پیش می آید که در آیات دیگر این سوره می خوانیم یعقوب آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد ، آیا این منافات با صبر جمیل ندارد ؟

جزء دوازدهم (۲۶۳)

پاسخ این سؤال یک جمله است و آن این که : قلب مردان خدا کانون عواطف است ، جای تعجب نیست که در فراق فرزند ، اشک هایشان همچون سیلاب جاری شود ، این یک امر عاطفی است ، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند یعنی سخن و حرکتی برخلاف رضای خدا نگویند و نکنند .

ص: ۱۷۸

از احادیث اسلامی استفاده می شود که اتفاقاً همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می ریخت به او کردند که شما ما را از گریه کردن نهی کردی اما خود شما اشک می ریزید؟ پیامبر در جواب فرمود: «چشم می گرید و قلب اندوهناک می شود ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی گویم» (تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَ يَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسِيْخُطُ الرَّبُّ) و در جای دیگر می خوانیم فرمود: «لَيْسَ هَذَا بُكَاءً أَنَّ هَذَا رَحْمَةٌ: این گریه (بی تاب) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است». (۱).

(۲۶۴) سوره یوسف

اشاره به این که در سینه انسان قلب است نه سنگ و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می دهد و ساده ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است، این عیب نیست این حسن است، عیب آن است که انسان سخنی بگوید که خدا را به غضب آورد.

یک لحظه غفلت یک عمر پشیمانی

ابوحمره ثمالی از امام سجاده نقل می کند که من روز جمعه در مدینه بودم، نماز صبح را با امام سجاده خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت به سوی منزل حرکت کرد و من با او بودم، زن خدمتکار را صدا زد، گفت: «مواظب باش. هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است».

ابوحمره می گوید: گفتم هر کسی که تقاضای کمک می کند،

ص: ۱۷۹

۱ « بحار الانوار » ، طبع جدید ، جلد ۲۲ ، صفحه ۱۵۷ و ۱۵۱ .

جزء دوازدهم (۲۶۵)

امام فرمود : « درست است ، ولی من از این می ترسم که در میان آن ها افراد مستحقى باشند و ما به آن ها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد . »

سپس فرمود : « به همه آن ها غذا بدهید (مگر نشنیده اید) برای یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می کردند ، قسمتی را به مستحقان می داد و قسمتی را خود و فرزندانش می خورد ، یک روز سؤال کننده مؤمنی که روزه دار بود و نزد خدا منزلتی داشت ، عبورش از آن شهر افتاد ، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمد و گفت : به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید ، چند بار این سخن را تکرار کرد ، آن ها شنیدند و سخن او را باور نکردند ، هنگامی که او مایوس شد و تاریکی شب ، همه جا را فراگرفت برگشت ، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد ، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت ، در حالی که شکایا بود و خدا را سپاس می گفت ، اما یعقوب و خانواده یعقوب ، کاملاً سیر شدند و هنگام صبح

(۲۶۶) سوره یوسف

مقداری از غذای آن ها اضافه مانده بود . امام سپس اضافه فرمود : « خداوند به یعقوب در همان صبح ، وحی فرستاد که : " تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا برافروختی و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر تو و فرزندانت شدی ... ای یعقوب من دوستانم را زودتر از دشمنانم

توبیخ و مجازات می کنم و این به خاطر آن است که به آن ها علاقه دارم" (۱).

قابل توجه این که به دنبال این حدیث می خوانیم که ابو حمزه می گوید از امام سجاد پرسیدم یوسف چه موقع آن خواب را دید؟ امام فرمود: « در همان شب ». (۲)

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که یک لغزش کوچک و یا صریح تر یک « ترک اولی » که گناه و معصیتی هم محسوب نمی شد، (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) از پیامبران و اولیای حق چه بسا سبب می شود که خداوند، گوشمالی دردناکی به آن ها بدهد و

۱ «تفسیر برهان» جلد ۲ صفحه ۲۴۳ و «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» جلد ۲، صفحه ۴۱۱.

۲ «تفسیر برهان» جلد ۲، صفحه ۲۴۳ و «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» جلد ۲، صفحه ۴۱۱.

جزء دوازدهم (۲۶۷)

این نیست مگر به خاطر این که مقام والای آنان ایجاب می کند، که همواره مراقب کوچک ترین گفتار و رفتار خود باشند، چرا که حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرَبِينَ (کارهایی که برای بعضی از نیکان "حسنه" محسوب می شود برای مقربان درگاه خداوند "سیئه" است).

جایی که یعقوب آن همه درد و رنج به خاطر بی خبر ماندن از درد دل یک سائل بکشد باید فکر کرد، که جامعه ای که در آن گروهی سیر و گروه زیادی گرسنه باشند چگونه ممکن است مشمول خشم و غضب پروردگار نشوند و چگونه خداوند آن ها را مجازات نکند.

ص: ۱۸۱

در روایات اهل بیت علیهم السلام و در طرق اهل تسنن می خوانیم : هنگامی که یوسف در قعر چاه قرار گرفت ، امیدش از همه جا قطع و تمام توجه او به ذات پاک خدا شد ، با خدای خود مناجات می کرد و به تعلیم جبرئیل راز و نیازهایی داشت ، که در روایات به عبارات مختلفی نقل شده است .

(۲۶۸) سوره یوسف

در روایتی می خوانیم با خدا چنین مناجات می کرد : « اَللّهُمَّ يَا مُنَسَّ كُلِّ غَرِيبٍ وَ يَا صَاحِبَ كُلِّ وَحِيدٍ وَ يَا مُلْجَأَ كُلِّ خَائِفٍ وَ يَا كَاشِفَ كُلِّ كُرْبَةٍ وَ يَا عَالِمَ كُلِّ نَجْوَى وَ يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى وَ يَا حَاضِرَ كُلِّ مَلَأٍ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ اَسْئَلُكَ اَنْ تَقْدِفَ رَجَائِكَ فِي قَلْبِي حَتَّى لَا يَكُوْنَ لِي هَمٌّ وَ لَا شُغْلٌ غَيْرُكَ وَ اَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ اَمْرِ فَرَجٍ وَ مَخْرَجٍ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ... » .

« بار پروردگارا ! ای آن که مونس هر غریب و یار تنهایی ، ای کسی که پناهگاه هر ترسان و برطرف کننده هر غم و اندوه و آگاه از هر نجوی و آخرین امید هر شکایت کننده و حاضر در هر جمع و گروهی ، ای حی و ای قیوم ، از تو می خواهم که امیدت را در قلب من بیفکنی ، تا هیچ فکری جز تو نداشته باشم و از تو می خواهم که از این مشکل بزرگ ، فرج و راه نجاتی ، برای من فراهم کنی که تو بر هر چیز توانایی » .

جالب این که در ذیل این حدیث می خوانیم : فرشتگان صدای

یوسف را شنیدند و عرض کردند: «إِلَيْنَا نَسْمَعُ صَوْتًا وَ دُعَاءً»:

جزء دوازدهم (۲۶۹)

الصَّوْتُ صَوْتُ صَبِيٍّ وَ الدُّعَاءُ دُعَاءُ نَبِيٍِّّ : پروردگارا! ما صدا و دعایی می شنویم، آواز، آواز کودک است، امدعا، دعای پیامبری است». (۱)

این نکته نیز قابل توجه است هنگامی که یوسف را برادران به چاه افکندند پیراهن او را در آورده بودند و تنش برهنه بود، فریاد زد که لا اقل پیراهن مرا به من بدهید تا اگر زنده بمانم تنم را بپوشانم و اگر بمیرم کفن من باشد، برادران گفتند: از همان خورشید و ماه و یازده ستاره ای را که در خواب دیدی بخواه که در این چاه مونس تو باشد و لباس درتنت بپوشانند (و او بدنبال یأس مطلق، از غیر خدادعای فوق را خواند). (۲)

از امام صادق نقل شده است که فرمود: « هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: کودک، این جا چه می کنی؟ در جواب گفت: برادرانم مرا در چاه انداخته اند، گفت: دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت: با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می آورد، گفت: خدای

۱ « تفسیر قُرْطَبِي » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۳۷۳ .

۲ « تفسیر قُرْطَبِي » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۳۷۳ .

(۲۷۰) سوره یوسف

تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آیی : گفت : کدام دعا ؟ گفت ؛ بگو : "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ ، بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ

ص: ۱۸۳

وَ آلٍ مُّحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِمَّا أَنَا فِيهِ فَرْجًا وَ مَخْرَجًا : پروردگارا! من از تو تقاضا می کنم ای که حمد و ستایش برای تو است ، معبودی جز تو نیست ، تویی که بر بندگان نعمت می بخشی ، آفریننده آسمان ها و زمینی ، صاحب جلال و اکرامی ، تقاضا می کنم که بر محمد و آلش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آن چه در آن هستم برای من قرار دهی " (۱) مانعی ندارد که یوسف همه این دعاها را خوانده باشد .

۱۹ وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يُبْشِرِي هَذَا غُلْمٌ وَ أَسْرُوهُ بِضَعَّةٍ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

۱ « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۱۶ .

جزء دوازدهم (۲۷۱)

و کاروانی فرارسید، مأمور آب را (به سراغ آب) فرستادند، او دلو خود را در چاه افکند و صدازد؛ مژده باد: این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی) و این امر را به عنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند و خداوند به آن چه آن ها انجام می دادند آگاه است .

کاروان را به این جهت « سَيَّارَه » گفته اند که دائما در سیر و حرکت است

« وارد » به معنی آب آور ، در اصل از « وُرُود » گرفته شده که معنی

ص: ۱۸۴

آن همان گونه که راغب در مفردات گفته ، قصد آب کردن است ، هر چند بعدا توسعه یافته و به هر ورود و دخولی گفته شده است .

« بِضَاعَه » در اصل از ماده « بَضْع » به معنی قطعه ای از گوشت است ، که آن را جدا می کنند و سپس تعمیم یافته و به قطعه مهمی از مال و سرمایه نیز گفته شده است و « بَضْع » به معنی عدد سه تا ده آمده است (مفردات راغب) .

(۲۷۲) سوره یوسف

یوسف در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهایی کشنده ای همراه بود، ساعات تلخی را گذرانده اما ایمان به خدا و سکینه و آرامش حاصل از ایمان ، نور امید بر دل او افکند و به او تاب و توان داد که این تنهایی وحشتناک را تحمل کند و از کوره این آزمایش ، پیروز بدر آید .

چند روز از این ماجرا گذشت خدا می داند ، بعضی از مفسران سه روز و بعضی دو روز نوشته اند. به هر حال « کاروانی سررسید » و در آن نزدیکی منزل گزید ، پیدا است نخستین حاجت کاروان تأمین آب است ، لذا « کسی را که مأمور آب آوردن بود به سراغ آب فرستادند ، مأمور آب ، دلو خود را در چاه افکند » .

یوسف از قعرچاه متوجه شد که سر و صدایی از فرازچاه می آید و به دنبال آن ، دلو و طناب را دید که به سرعت پایین می آید ، فرصت را غنیمت شمرد و از این عطیه الهی بهره گرفت و بی درنگ به آن چسبید .

مأمور آب احساس کرد دلوش بیش از اندازه سنگین شده ،

هنگامی که آن را با قوت بالا کشید، ناگهان چشمش به کودک خردسال ماه پیکری افتاده و فریاد زد: «مژده باد این کودکی است به جای آب» (قال ییشری هذا غلم)

جزء دوازدهم (۲۷۳)

کم کم گروهی از کاروانیان از این امر آگاه شدند، ولی برای این که دیگران با خبر نشوند و خودشان بتوانند این کودک زیبا را به عنوان یک غلام در مصر بفروشند، «این امر را به عنوان یک سرمایه نفیس از دیگران مخفی داشتند» (وَ أَسْرُوهُ بِضَعَةً).

۲۰ وَ شَرُوهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الظَّالِمِينَ

و او را به بهای کمی، چند درهم، فروختند و نسبت به (فروختن) او بی اعتنا بودند (چرا که می ترسیدند رازشان فاش شود).

«بخس» در اصل به معنی این است که چیزی را با ستمگری کم کنند و لذا قرآن می گوید: «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ: اشیاء مردم را با ظلم کم نکنید» (۸۵ / هود).

(۲۷۴) سوره یوسف

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا آن ها یوسف را که حداقل غلام پر قیمتی محسوب می شد به بهای اندک و به تعبیر قرآن به ثمن بَخْس فروختند.

ولی این معمول است که همیشه دزدان و یا کسانی که به سرمایه

ص: ۱۸۶

مهمی بدون زحمت دست می یابند از ترس این که مبادا دیگران بفهمند آن را فوراً می فروشند و طبیعی است که با این فوریت نمی توانند بهای گزافی برای خود فراهم سازند .

در این که یوسف را به چنددرهم فروختند و چگونه میان خود تقسیم کردند ، باز در میان مفسران گفتگو است ، بعضی ۲۰ درهم و بعضی ۲۲ درهم و بعضی ۴۰ درهم و بعضی ۱۸ درهم نوشته اند و با توجه به این که عدد فروشندگان را ده نفر دانسته اند ، سهم هر کدام از این مبلغ ناچیز روشن است . و در پایان آیه می فرماید : « آن ها نسبت به فروختن یوسف ، بی اعتنا بودند » (وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الظَّالِمِينَ) .

در حقیقت این جمله در حکم بیان علت برای جمله قبل است ،

جزء دوازدهم (۲۷۵)

اشاره به این که اگر آن ها یوسف را به بهای اندک فروختند به خاطر این بود که نسبت به این معامله بی میل و بی اعتناء بودند .

این موضوع یا به خاطر آن بود که یوسف را کاروانیان ، ارزان به دست آورده بودند و انسان چیزی را که ارزان به دست آورد ، غالباً ارزان از دست می دهد و یا این که از این می ترسیدند که سر آن ها فاش شود و مدعی پیدا کنند و یا از این نظر که در یوسف نشانه های غلام بودن را نمی دیدند ، بلکه آثار آزادگی و حریت در چهره او نمایان بود و به همین دلیل نه فروشندگان چندان رغبت به فروختن او داشتند و نه خریداران .

(۲۷۶) سوره یوسف

ص: ۱۸۷

فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره هُود ●●● ۱۱

همه میهمان خدا هستند ●●● ۱۱

تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی ●●● ۱۳

چهار پدیده کوتاه فکری ●●● ۱۹

میزان کم ظرفیتی ●●● ۲۰

نعمت ها همه موهبت است ●●● ۲۰

اعمال نیک دو اثر دارد ●●● ۲۱

قرآن معجزه جاویدان ●●● ۲۱

همه قرآن یا ده سوره یا یک سوره؟ ●●● ۲۳

سرگذشت عبرت آمیز قوم نوح ●●● ۲۸

(۲۷۷)

تحقیر مؤمنین محروم شیوه همیشگی صاحبان زر و زور است ●●● ۳۰

مقیاس سنجش فضیلت ●●● ۳۲

من هیچ فرد باایمانی را طرد نمی کنم ●●● ۳۴

کشتی نوح ●●● ۴۴

هدف از عذاب های الهی تصفیه است نه انتقام ●●● ۴۷

پنج درس تربیتی در طوفان نوح ●●● ۵۳

ص: ۱۸۸

پایان ماجرای طوفان نوح ●●● ۵۸

« جودی » کجا است؟ ●●● ۶۰

سرگذشت دردناک فرزند نوح ●●● ۶۱

چرا فرزند نوح ، عمل غیر صالح بود؟ ●●● ۶۲

آن جا که پیوندها گسسته می شود؟ ●●● ۶۳

مسلمانان مطرود چه کسانی هستند؟ ●●● ۶۵

کشتی نوح به سلامت فرود آمد ●●● ۶۸

تأثیر کارهای خوب بر آبادی کشورها و کارهای بد بر ویرانی آنها ●●● ۷۲

منظور از « يَزِدْكُمْ قُوَّةً اِلَىٰ قُوَّتِكُمْ » چیست؟ ●●● ۷۵

آغاز سرگذشت قوم ثمود ●●● ۷۶

استعمار در قرآن و عصر ما ●●● ۷۸

ناقه صالح ●●● ۸۲

(۲۷۹)

پیوند مکتبی ●●● ۸۵

منظور از صیحه چیست؟ ●●● ۹۰

سرگذشت قوم شعیب ●●● ۹۲

منطق بی اساس آدم های لجباز ●●● ۹۸

تظاهر به نفهمیدن روش همیشگی دین ستیزان ●●● ۱۰۲

پایان عمر تبهکاران مدّین ●●● ۱۰۵

هفت درس تربیتی در داستان شعیب ●●● ۱۰۷

موسی قهرمان مبارزه با فرعون ●●● ۱۱۲

خوشبختی یا بدبختی افراد در آخرت نتیجه اعمال

آن ها در دنیاست ●●● ۱۱۹

بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن ●●● ۱۲۲

اسباب خوشبختی و بدبختی ●●● ۱۲۵

استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟ ●●● ۱۳۰

صبر و مقاومت رمز پیروزی در همه عرصه هاست ●●● ۱۳۱

در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد ●●● ۱۳۳

«بیاداشتن» واقعی نماز انسان را از همه بدی هامصون می دارد ●●● ۱۳۶

امید بخش ترین آیه قرآن ●●● ۱۳۸

پاسداران صلح و آزادی ●●● ۱۴۲

نوجوانانی که درانتظار «مصلح» به سر می برند باید «صالح» باشند ●●● ۱۴۵

سرچشمه انحرافات افراط در خوشی و لذت هاست ●●● ۱۴۶

هدف از آفرینش ●●● ۱۴۸

اثرات چهارگانه مطالعه سرگذشت پیشینیان ●●● ۱۵۰

سوره یوسف ●●● ۱۵۲

نقش ویرانگر حسد در زندگی نوجوانان عزیز ●●● ۱۵۷

ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان ●●● ۱۵۹

پیامی برای نوجوانان: مواظب باشید تا به بهانه بازی

و سرگرمی شما را فریب ندهند ●●● ۱۶۰

نیاز فطری و طبیعی نوجوانان به تفریح و سرگرمی سالم ●●● ۱۶۴

نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت ●●● ۱۶۸

به دشمن و افراد نادان راه کار تخریبی نشان ندهید ●●● ۱۶۸

(۲۸۳)

زیبا جلوه دادن زشتی ها ●●● ۱۷۶

دروغگو حافظه ندارد ●●● ۱۷۷

صبر جمیل چیست؟ ●●● ۱۷۸

یک لحظه غفلت یک عمر پشیمانی ●●● ۱۷۹

دعای گیرای یوسف ●●● ۱۸۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

